C-27
Vol-1

A-1

کهیعص در مواهب صوفیان آورده از مواهب که حضرت
رکن الدین علاء الدوله سمنانی فرموده مذکوراست که [illegible]
رسالت صلی الله علیه وسلم به صورتیست یکی به [illegible]
[illegible] مشکل دوم ملکی جبرئیل فرموده الی [illegible]
[illegible] حق کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی [illegible]
من رآنی فقد رای الحق [illegible] سبحانه با [illegible]
بعبارت دیگر واقع شد در صورت بشری [illegible]
قل هو الله احد در صورت ملکی حرف [illegible]
و در صورت حقی کلام مبهم فاوحی الی عبده ما اوحی [illegible]
تکلم ای حرف نکنید بیان نزول [illegible] حرف و نقطه [illegible]
این حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه و حبیب [illegible]
از آنجمله است و گفته اند این حروف اسماء الهیه [illegible]
منقولست که در بعضی [illegible]
و گفته اند کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم [illegible]
هادی و چون [illegible] از اسما [illegible]
[illegible] بیت [illegible] فوق [illegible]
مجیر ولا یجار علیه و عین اسم عزیز و علیم [illegible]
[illegible] نام سورة باشد و ما بعد او [illegible]
ذکر رحمة ربک یاد کردن خداوند تست مهربانی [illegible]
زکریا بنده [illegible] سلیمان [illegible]
شان [illegible] احبار بیت المقدس [illegible]
[illegible]

بود در محراب بيت المقدس پنهان از قرب بقربان [illegible]
[illegible] نهان كه اين افضل اعمال است يا دعا بلند ميكرد واز
[illegible] شرم ميداشت در نود و سه سالگي با وجود زن
[illegible] سالها نازا بود طلب فرزند كند يا پيري آواز ضعيف
[illegible] ميطلبيد ميگفت [illegible] شنيد و ندا را اين بود كه از
[illegible] قال رب گفت اي پروردگار من اني وهن العظم مني سست
شده است استخوانها كه ستون خانه بدنست
[illegible] استخوان كه صلب ترين اجزاست سست شده
[illegible] بطريق اولي واشتعل الرأس و سفيد شده است موي
سر من شيبا سفيد شدني و گفته اند [illegible] شيبا
[illegible] و فرو گرفتن آن موي را باشتعال [illegible]
[illegible] شده سر من از پيري ولم اكن بدعائك [illegible]
خواندن من ترا اي پروردگار من رب شقيا بي بهره و نااميد
يعني هرگاه كه دعا كرده ام باجابت رسانيده و من بدو خو كرده
ام [illegible] و اني خفت الموالي ميترسم از بني اعمام خود
[illegible] درهم [illegible] دين [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] من نيكو بجاي نيارند من ورائي
بعد مرگ من [illegible] مي بايد وكانت امرأتي عاقرا و حال آنكه زن من هست
[illegible] نازاينده و در سن نود و هشت سالگي فهب لي پس
ببخش مرا من لدنك از نزديك خود وليا فرزندي كه متولي امور
[illegible] شود [illegible] يرثني ميراث برد امامت
[illegible] من ويرث من آل يعقوب و ميراث گيرد علم و [illegible]
يعقوب بن اسحاق [illegible] يعقوب بن ماثان [illegible] عمران [illegible]
[illegible] واجعله رب و گردان فرزند مرا اي آفريدگار رضيا
[illegible] پسنديده كه تو از قول و عمل او راضي باشي بعد
[illegible] مشاهده و تضرع مي فرمود كه نادي [illegible]
[illegible] او گفت

ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بغلام [illegible] پسری که نام وی یحیی
او [illegible] لم نجعل له من قبل سمیا نیافریدیم مر او را پیش ازین [illegible]
فرزند [illegible] کرده فضیلت او به آنست [illegible]
از تو کسی مسمی باین اسم نبوده باشد چه بسیار [illegible]
یافت [illegible] مثل او کسی نبوده باشد فضیلت [illegible]
[illegible] شبیه [illegible] بوده [illegible] مادر حالی نکرده اما
[illegible] که ذکر قبل از آن [illegible] مرد [illegible]
آورده [illegible] اسم فاعل [illegible]
از [illegible] فرهام [illegible] مشتق [illegible]
[illegible] المرسل معلول و هذا محل [illegible] ای خواجه [illegible]
[illegible] است محمود از آن [illegible] است که نام محمد [illegible]
یعنی [illegible] مثل و [illegible]
و قصد عصیان [illegible] ظهور [illegible] قال رب [illegible] زکریا ای پروردگار
من [illegible] باشد مرا غلام پسری و کانت [illegible]
[illegible] من عند [illegible] وقد بلغت و [illegible] رسیده
ام [illegible] من الکبر از بزرگسالی عتیا به نهایت و نحافت [illegible]
و قوی این سخن از روی استعلام گفت نه بطریق استبعاد یعنی
ما را چون [illegible] ساختی [illegible] پیری [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] قال گفت فرشته [illegible] که ای زکریا کذلک [illegible]
است که تو [illegible] از پیری و ضعف [illegible] قال ربک گفت [illegible]
[illegible] این کار [illegible] فرزند [illegible]
علی هین [illegible] وقد خلقتک من قبل [illegible]
[illegible] ولم تک شیئا و نبودی [illegible]
[illegible] بودی [illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible]
[illegible]

ساز داری برای من یعنی بیای ما را آیتی علامتی بیرون
تا سبب وقوع این واقعه معلوم گردد قال گفت خدا مر زکریا را
آیتک ان لا تکلم الناس نشانه آنست که سخن نتوانی گفتن
با مردمان ثلث لیال سه شب و روزان سویاً بی حدی یعنی
سلیم بی آفت یا قادر باشی بر تکلم در حالتی که سوی الخلق و
تندرست باشی آورده اند که همان اوقات زبان او چون
بسته شد بر وجهی که تحریک را مجال نماند فخرج پس بیرون آمد
علی قومه بر گروه خود صباح آن روز که در محراب ایشان مردم
حاضر شده بود که از مسجد مصلی خود فاوحی الیهم پس اشارت
کرد بدیشان ان سبحوا که نماز کنید یا تسبیح گوئید خدای
خود را بکرة بامداد و عشیا و شبانگاه القصه سه روز بدین
سوال گذشت پس بحال خود باز آمد و یحیی بعد از مدتی حمل
متولد شد و در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق
ریاضت مبالغت می نمود تا وقتی که وحی بدو فرود آمد و از
حق سبحانه خطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فرا گیر کتاب
تورات را بقوة بجد و جهد یا بقوت ذات واتیناه الحکم و دادیم یحیی
را حکمت و فهم تورات صبیا در حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت
ساله آورده اند که کودکان محله روزی در سه سالگی با او گفتند
ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا ما برای بازی آفرید
نشده ایم در حق سخن شدی عظیمت بیخبران بازیچه گاه غفلت
که عمر عزیز بازیچه گذرانند و بدام فریب انما الحیوة الدنیا
لعب ولهو مقید و مشغول می مانند نسبت عمر بازیچه بسر
می برید ای زاده مدبر بعلت که زبانی جهان را کسی طفل
نه چندین بالی هوسی وحنانا و دیگر دادیم یحیی را رحمتی و
مهربانی و شفقت قلبی من لدنا از نزدیک ما و زکوة و طهارتی از گناه
یا صلاحی یعنی تزکیه خلق و کان تقیا و بود پرهیزکار یا فرمانبردار
یعنی پاک از لوث جرائم و اوزار و برا بوالدیه و نیکوکار به پدر و مادر

با پدر و مادر بنده و خدمت کننده مر ایشان را ولم یکن جبارا متکبر
یعنی عاق و نافرمان مر والدین را عصیا و نبود عاصی مر خدا
پروردگار خود را وسلام علیه و سلام از ما بر یحیی یوم ولد
روز متولد شد ویوم یموت و روزی که بمیرد ویوم یبعث
و روزی که برانگیخته میشود زنده یعنی در آخرت و گویند سلام
یحیی است روزی که متولد شد از غمز شیطان و ...
وقایت کرد از عذاب قبر و روز قیامت از هول رستخیز و
و یکاد یحیی در غایت اشتهار رست واذکر و یاد کن
در قرآن مریم قصه مریم بنت عمران را واذ انتبذت
المقدس بودی و بوقت غسل خانه خالی و بیرون از مسجد
دقتی در خانه بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل
کند خفیه یعنی خبر ... اذ انتبذت چون دور شد مریم من اهلها
رفت من اهلها از اهل خود یعنی خانواده قوم او مکانا شرقیا در مکانی
بر جانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خانه ... در ...
وآن موضع بود آفتاب روی فاتخذت پس فرا گرفت من دونهم
از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان حجابا پرده که مانع باشد از
دیدن و بعد از آن غسل کرد و جامه پوشید فارسلنا پس فرستادیم
الیها بسوی او روحنا روح خود را که جبرئیل است اضافه روح
بجهت تشریف و تفضیل است فتمثل لها پس متمثل شد جبرئیل
برای مریم بشرا سویا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی خود
را نمود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید قالت گفت
بدرستی که من پناه میگیرم بالرحمن منک بخدای بسیار بخشنده از
شر تو ان کنت تقیا اگر هستی تو پرهیزگار در غایت مبالغه است در
عفاف یعنی اگر تو متقی و متعدی نیستی از تو پرهیز میکنم و پناه
می برم فکیف که چنین نباشی و گفته اند تقی نام مردی بود
در آن زمان که متعرض زنان میشد و مریم قصد ماسوی ...
بود مگر کان برد که او است از وی پناه جست ...

جبرئیل چون مریم را مشاهده نمود فریاد برآورد و گفت
چرا این بیت که من رسول جبرئیل فرستاده خداوند توام
بدو پناه میبری مرا بنجا فرستاد تا بهب تو پسری
تو مرا نوعلاما پسری پاک و ستوده قالت مریم انی
یکون لی غلام و لم یمسسنی بشر و لم
ستوده است نیز آدمی بینی هنوز دست کس بطرف
بینو رسیده و لم اکن بغیا زنا کار و جوینده فجور
بکار کرد گفت جبرئیل گفت چنین است که تو میگوئی همچنین
ترا بکار و سفاح من نکرده است فاما فی ارکان گفت
پروردگار تو هو علی هین کار که اعطاء ولدست بی پدر علی هین بر من
آسان است ما ترا پسری میدهیم تا استدلال کنی بدان بر قدرت ما
و لنجعله و تا گردانیم او را آیة للناس علامتی برای مردمان کیند بدان
ترا پسری ما را در یابد و تا گردانیم او را سبب بخشی از ما
برای آنانکه بدو گروند و کان امرا مقضیا
کاری است محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ
پس جبرئیل عم نزدیک وی آمد و بدمید در استین یا گریبان پیراهن او
و فرستاد پس مریم بار گرفت در حال دم بعیسی عم و
شد و دور گشت به بعیسی یعنی وقتی که در بطن او بود ما
مکانی دور از شهر ایلیا گویند از قوم خود بکوهی رفت در جانبی
از شهر یا بواد یعنی بیت لحم که شش میل دور بود از ایلیا و بعد از ایلیا
نه ماه یا شش ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یک ساعت
بود و در تاویل العزیز نه ساعت فرموده و مقاتل گوید یک ساعت خلق بود
و یک ساعت تصویر و یک ساعت وضع و بهر تقدیر چون وضع حمل
نزدیک رسید مریم درخت خرما خشک شده دید شاخهای آن بریده
و برگ ها ریخته الجاءها المخاض پس آورد او را درد زادن الی جذع
سوی تنه درخت خرما یعنی خود بدان باز نهاد تا گفت یا
لیتنی کاش من مردی فراموش پیش ازین صورت و گفت و بود

نسیاً منسیاً چیزی بازگذاشته فراموش شده یعنی هیچ کس مرا یاد نکند
و من حالا بی مادر شوهر داشتندی حالا همه احبار بیت المقدس مرا [illegible]
که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا بودم و هنوز بکارت من
زایل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی می زایم و از خجالت این
نمیدانم چکنم پس هرچند بروی کار ردی نکرم محنت کرده خود [illegible]
من تحتها جبرئیل او بنداد مریم را من تحتها آنکه در زیر او [illegible]
او بود مراد عیسی است باوی سخن گفت و ندا فرمود الا تحزنی اندوهگین
مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها بکسر میم خواند یعنی عیسی [illegible]
یا فرشته از زیر درخت خرما او را ندا داد غم مخور قد جعل ربک تحتک سریا
و روان کرد آفریدگار تو [illegible] در زیر قدم تو نهری یا جوی آب که از آن
بیاشامی و بدان طهارت کنی و هزی و بجنبان و میل ده الیک
بجذع النخلة بسوی خود تنه درخت خرما خشک شده را تساقط تا فرو
ریزد و حفص تساقط خواند یعنی تا درخت بیفکند علیک بر تو
رطباً جنیا خرمای تر و تازه فکلی پس بخور از رطب [illegible] واشربی
از آب وقری عینا روشن ساز چشم را بفرزند یا خوش دل [illegible]
شدن درخت و بر دادن او کرامات مناسبت با حال تو دارد [illegible]
تا درست [illegible] خرما از درخت [illegible] قدرت [illegible] ولد
خرما در بی [illegible] پدر پس حق سبحانه ملایک فرستاد تا گرد
حرم مریم درآمدند و چون عیسی متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند
و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید فاما
ترین پس اگر ببینی من البشر احدا را در میان یکی را و از تو پرسد که
این فرزند از کجاست فقولی پس بگو انی نذرت بدرستی که من
نذر کرده ام للرحمن صوما برای خدای روزه ایشان [illegible] کلام و طعام
بوده فلن اکلم الیوم انسیا پس سخن نخواهم گفت امروز انسیا با آدمی
بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق [illegible] مناجات میکنم [illegible]
مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بوده [illegible]
آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب او ندیدند [illegible]

مشغول شده از هر جا و هر کس می جستند تا کنون دیگر
او را در بیت لحم دیدند او را بجا رفتند و مریم چون ایشان را بدید
عیسی را بر داشته متوجه ایشان شد [illegible]
عیسی را فأتت به قومها بقوم خود تحمله برداشته او را همین که چشم
آن گروه بروی افتاد قالوا یا مریم گفتند ای مریم لقد جئت بدرستی
که آوردی شیئا فریا چیزی شگفت یا زشت که در میان آن اهل بیت
تو مثل آن نبوده و واقع نشده یا اخت هارون ای خواهر هارون
گفته که او را برادری هارون نام بوده یا هارون مردی صالح بوده
در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده
که ضرب المثل اهل فسق بدی پس گفتند ای مثل هارون در
زهادت یا مانند او در فجور ما کان ابوک امرأ سوء نبود پدر تو عمران مردی
بدکار [illegible] و ما کانت امک بغیا و نبود
مادر تو حنه بغیا فاحشه یعنی زناکار و فاجره با وجود این
[illegible] پدر و مادر فرزند بد از کجا آوردی فاشارت الیه پس مریم
اشارت کرد بعیسی که با وی سخن گوئید و جواب از وی شنوید
گفتند کیف نکلم چگونه سخن گوئیم من کان با آنکه هست فی المهد در
گهواره یعنی در خوابگاه صبیا کودکی که فهم خطاب و قدرت
جواب ندارد گویند که عیسی پستان در دهن داشت چون
کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح
گفت انی عبد الله یعنی که من بنده خدایم آتانی الکتاب داده
است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد و تعلیم کرده که
تعلیم دهد مرا توریة در شکم و جعلنی نبیا و گردانید مرا پیغمبر گویند
در آن حال پیغمبر بوده و تکلم بطریق اعجاز میکرد و جعلنی مبارکا و ساخت
مرا مبارکا با برکت و نفع اینما کنت هر جا که باشم و اوصانی و امر کرد مرا
بالصلوة بنماز و الزکوة و بزکوة ما دمت حیا مادام که
باشم زنده و برا بوالدتی و گردانید مرا نیکوکار بمادر من و مهربان
بمادر ولم یجعلنی و نگردانید مرا جبارا گردنکشی متعظم که با خلق تکبر کنیم

ولم یجعلنی جبارا شقیا بدبختی که فرمان او نبرم والسلام علی و سلام
خدای بر منست چنانچه بر یحیی بود یوم ولدت روزی که بزادم و
یوم اموت و روزی که بمیرم و یوم ابعث حیا و روزی که برانگیخته شوم
زنده ذلک عیسی ابن مریم آنکه گفتیم و وصف او کردیم عیسی بن مریم
است نه آنکه نصاری او را وصف میکنند قول الحق میگویم گفتن درست
در باب او الذی فیه یمترون که جهودان در آن شک دارند
بعضی تصدیق که حمل بر چیزهای ناشایست میکنند یا ترسایان
که در آن جدال میکنند جمعی او را خدا و بعضی پسر خدا میگویند ما کان
ونشاید مر خدای را ان یتخذ من ولد که فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس
والد باشد و حق سبحانه از جنسیت منزه است سبحانه پاکست
خدا از اتخاذ ولد اذا قضی امرا چون حکم کند و خواهد کاری را
بیغارات احداث نماید فانما یقول له کن پس جز این نیست که گوید
مر آن شیء را که بباش فیکون پس بباشد بی درنگ و ان الله ربی
که خدای من و ربکم و پروردگار شماست فاعبدوه پس او را بپرستید
و بعبادت غیر او مشغول نگردید هذا این صراط مستقیم راه راست
که بمنزل رحمت رساند فاختلف الاحزاب من بینهم اختلاف کردند جماعتها
میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی جهودان طرف
تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند مختلف
شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله
گفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکانیه ثالث ثلثه گفتند فویل
للذین کفروا پس وای مر آنها را که کافر شدند از استبعاد توحید
من مشهد یوم عظیم از حاضر شدن در روزی بزرگ که قیامت است اسمع بهم
احوال آن روز و ابصر چه شنوا باشند و بینا قرار ...
یوم یاتوننا روزی که بیایند بما ولی سود نکند ایشان
را دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند ... و ملاقی
مشتغل کردند اما نفع ندهد ...

یعنی دران روز مستقبل باشد سرکشان موحدان را و خداوند
عقوبات ما هوال الظالمون ولیکن بسیکاران الیوم الذی
فی عذاب مبین و کمراهی بویلا و ندامت و بیم کن انسان یعنی
بعضی کفار مکه را یوم الحسرة از روز حسرت که دران متحیر باشند
و پشیمان شوند و بیکار حسرت خورند که چرا ایمان نیاوردیم و عمل
نیکو نکردیم چون کار ساخته شود و حساب برداخته کرده آید
بشود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر ایمین دوفریق اند
است دوم فی غفلة و ایشان در غفلت و بی خبر اند ازان روز
لا یومنون و ایشان در غفلتند یعنی کافران نمی گروند بآخرت و
متعلقات ان ما کن بلدتی که مانند آن نیافریده اند
در بلاد مثلها و هرگز کسی روی زمین است یعنی همه فانی کردند فانا
باشم و بسوی ما برگردانیده شوند بعد از مردن
کشف الاسرار آورده که اشارت ببقاء ابدیت و فنا خلقیت
یعنی چون سلطنت ازلی نمودی بیت لم یزلی الطلال و رسوم کون
را والتش بی نیازی در تنند و غبار اغیار را از دامن قدرت
بیفشاند و بجام اعدام بر سر مرید جود کند ندا کنی یا در رسد کمن
الملک الیوم و جوان ما ملکوی الله معدوم باشد جلال احدیت و
جمال صمدیت عز قدوسی و کمال سبوحی را جواب لله الواحد
القهار رسد صرصر قهر جوانمرگی و عمارت بوزید خس و خاشاک
یقین همه را باد ببرد هر خانه در عرصه امکان بود جود اندوه بود.
سیل غیرت همه را تا عدم اباد ببرد و اذکر و یاد کن برای
قوم خود در القرآن اذ اتاهم در قرآن قصه ابراهیم که همه اهل ملل تعظیم
او مفتوح معترف اند و مشرکان بفرزندی او مباهات میکنند
بعد از توحید آورده ایشانرا تا بدرستی که او کان صدیقا بود
مر راستی را خود و بسیار گفتند دران یاد راستی گفتار و نیکی یعنی
خبر دهنده کاشف خلق را از ... یاد کن انرا که گفت مر پدر خود
... ترین تا خود را با آتش ای پدر صنم را مپرست چرا می پرستی

بدان م

چیزی را که نمی شنود دعا و نیاز ترا و لا یبصر و نمی بیند خضوع
خشوعی که نسبت بدو میکنی و لا یغنی عنک و دفع نمیکند از تو
شیئا چیزی را از مکاره یا نفع نمی رساند ترا در دفع مضار و جذب
منافع یا ابت انی قد جاءنی ای پدر من بدرستی که آمده است بمن بطریق
وحی من العلم از دانش ما لم یاتک آنچه بتو نیامده فاتبعنی پس متابعت
من کن اهدک صراطا سویا بنمایم ترا طریق راستی راه راست و درست که
سالک خود را بمقصود رساند یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر من مپرست
دیو را و فرمان او مبر ان الشیطان کان للرحمن عصیا بدرستی که شیطان
هست مر خدا را عاصی و فرمان نابرنده که از جمله عصیان او آنکه
آدم را سجده نکرده یا ابت انی اخاف ای پدر من می ترسم ان یمسک اگر
برسد بتو عذاب من الرحمن عذابی از خدا بسبب متابعت تو شیطان را
و چون عذاب الهی بتو رسد فتکون للشیطان ولیا پس باشی مر شیطان را
دوست و قرین در لعنت و مصاحب در عذاب قال گفت
پدر ابراهیم مر او را اراغب انت ایا روی گرداننده توئی عن آلهتی یا ابراهیم
از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کننده ایشان لئن لم تنته
اگر باز نه ایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان
لارجمنک هر آینه ترا دشنام دهم یا سنگسار کنیم واهجرنی ملیا و دور
باش از من ملیا زمانی دراز تا از مضرت من ایمن باشی
قال سلام علیک گفت ابراهیم سلام بر تو یعنی میروم و وداع میکنم
و گفته اند متارکه کرد تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متنبه
گردد و بایمان درآید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم قصد
مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن ملول مباش که تو یک
خدا داری ترا فرو نخواهد گذاشت ابراهیم عم بایمان او امیدوار بود
بر وی سلام کرد و فرمود ساستغفر زود باشد که آمرزش خواهم برای
تو ربی از پروردگار خود استغفار برای کفار استدعا توفیق
است از حق سبحانه بر ایمان ایشان که سبب مغفرت ایشان است
انه کان بی حفیا بدرستی که خدای من

میران است و مرا بجانب دعا وعده داده و غیر الله نخواند
کنم از شما مراد از زشت و امثال او از بت پرستان میکنید
میکنی چون از همه شما و آنچه میخوانید و از انچیز بهتر می خواهید
می پرستید من دون الله یعنی جز خدا یعنی بتان و دعوت
خود خدا و خود را وی پرستم بحاکمی عوان لا اکون شاید انکه
نیز هم بدعا وی بخواندن و پرستیدن خدای خود شفها نا امید
بی بهره تنبیه است برانکس شما از خواندن بتان بی بهره و نا امید
و منا امید و ارم که از حق سعی شما بهره تمام گیرم بیت حاجت
زکسی خواه که محتاج تو باشد بی بهره نگردد از انعام عمیم دریحر
البحور لی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم از بابل کوهستان
فارس امد و هفت سال در اطراف ان جبال سیر کرد تا بدر
میرد و خانه تعلق بهمه باز گرفت باز ببابل امد و بدست بتان
افتاد کرد و در بین بیت بتان را بشکست و اتش نمرود بر و سرد
شد و با ساره و لوط عزیمت شام نمود و حق سبحانه ازین هجرت
خبر داد کما قال فتنکم کی پس انتکام که کرد و رشد ابراهیم از بت پرستان
و بکداشت ایشانرا و انچه میعبدون من دون الله و انانیز که می پرستید اند دون
یعنی بجز خدای او و بهبنا نه بخشیدیم مر او را از ساره اسحاق و
یعقوب یعنی فرزندی و پس اندو بپیره وکلا جعلنا نبیا و همه را کردانیدیم پیغمبر
بیغمبر و بهبنا لهم و بخشیدیم مر ایشانرا من رحمتنا از بخشش خود
گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است که بدیشان ارزانی داشت
و جعلنا لهم و دادیم مر ایشانرا لسان صدق سخن لفتنی شتمل بر صدق
یاد کری نیکو بلند بر سایر مردمان اشارت باجابت دعا ابراهیم
است حیث قال و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین و ذکر فی الکتاب
و یاد کن در قران موسی قصه موسی را که بدستی که او
بود پاک کرده شده ما را در سر نفوس بعضی تا نکسوه و بود فرستاده شده
از نزد حق سوی خلق هدایت کننده خلق را از ضلالی اهل معانی در تقدیم
رسول نبی با اکل خص و اعلی ست ان گفته اند که خدای اول او را

فرستاده پسر او خلیفه را هرون برادر او را و نادیناه و ندا کردیم موسی را
من جانب الطور الایمن از جانب کوه که بر یمین او بود از جانب راست موسی
و قربناه و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نجیا [illegible]
که راز گوینده بود با ما و آنکه گفتی را بمعنی مرتفع داشته [illegible]
موسی را بالا بردیم تا آسمان تا سماء و از حجابی به حجابی
دیگر تا بجائی که آواز قلم تورات بدان نوشته می شد استماع
کرد اما منقول آورده که از میان حق سبحانه و موسی [illegible]
حجاب صاحب کشف الاسرار گوید که حضرت موسی را هم [illegible]
بود و هم کشش اشارت بروش او و لما جاء موسی عبارت
از کشش او و قربناه نجیا سالک تا در روش است خطر دارد و چون
کشش در رسید خطر با او کار نیست یعنی در سلوک [illegible]
است و جذبه محض عطیت احدیت بیت تا خود روی [illegible]
چون او کشیدت ذات اصلی ز عشق کجا بردن کجا این [illegible]
و وهبنا او و بخشیدیم مر موسی را عطا کردیم من رحمتنا از بخشش و
مهربانی خود اخاه [illegible] یاری کردن با او هرون [illegible] و تدبیر
مهم نبیا در حالتی که پیغمبر بود واذکر و یاد کن فی الکتاب اسمعیل
در قرآن قصه اسماعیل را انه کان بدرستی که او بود صادق الوعد
راست وعده و کان رسولا و بود فرستاده بخلق نبیا خبر دهنده
از حق آورده اند که کسی را وعده داد که من درین مکان تا تو
بیائی سه شبانه روز بقولی یکسال اقامت کرده [illegible] تا آن مرد
بیامد و درین مدت هر پوست درخت خورد [illegible] نداشت
بیت هرگز از [illegible] وفا [illegible] این وفا [illegible]
نیست بر مردم صاحب نظر صورتی از صدق و وفا خوبتر [illegible]
باره در صفت اسماعیل میفرماید که و کان یامر و بود که می فرمود
اهله کسان خود را و گفته اند [illegible] است خود را بالصلوة بنماز که
اشرف عبادات بدنیه است والزکوة و بزکوة که [illegible]
است و کان عند ربه و بود نزدیک آفریدگار خود مرضیا پسندیده [illegible]

خود سر روی نکنادت
و مپیچند سر با بیت
و کرامی یا دیش
[illegible]

... قال الله تعالی واذکر فی الکتاب ادریس
... قصه ادریس را که پسر ... شیث ... رفع
است ونام او اخنوخ بوده وجهت آنکه اسم علوم را درس
... اول کسی که بقلم خط نوشت واز نجوم سخن گفت
خیاطی کرد او بود وسی صحیفه برو نازل شد ... الانوار
... ادریس ع بصد سال قبل از وفات آدم متولد شد
... بدرستی که او بود صدیقا ... کویند با خلق
بسیار ... از حق ... ومردا ... ورا ...
بمکانی بلند که شرف نبوت ودرجه قدسیان ... رسانید
با آسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت
رسالت ادریس را در آسمان رابع ملاقات فرمود ودر بعضی از
اخبار منقول است ابن عباس فرمود که روزی ادریس
را حرارت آفتاب در یافت مناجات کرد الهی با وجود این
مقدار ... که میان من وآفتاب است از حرارت او باحتراق
نزدیک شدم تا آن فرشته که حامل اوست چه حال باشد خدایا
آفتاب بر او سبک گردان واو را از تاب حرارت آفتاب در سایه
عنایت خود محفوظ دار [illegible] از تاب آفتاب حوادث چه
غم خورد آنرا که بسایه بان عنایت پناه اوست حق سبحانه دعا
وی مستجاب کردانید روزی دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است
خود را سبک یافت وتاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب
از حضرت عزت استدعا نمود وخطاب رسید که بنده من ادریس
در حق تو دعا فرمود ومن اجابت کردم فرشته اجازت طلبید
بزیارت ادریس ع بزمین آمد والتماس ادریس را بپری ما
لی خودت ... با آسمان برد ونزدیک مطلع آفتاب ... نهند
وباستدعای ادریس کمیت عمر وکیفیت اجل وی از ملک الموت
پرسید وعزرائیل در دیوان اعمار نگاه کرد فرمود که حکم الهی
در باره آن کس که تو میگویی آنست که حالی نزدیک مطلع آفتاب

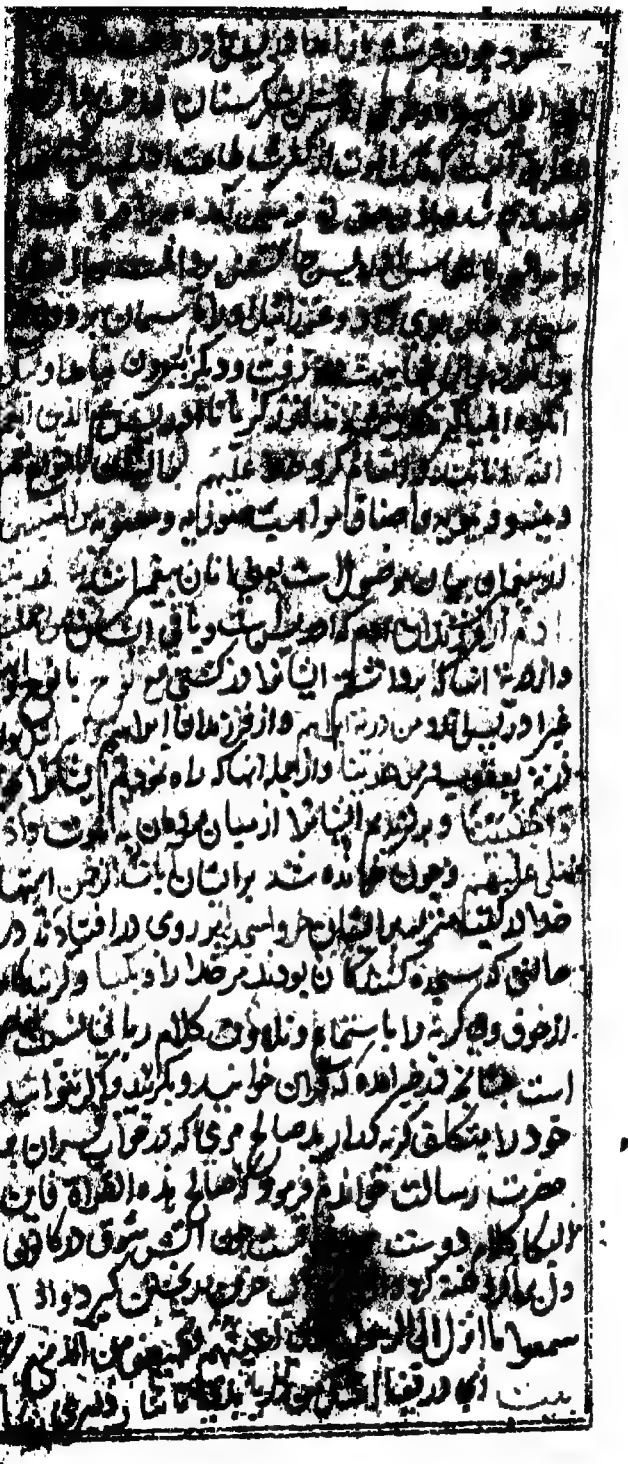

فیها در آن بهشتها لغوا سخنی بیهوده وتباه الا سلاما لکن
شنوند سلام از خدا یا از ملائکه یا از یکدیگر ولهم رزقهم و ایشانرا
بود روزی ایشان رزقی از نعم بهشتی فیها در جنت بکرة بامداد
وعشیا و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین بعد ازین ایشانرا
بهشت خورانند چه عادت متنعمان اینست که روزی دو نوبت
طعام میخورند یا مراد دوام رزق باشد و فوات آن و در بهشت که
چه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان اوقات لیل
نهار شناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو
گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و نهار برفع
حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان بکره و عشی
خدمت مومنان کنند بود بیشتر از روزهای دیگر تلک
آن بهشت که ذکر کردیم الجنة التی نورث آنست که میراث دهیم
من عبادنا از بندگان ما من کان تقیا هر کرا پرهیزکار باشد و آورده
اند که چون حضرت رسالت را علیه السلام از اصحاب کهف و ذو القرنین
و روح سوال کردند فرمود که فردا بیاید تا جواب گویم ان شاء الله نگفت
نکرد یازده روز یا دوازده روز یا بیست و پنج روز جبرئیل
بر وی فرود نیامد و حضرت بعد از نزول با او گفت که دیر آمدی و من
منتظر بودم جبرئیل جواب داد و حکایت قول او در قرآن اینست
وما نتنزل و فرود نمی آییم ما فرشتگان الا بامر ربک مگر بفرمان
پروردگار تو له ما بین ایدینا مراورا ست آنچه پیش روی ما در آنچه
پیش ماست از کارها آینده وما خلفنا و آنچه از پس ما گذشته
ایم یعنی امور گذشته ایم وما بین ذلک و آنچه در میان ماکان
وما سیکون [illegible] در حال یا مراد [illegible] از
ما و ما بعد از حال ما و [illegible] حیات ما وما کان
و ناسیست و نبود و نخواهد بود ربک نسیا فراموش کار [illegible]
یعنی از حال شما آگاه است هر گاه که خواهد ما را فرستد رب
السموات والارض پروردگار آسمان و زمین وما بینهما و

مجد و سبحان اينان ... ارض و شما و بعد ...
الالات فنا چکد فرادو شکر ... پس لعلا ... پرستش
کسی را بیصیر ... پرستش او لا بینی جو
دانسته شما را ... بعبادت خود نایت ... و ما بعا
و ... انکل ... نعلم ... سیدا ... اسما ... مجهولا ما تندی
از او را القرآن کفت ... یعنی ... سیدا ... الله
... یلی ... سطوت الهی آن بوده که هیچکس از
المشرکل معبود خود را ... میکفتند ... نعت
احدی و عبرت الوهیت ... اسم سامی ... کفار ... لز
و تسمیه ... در حق ... ملفوظ داشت و زبان
... را در ... و ... و ... تکرار ... تمام
سامی ... العدم ... مشابه ... خود
و زبان تمام است ... صاحب معنی حبیب
... وميكويند انسان يعني
... انسان ... بالي ابن خلف استخوانها
... ميكويند
... را جون ... زود بيرون
آورده شوم از خاك ... يعني چگونه تواند بود كه مرده
شده شود و از خاك بيرون آيد حق ... در جواب او
مي فرمايد ... انديشه و ياد نميكند ان
آدمي ... فريديم ما او را ... پيش از اين
و ... نبود ... جزي ممكن عدم صرف بود يعني باید
منكر گردد اين سعي را كه ايجاد معدوم شگفت نيست
... بعد تفريق ان ... پس كيف ... پروردكار تو
كه ... قيام قيامت ... حشر كنيم انسان
... كافران ... الشياطين ... ديوان يعني با قرنا از شياطين
... باشند ... با قرين او در سلسله ...

سازد ثم ننجی [illegible] یعنی [illegible]
ادمیانرا لاجرم حشر کرده گرد دوزخ جثیا زانو زده از
هول حساب و بعضی از ایشان بر حوالی دوزخ [illegible]
بدانند از چه بلیه خلاص یافته اند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که خود را از دوزخ ببینند و [illegible]
کردند [illegible] پس [illegible] لازم گشت [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] از ایشان [illegible] سخت تر [illegible] فیها جثیا
[illegible] برضای از جهت سرکشی و جرئت [illegible]
از هر [illegible] که کافر تر و نافرمان تر بود [illegible]
پس در [illegible] بالله [illegible]
با [illegible] دوزخ [illegible]
آنکه نخست [illegible] در آتش افکنند [illegible]
همه کس [illegible] مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ [illegible]
بود و گذرنده آتش [illegible] افسرده گردد چه [illegible]
[illegible] از بعض سوال کننده که [illegible]
وان منکم الا واردها [illegible] چه حال بود که ما [illegible]
گویند [illegible] بدرستی که شما [illegible]
دوزخ اما آتش او بسبب [illegible] ایمان شما فرو مرده بود [illegible]
فرمود [illegible] مومن [illegible] چون [illegible] بر آتش [illegible]
[illegible] گردد چو نور روشن [illegible] هست [illegible]
دوزخ [illegible] حتما [illegible] و قطعی [illegible]
[illegible] حکم کرده شده بران یعنی وعده الست که آنچه واقع
خواهد بود و دران خلاف نیست و جمعی برآنند که ورود بمعنی
دخول است [illegible] جابر بن عبدالله انصاری از حضرت [illegible]
[illegible] روایت کرده [illegible] ورود دخول است و [illegible]
فاجری نباشد الا که بدوزخ درآید [illegible]
سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم [illegible]

از حق سبحانه می فرماید ثم ننجی پس برهانیم ما الذین اتقوا
آنانی که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ ونذر
الظالمین وبگذاریم ستمکاران را فیها در آتش جثیا بزانو
در آمده و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان
آیاتنا آیتهای ما بینات هویدا در روشن معانی ان دلائل
اعجاز قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویده اند از صنادید
قریش للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی توانگران
درویشانرا میگویند ای الفریقین کلام این دو گروه مؤمن یا کافر
خیر بهتر مقاما از جهت مکان و موضع یعنی مارا [illegible]
است و همه اسباب معیشت در وی آماده و شما را کهنه ایست
مسکین وتوشه مهیا و بگفتند مراد از خیرت مقام حصول
وسعت معیشت است با لفظ کلام آنکه مشرکان [illegible]
گفتند با این دو گروه کلام خود خیال کردند و احسن ندیا ونیکوتر از
جهت مجلس یعنی آراسته تر در جمع آمده صنادید و اشراف
[illegible] فقد [illegible] موالی وضعفا پس حق سبحانه بنا بر امثال
ومقالات ایشان در هم شکسته فرمود که وکم اهلکنا وچند هلاک
کردیم قبلهم پیش از مشرکان عرب من قرن گروهی را که
مجتمع بودند در زمانی واحد و بحسب فارغ بودند هم ایشان
از کفار عرب احسن اثاثا نیکوتر از جهت متاع بیت که آراستگی
منازل بدان باشد ورئیا ونیکوتر از ایشان در هیئت و منظر
نه آن مال هلاکت ایشان را دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان
بازداشت پس بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کافر [illegible]
[illegible] قل بگو مر ایشانرا که بمال و منال مفتخر
ومتظاهر اند که غره میشوید زیرا که من کان فی الضلالة هر که هست
در گمراهی مذکور یعنی از راه حق فلیمدد پس باید که مدد کند
و مهلت دهد مر او را مدد میکند له الرحمن مر او را خداوند بخشنده
[illegible] او را [illegible] کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت [illegible]

بی پدر و کبیر مانند جیی اجارا لا آماد فتی قرب بعینند و بیرون بکر
بنم گرده شده اند بسا اوفیا ما العزة بالقنب هر دو بنا بقتل و اسر
و الساعة و بار و زقیا متشابها هر دو انواع خزی و نکال فیشند و
بیل بلا اند من هم شد انرا که سخت ست انان بد و لوی هنا با ا
جهت مکان چه جای مؤمنان هر جات جنان با شد طر
ایمان در کاشت نیران و اضعف و بناشد انرا که ضعیف تر
[illegible] از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چیا ها
را از خدا و ملایکه و انبیا یاری و مددکار نخواهند شرکان
مطلقا یار و هوادار نباشد و ما للظالمین من انصار یا و یرید
[illegible] و می افزاید خدا در دنیا الذین اهتدوا انان که راه یافته
اند بکتاب الله هدی را بمودن یعنی ارویدها اند با نجا از ولله
نازل شده و حق سبحانه هدایت ایشان نماید تا بدان بهره دیگر
منزل شود زیادت میکند و الباقیات الصالحات و عملهای شایسته
باقی از صلوات خمس با کلمات اربعه و غیران مراینها خیر
عند ربک نزدیک پروردگار تو ثوابا و از جهت پاداش و
و بهترست از جهت بازگشت یعنی اگر کافر را در دنیا جاه و مر
است در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مؤمن در دنیا هم
دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن
الماب [illegible] بدنیا سرفراز و ما ملازند یعنی کامران و کامروا
اورده اند که خباب بن الارت را بر عاص بن وایل دینی بود
روزی او را با دامران تقاضا کرد و او گفت وام ترا باز ندهم
تا که کافر نشوی خباب گفت لا والله کافر نشوم بدان حضرت
نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آن
روز که مبعوث شوی بیا و وام خود از من بستان [illegible]
میگوئی حق است من آنجا از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند
من بیشتر حق سبحانه ایه فرستاد که افرایت الذی [illegible]
انرا که نگروید بایات ما یعنی قرآن با دلایل صدق

وقال وگفت يعني عاص که مرا داده خواهد شد فردا مال و فرزند در آنجا

داده شوم يعني بمن دهند لاوتين مالا وولدا اطلع الغيب

يا مطلع شده است بر غيب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و از آن خبر مي

دهد ام اتخذ يا ميگويد بنام آنچه يا فرا گرفته است عند الرحمن عهد

نزد خداي بخشنده عهدي بنا بر اين صورت كلا نه چنانست که

او ميگويد سنكتب زود باشد که بنويسيم يعني نگاه داريم

ما يقول آنچه ميگويد تا بران او را جزا دهيم يا حفظه را امر کنيم

که بنويسند ونمد وباز کشيم براي او من العذاب از عذاب

مدا باز کشيدني يعني دراز کنيم و پيوسته گردانيم عذاب

او را بر ... عذاب ... ونرثه وميراث گيريم

يعني باز ستانيم ازو ما يقول آنچه ميگويد که فرزند

دهد يعني مال و فرزندان او ويأتينا و بيايد بما بر وقت حشر

يا در روز رستخيز فردا تنها بي مال و فرزند ... او

واتخذوا و فرا گرفتند مشرکان قريش من دون الله جز خدا

آلهة خدايان چون اصنام و ملائکه ليكونوا تا باشند اين

معبودان لهم عزا مر ايشانرا سبب عزت و ارجمندي يعني

بشفاعت ايشان مستعز گردند كلا نه چنانست

که عزم کرده اند سيكفرون زود باشد که کافر شوند يعني انکار کنند

آلهه ايشان ... بعبادتهم پرستش ايشان يا کافران

چون با هول قيامت دانا گردند منکر شوند پرستش ايشان را

ويكونون و باشند عليهم بر معبودات خود ضدا دشمن يا آلهه

ايشان دشمن ايشان الم تر آيا نديدي و ندانستي انا ارسلنا

الشياطين انا که ما فرستاديم ديوان را على الكافرين بر کافران

يعني بر ايشان مسلط ساختيم يا قرين ايشان و رفيق ايشان

گردانيديم تؤزهم مي جنبانند ايشان را ازا جنبانيدني

يعني تحريک مي کنند ايشانرا بر معاصي و از جاي مي برند

... فلا تعجل عليهم پس شتاب مکن بر ايشان يعني

باشدم

رفيق او

عذاب ایشان بتعجیل منا انما نعد جز این نیست که می شماریم
لهم برای ایشان ایام آجال ایشان را عدا شمردنی که خلاف
غلط نیست چون ان ایام منقضی گردد بدیشان فرود اید انچه موعود
شده است یوم یاد کن روزی را که نحشر المتقین فراهم آریم
پرهیزکاران را و جمع کنیم الی الرحمن بسوی بهشت خدای تعالی
وفدا در حالتی که سواران باشند بر ناقها در بهشت یعنی ایشان را
سوار به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک میبرند علم
قشیری فرموده که بعضی بر نجایب طاعت و عبادت باشند
وقومی بر مراکب همم و نیات اما انکه بر براق استطاعت باشند
به بهشت جویانند ایشان را بر وصلات جنات برند اما انکه بر نجایب
همت باشند خدا طالب ایشان را بقرب رحمن خوانند جنان
جوی ... و بعضی دیگر در کشف الاسرار اورده که
درویشی در نزع بود درویشی بر سر وی ایستاده دعا میکرد
که خدایا برو رحمت کن و بهشت او را کرامت کن منادی بانک برو زد که
ای غافل سی سال است که بهشت را با شرف و عزت و حور
قصور بر من جلوه میدهند و من گوشه چشم همت برو نیفکنده
ام اکنون بدرگاه قرب میروم رحمت خود اورده و برای من بهشت
و رحمت می خواهی باغ فردوس از برای دیدن بدیدار
بیچارگان روضه جنت چه کار اید ما را ونسوق المجرمین و برانیم کافران
را الی جهنم بسوی دوزخ جانب ... وردا تشنگان
یا پیادگان یا تنها ماندگان لا یملکون الشفاعة نتوانند و نیابند نه
متقی و مجرم درخواست شفیعی الا من اتخذ مگر کسی که فرا گرفته
باشد عند الرحمن نزدیک خدای عهدا پیمانی برای شفاعت و آن پیمان
توحید و عمل صالح یا کسی تواند کسی را شفاعت کردن مگر که
از خدا دستوری یافته باشد وقالوا و گفتند کفار ... یهود و
نصاری از روی جهل اتخذ الرحمن فرا گرفت خدا ولدا
یعنی ملایکه و عیسی و عزیر بگوای محمد لقد جئتم شیئا ادا

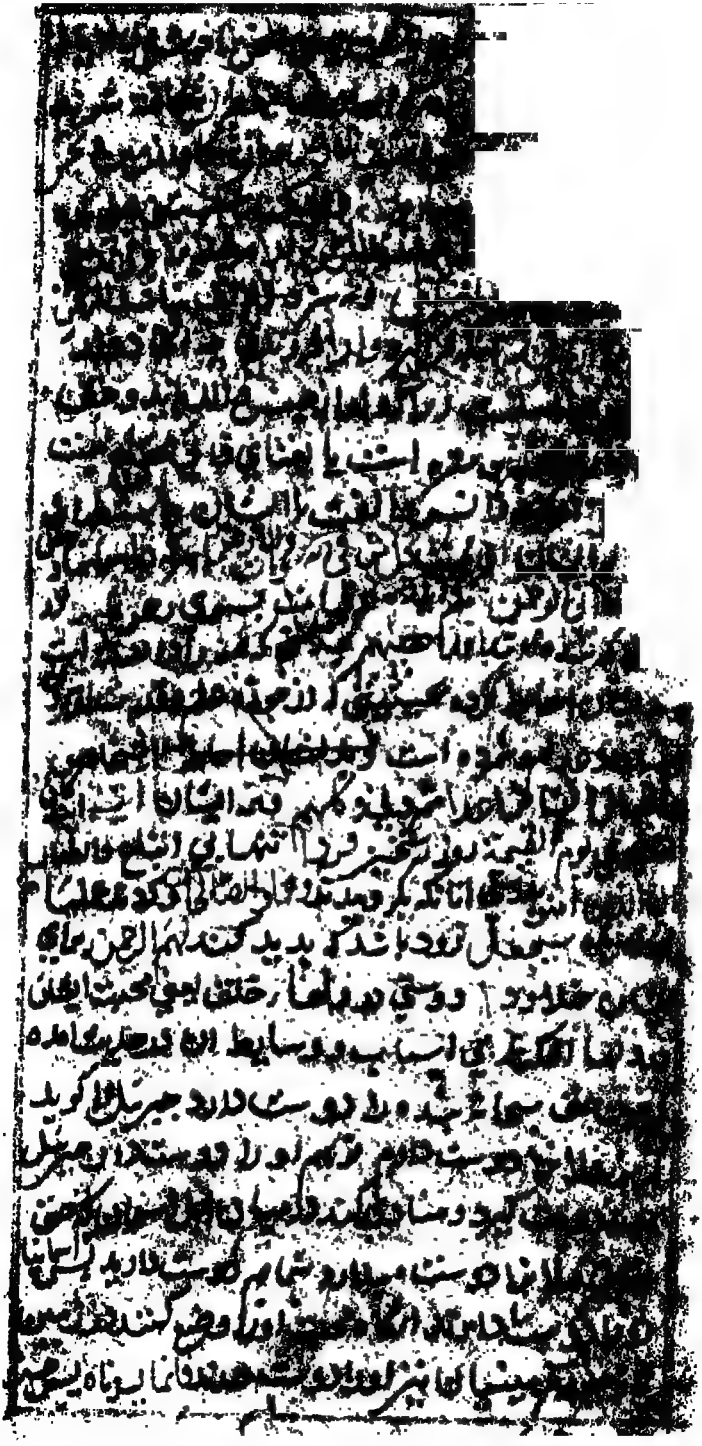

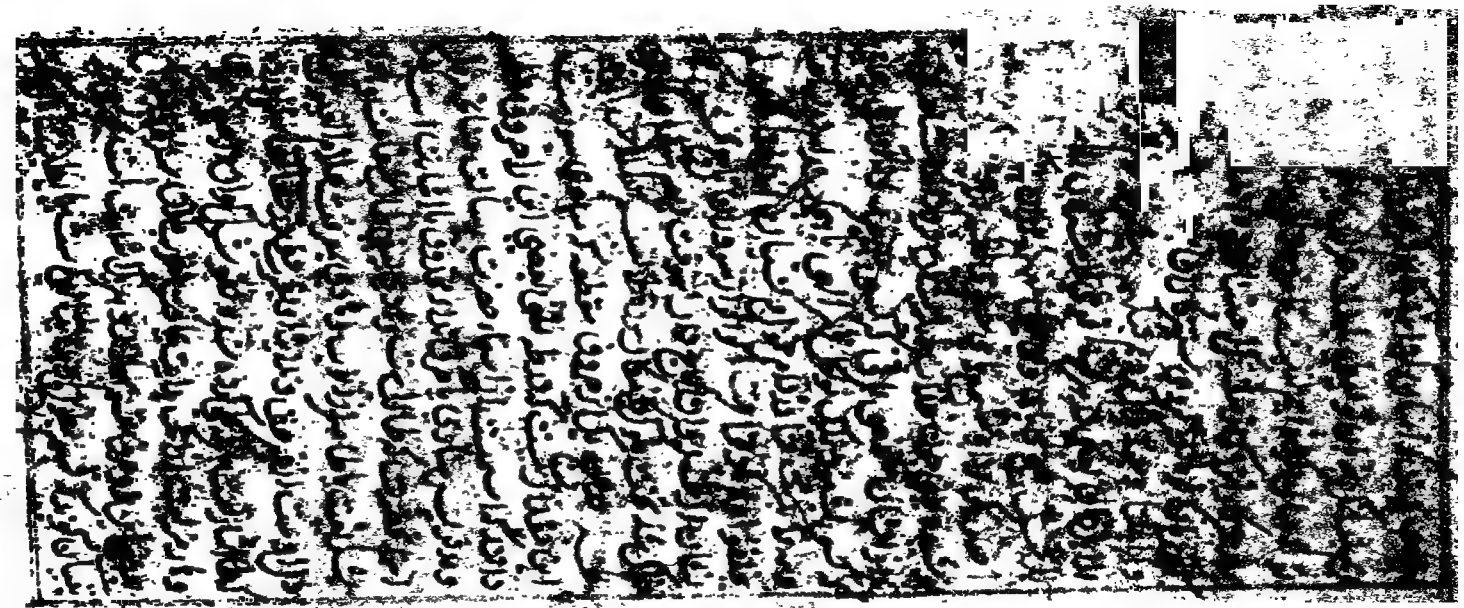

عین

کامل نشودم

14

فتنی و شب جواب تلقین و بواسطه قیام در نماز عالم و دم بهای
محترمت رسد الا بذکر نه لیکن فرستادیم اورا بتو جهت تبیین
و این نیز مخصوص شیء مر انکس را که بترسد تخصیص خاص بعد از تعمیم
عام است جهت انتفاع اوست بان نیز او فرو نرسد
تا لفرو فرستادنی ممن خلق الارض از انکس که بیافرید زمین
السموات العلا و اسمانها بلند را الرحمن اوست بنیاد نهاد بر
علی العرش استوی بر عرش مستولی شد امر او اضافه استیلا بعرش
بانکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولیست جهت ان تواند
بود که اعظم مخلوقاتست در تاویلات امام ما ترمذی فرموده است که عرش
بمعنی ملک است یعنی حق سبحانه بر ملک خود مستولی و عالمیست در فتوحات
آورده که شیخ ما درین اینجا توقف نمیکرد و میگفت استوی بمعنی
السموات و الارض ثابت شد شیخ الاسلام فرمود که استوی خداوند بر
عرش در قرائت و مراد بدین ایمانست تاویل نخوهیم کرد تاویل درین
باب طغیانست بظاهر قبول کنیم و بباطن تسلیم اورم کما یلیق بصفات
سبحانیت امامی دارم که محتاج بمکانت نه عرش بر او زنده و اوست
که اوست بر او زنده و نگه دارنده عرش باشد نی مکان را باو
سویش فی زمان نی بیان دارد و هیچ زوالی عیان این همه مخلوق
حکم داوریست خالق عالم را بر عالم برتریست نه مانی استوا مر اوراست
انچه در اسمانهاست از صدمات علوی و مانی او را صوابیست در زمین
است از مخترعات سفلیه و ما بینهما و انچه میان هر دو باشد از اصناف
ملایک و طبقات ناری و هوائی و ما تحت الثری و انچه در زیر طبقه تراب است
از زمین ثری طبقه زیر تست از طبقات ارضی و ان موضعیست که
صخره صمراء بالای اوست در تفسیر و غیران از قفا بیان بروایت وهب
بن منبه مذکور است که هفت طبقه زمین بر دوش فرشته ایست
و قدمین فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاوی از فردوس
و قوائم گاو بر پشت ماهی از حوض کوثر و ماهی تا بنشست بر بحر بر
بر جهنم و جهنم بر متن باد و باد بر هوا و هوا بر ظلمت و ان حجاب

و مراد بدین ایمانست

شعیب

ندا کرده شد که ای موسی إنی أنا ربک بدرستیکه منم پروردگار تو
تکرار ضمیر متکلم برای تأکید و تحقیق است یعنی شک مکن تحقیقا
منم پروردگار تو [illegible] فاخلع نعلیک پس بیرون کن نعلین [illegible]
پای خود [illegible] نعلین خود را [illegible] نعلین [illegible]
از پوست حمار غیر مدبوغ و واضح است که نعلین از جلد میته بوده
و ظاهرا اما حق سبحانه بخلع آن فرمود تا قدم موسی از زمین
را لمس کند و برکات آن بپای وی برسد و محققان گویند
این تعلیم طریق تواضع فادبست که در بساط ملوک با نعلین
نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر حافی و غیر او پای
برهنه سیر میفرموده اند یعنی که زمین و آسمان بساط دوست
چون در نگری برهنه پا باید داشت وگفته اند نعلین [illegible]
از خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن امام [illegible] فرموده که
دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم تجرید قدم
بر دو کون بنه [illegible] إنک بالواد المقدس طوی بدرستیکه تو بوادی پاکیزه
مبارک شوده که طوی نام وست [illegible] وأنا اخترتک و من برگزیدم ترا
برای نبوت فاستمع پس گوش کن لما یوحی مر آنچه را که وحی
کرده می شود بتو آن وحی کدام است إننی أنا الله بدرستیکه منم
خدا لا إله إلا أنا نیست خدای بحق مگر من فاعبدنی پس مرا پرستش
کن و این وحی مقصور بوده بر تقریر توحید که منتهی علم است
و امر بعبادت که کمال عمل است و مرتب است [illegible] اقسام عبادت
نماز را تخصیص نموده فرموده که وأقم الصلاة و بپای دار نماز را
لذکری برای ذکر آنکه مرا [illegible] تا من ترا بنیکی یاد کنم
إن الساعة آتیة بدرستیکه ساعت قیامت آینده است أکاد
أخفیها میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]

داند و هیچ کس را ... هر چه در آسمان و زمین باشد می شناسد بما عملها و
... پس ... تا باز زنده ... از ایمان
... لا یؤمن بها آنکس که ... کرده بود بوقوع ان موسی و
... کرده است ... آید ... نفس ... پس بعد
... مرد ... که ... خطاب یا موسی این
... است ... امام علم الهادی و فقیه ابو اللیث ...
... وانا اخترتک ... حضرت ...
... ادامت ... باشند القصة چون موسی
... بیرون ... مقدس قرار گرفت خطاب رسید
... وان ... است نورانی
... رفع هیبت او
... و ... دست ...
... است یعنی حاضر باش تا عجایب ببینی ... گفت موسی
عصا ... هی عصای منست وان عصا از چوب ... بهشت
... و ... شاخ ... خط بر او نوشته بود خط
... خط دوم ... خط سوم محمد رسول الله
... بود و ... علیه ... بود ...
از آدم میراث ... رسیده بود و از وی بموسی رسید القصه
... و ... رب العالمین بر ان افزود و گفت
... علیها ... بران عصا چون مانده می شوم در
راه ... که ... می ...
... بان عصا ... بر گوسفندان ...
... ومراد ازان عصا ...
... یا موسی ... از ... او را
... و با دشمن ... کرد ... را ...
... بان ... و ... در ...
... [illegible]

دانست که موسی با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت تواند
پس از خدا تقویت طلبید و آغاز دعا کرد و از روی نیاز
قال گفت رب ای پروردگار من اشرح لی برای من گشاده گردان
صدری سینه مرا تا در وی بگنجد انچه بمن وحی
کنی یا مرا متحمل و بردبار سازی تا از هر سختی تنگدل
نشوم و یسر لی و آسان کن برای من امری کار مرا که تبلیغ
رسالت است و احلل و بگشای عقدة گره را من لسانی از زبان من
یفقهوا قولی تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که فرعون موسی
را در زمان طفولیت بر کنار داشت موسی دست بریش مرصع
او دراز کرد و قدری از آن بگرفت و برکند فرعون خشم گرفت
بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون عذرخواهی آغاز کرد و فرمود
این کودک جواهر رخشان دید و بدان متوجه شد و اگر جمره
آتش بیند هم دست بدان خواهد رسانید پس طشت
آتش و طبق پر از یاقوت پیش وی آوردند جبرئیل دست
وی را گرفته بسوی جمرات آتش برد و جمره برداشته در
دهان نهاد ... زبانش بسوخت و گرهی بران بماند سخنش
بسبب مفهوم نمیشد اینجا درخواست کرد تا آن عقده منحل گردد
و دیگر گفت واجعل لی وزیرا و گردان برای من یعنی مقرر کن
یاری دهنده یا باربردارنده من اهلی از کسان من هارون اخی
هارون برادر مرا اشدد به محکم کن بوی ازری پشت مرا
و اشرکه و انباز کن او را فی امری در کار من یعنی شریک
ساز او را در نبوت با من کی نسبحک تا ترا بپاکی یاد کنیم بسیاری
تسبیح کثیرا بسیار و نذکرک کثیرا و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا
و دعا بسیار انک بدرستی تو کنت بنا بصیرا با حوال ما
بینا با تو دانائی با نچه صلاح ما در آنست قال گفت
خدا که تحقیق داده شدی سؤلک یا موسی مطلوب و مسئول
خود را ای موسی یعنی هرچه خواستی بتو دادم و لقد مننا
و بدرستی که منت نهاده ایم علیک بر تو مرة اخری

دو وقتی دیگر از او خبر چون وفی کردیم [illegible] بسوی مادرش
مایوس [illegible] نتوان داشت مگر بوحی یا او را الهام دادیم در وقتی
که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پیران بودند که بکشند
و او یکار تو در مانده شده یا علم ساختم او را بزمان ملکی نه بروه
نبوت بدو پیغام کردیم [illegible] الکه بیفکنی موسی را در قنا [illegible]
در صندوق یعنی دان که بچه در وی نهاده باشی و سر او را بقبر محکم [illegible]
پس بیفکن ان تابوت را [illegible] در دریای نیل فلیلقه
پس باید که بیفکند دریا مصور پس امر و معنیش خبر یعنی دریا
او را بی افکند یا [illegible] بکناره تا عدیا فراگیرد او را دشمن که مراست
و دشمنی که او راست یعنی فرعون نگرار عدو بحهت مبالغه علاو
او ست اورده اند که مادر موسی بامر الهی موسی را در صندوق نهاده بدریا
نیل افکند و چون از ان دریا بخانه فرعون میرفت صندوق از ان جوی
بباغ فرعون در افتاد و باذن خدا بسیه بکناره جوی بود چون صندوق
بدست ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودک ماه روی سیاه چشم
بیرون امد بیت ماه زیبا تر ولی او نبود زیبا [illegible] روشنه چشم بنگر
هلک چشم تو عیا تر از وست [illegible] فرموده [illegible] همها ملاحتی
بود که هر کرا او [illegible] دشمنی اسیه و فرعون که [illegible] او را دیدم
محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید و القیت
و افکندم بر تو [illegible] دوستی کاین [illegible] از من یعنی محبتی در
دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند [illegible] و تا بر ورده شوی علی
عینی بود بدل من یعنی بحفظ و [illegible] من در خبرست که فرعون و سیه
او را هرگز زندی برداشتند و [illegible] بتعهد و دایه اشتغال نمودند
دایه او در ندی موسی شیر وی نداد تا مادر موسی دختر خود مریم را گفته
بود برو بر کناره نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که کجا میرود
چون صندوق بباغ فرعون آمد مریم نیز خود را در ان باغ انداخت
و صورت حال مشاهده کرد بیاورد و شرح [illegible] کیفیتی [illegible] بداد
اسیه افکنید [illegible] یاد کن که چون میرفت خواهر تو [illegible]
پس گفت هل ادلکم [illegible] یاوراند کنم شما را [illegible] حاضر [illegible]

گر تکفل بن دعد کند و او را بشیر دهد اسیه گفت اگر چنین
کنی با تو خان نانم مریم بیرون امد و فی الحال مادر را
بیاورد و موسی را در کنار وی نهادند بعد بسر مادر شد
تا الی کل بسر مادر تو بوعده وفا کردیم کی تن شاد
روشن شود بدیدار فرزند و تا اندوه ناک
گردد بدانی تو وعد حق است ولیکن نفس را یعنی ان قبطی که بتی
اسرائیل بتو استغاثه کرد از و و فرعونیان دانستند و
قصد قتل تو کردند بحبت قصاص پس ما را بدیم
تا از غم رستن و امر کردیم که بدین بحبت کنی
و بیازمودیم ترا از مرد بی یعنی ترا در توبه بلا افکندم
و با کوه طور بردن ادی قصه ولادت حضرت موسی و قتل
قبطی و بحرت مدین در سورة قصص مشروح بیاید
پس در نگ کردی سالها در میان اهل مدین
و ان بجده و بابیت و شت سال است پس امدی بدین
وادی باندازه که مقدر کرده بودیم ای موسی و اینجا
با تو سخن گویم و تنا کردیم و خاطر ساختیم ترا
برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم
و بوبا در تو بمعجزهای من و بستی یکنید و
در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت
بروید هر دو با فرعون سوی فرعون که او بدستی کرد و در عصیان
از حد در گذشته است پس سخن گویید با او نرم کنید
سخن گفتن بدیم یعنی مدارا نمایید با او و او را دعوت کنید
بصورت مشورت مثل این الکمال انت زکی مبادا که اگر درشتی
نمایید بر شما غضب کند یا انکه حق تربیت او در خاطر سخنی برنجاند
دارند و نفرماند او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقول
ابو الولید یا ابو مره نیز گفته اند و بر هر تقدیر عنف نکنید بغلظ
و شاید از عذاب خدا تذکر بیره مخوف است و خشیت

مقوم هم پس موسی ازین محل متوجه مصر شد و با مردم خود نرفت
در تفسیر آورده که کسان موسی شب انتظار بردند و بامداد
نیز از وی خبر نیافتند و در آن صحرا متحیر ماندند تا قضا را جمعی
از اهل مدین اینجا رسیده و صفورا را با فرزند پیش پدرش
بردند و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی عم بدیشان رسید
القصه چون موسی بمصر توجه نموده وحی آمد بهارون که استقبال
برادر برای مدین روان شود پس در اثنا طریق ملاقات فرمودند
و موسی عم شرح احوال بتمامی باز گفت و وی را از آنکه باتفاق
پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت باید نمود خبر داد
هارون گفت ای برادر شوکت و عظمت و سطوت فرعون از آنچه
تو دیده زیادت شده و با دنی سببی حکم قتل و قطع و صلب میکند
موسی [illegible] هر دو برادر باتفاق [illegible] گفتند ای
آفریدگار ما [illegible] بدرستی که ما می ترسیم ان [illegible] علینا ازانکه فرعون
پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما پیش از تبلیغ رسالت و نگذارد که معجزه
بدو نمائیم [illegible] یا آنکه زیادتی کند طغیان خود را و نیت
با حضرت [illegible] سخنی [illegible] ادمانه [illegible] ست حق ای موسی
و هارون [illegible] مترسید از افراط و طغیان او
بدرستی که من با شما ام بحفظ و نصرت [illegible] می شنوم دعای شما را
[illegible] و می بینم [illegible]
خاطر جمع دارید که من شنوا و بینا ام
[illegible] پس بروید [illegible] بگوئید [illegible] ما رسولان
پروردگار توایم [illegible] ما دو فرستاده
[illegible] فرستاده ایم [illegible] پس بفرست با ما فرزندان
یعقوب را تا با ما [illegible] مقدس بازرویم که مسکن آبا ما بوده و ما را عذاب
و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و کرفتن مقاطعه
و قتل اولاد [illegible] بدرستی که آورده ایم ترا نشانی یعنی معجزه
من ربک از نزد پروردگار تو [illegible] و السلام و سلام ملایکه [illegible]
بهشت [illegible] الهدی [illegible] بر آنکس است که پیروی ایمان [illegible]

راست رود یا ملامت هر دو سرای مراو راست
[illegible]
[illegible] که وحی کرده اند یعنی بر دو دو کار حکم فرموده
[illegible] آن انذار تا بنگه عذاب دنیا و آخرت علیه بیانگر است
[illegible] کند انذار که او ده ایم و نوشته ویشت بران کند
و اعراض نماید از آن پس موسی و هارون بحکم الهی بدرگاه فرعون
[illegible] بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسول
پروردگاریم و ما را بعبادت او میخوانیم و آن کلمانی که حق تعالی
[illegible] بود ادا کردند قال گفت فرعون
پس کیست پروردگار شما یا موسی که مرا به پرستش او دعوت
میکنید نگه در انکه موسی را بند تخصیص کرد تا انکه خطاب با هر دو
[illegible] بود الشه دانسته بود که بر زبان موسی عقده است
و سخن او نیکو مفهوم نمی شود خواست که این نزد فضاحت
مجلس انفعال و هیبت از میان بر خیزد تا سخن موسی
بزبان فصیح و [illegible] پروردگار ما آنکس است
که [illegible] داده است هر چیزی را از
انواع مخلوقات صورت او و شکل او لایق و موافق
حال او یا داد هر یکی را از خلایق آنچه خواهد و استقلال او
در وجود و معاش بدانست پس راه نمود او را
بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت انتفاع از آن یا هر
حیوانی را زوجه داد نظیر او در خلق و صورت و راه ازدواج
و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اول است و تقدیر
کلام این گردد اعطی کل شیء خلقه ثم هدی هر چیزی که بدان محتاج شد و عین
مقصود بیان معطی به است انا لقیم کرد فرعون که این
سخن بشنید بتر سنید که مبادا قوم او چنین خلایق
گمراه سیخ بخای دیگر کشانند و حیرت تحیر موسی عم
[illegible] بر حیرت حال اهل قرنها گذشته فرعون گفت
[illegible] و معاد و گفت که این خدا را به پرستید تا این زمان در سعادت

گفت فرعون م

ودولت اندیا دشخا وت ونلینا ال لغت
علم حال وحال انکروه عند
در لوح محفوظ نوشته شده لا یضل خطا نمیکند و فرو
نمیگذارد پروردگار من هیچ چیز را و لا ینسی و فراموش
نمیکند بلکه دانش او بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما
نمیدانم مگر انچه مرا ازان خبر دهند و گفته اند مراد فرعون از
حال قیامت بود چیست حال گذشتگان که مرا نگفته نمی شنوم
موسی عم جواب داد که انرا جز خدای من کسی نمیداند و
بسر همان سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد
وگفت پروردگار من انست که گردانید از برای
شما زمین را قرارگاه گسترده که در او قرار گیرید و ممکن
می سازید و روشن کرد برای شما در زمین
راهها تا بران راه از زمین بزمین میروید و بصلاح
خود قیام می نمایید و انزل من السماء فرو فرستاد از آسمان
آبی پس بیرون آوردیم بسبب
آب انواع نباتات را نفیت بحکم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت
یعنی هر کسی را چیزها خراج میدهند ما بیرون آریم آب باران
از و انواع اصناف گوناگون از رستنیها برانگونه که
وطعم و رایحه هر یک مخالف آن دیگر است با وجود اتحاد آب و
گفتیم بخورید از ایجا هر چه خواهید و بیاورده ایم هر چه خود
شاید از انها و بچرانید انعامکم چهارپایان خود
در جراگاهها تا بخورند کیا همه که خوردن شما را شاید
ان فی ذلک بدرستی که در ان که مذکور شد آیتها هر آینه دلالتهاست
بر قدرت ربانی و وحدت او اولی النهی مر خداوندان
عقول این ان نابینا شد از انتهاء باطل و ازرا بقبایح
از زمین خلقناکم بیافریدیم شما را یعنی اصل خلقت
مراد بدان شما خاک زمین است و در تبیان فرمود که خلقت

فرشته می فرستند تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری
برمیدارد و بر نطفه که ماده وجود او ست می ریزد و آنگاه از
تمام نطفه مخلوقی می شود و بعد ها خاک مدفون میگردد چنانچه
حق تعالی فرموده شما را از زمین آفریدیم و فیها نعیدکم و منها
نخرجکم تارة اخری یا ای دیگر بحث حساب و جزا حکیم فرمود که ما
شما را از زمین آفریدیم و باز در زمین میبریم بعد از مرگ و از
خاک بیرون میآریم تا روز قیامت بحاکت درآید خداوند پاک که ذره
ناچیز را از خاک آفرید و از خاک بیرون آورد از خاک
بیرون آوردن کار بسیار آسان است بدون بران کوته از خاک آنی بیرون آ کرد پاک
در خاک گیری مقام براتی از پاک و پاکیزه نام پس فرعون بحجتی
و معجزه طلبید و حضرت موسی عصا بیفکند اژدها شد و دیگر
گرفت عصا شد و ید بیضا بیرون نمود و آیات تسع
معجزه بعد معجزه دید و نمی گروید جناب حق سبحانه فرمود
و لقد ارینا و بدرستی که ما نمودیم فرعون
همه معجزها که
بموسی داده بودیم
بل ندوع نسبت داد موسی را
و بسوی زد از انکه ایمان آرد و فرمان برداری کند و از لاری
عنا گفت ایا امدة بسوی ما تا بیرون کنی
ما را از زمین ما که مصرت بجادوئی خود
ری موسی یقین دانستم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را بیرون
کنی از مصر و بنی اسرائیل را متمکن سازی و پادشاهی کنی
بر ایشان فلنا یا تینک بسحر مثله بیاریم ما برای تو جادوی
مثل ما نند جادوی تو و بیان با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند
که تو بهیچ نستی جادوگری فاجعل بس مقرر کن میانا و بینک
میان ما و میان تو خود بتو عدا وعده بجهت معارضه جنان
نه ما نهیچ و جه نخلفه خلاف نکنیم انا نحن و نه ما
و نه تو مکانا سوی درجائی که ما
ما نند مسافت قوم ما و تو بان یا مکان مستوی یعنی موارک درو
نستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره تو انند کرد قال کفت

موسی فرمود که زمان وعده ما و شما کوم الزینة روز آرایش
قبطیان است و آن روز عید بود مر اهل مصر را و آراسته
در موضعی حاضر شدند و تماشا کردند یا روز نی آن روز یا
که روشن تر است از بامدادی روز اجتماع آدمیان است بوقت چاشت
حضرت موسی آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل
علی رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد و چون باطراف و اکناف
عالم رسید فرعون و بس برگشت فرعون از مجلس و بخانه آمد
و جهت جمع کردن سحره رای زد و کسان فرستاد تا همه را جمع
کردند آن جبیر را که بآن کید کنند یعنی سحره و آن سحره
آمده بودند با ساحران و آن موسی گفت موسی مر جادوان
را چون ملاقی نمود با ایشان گفت ای قوم وای بر شما
افترا مکنید و مبندید بر خدا دروغی که آنرا
او را سحر گویند و خواهند ذان معارضه کنید با دروغ بر خدا
مبندید یعنی کفر مکنید با او که مستاصل کردانید شما را
بعذابی که باذل کرده اند بر شما
و بدبختی که بی بهره و نا امید کند افترا کرد بر خدا
پس گفت و شور کردند جادوان در کار
میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی و گفتند این
سخن ساحران نمی ماند و نهان نخواهد داشت از گفتن
را از ملازمان فرعون و بدین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود
ما بعث او می باید کرد آورده اند که فرعون از غرفه دید که ایشان
با یکدیگر سخنی میگویند و مشاورت میکنند و پس
سحره چه میگویند ایشان از ترس فرعون
بدبختی که این هر دو ساحر
انکه بیرون کنند شما را
کار دنیای خود و مملکت مصر را در تصرف آرند و بدین

المثلی

[illegible] شما را که افضل هیبت و دین و مذهب خود را
ظاهر کنید یا به برتری اشراف و اکابر شما را یعنی روی زمین
را از خلاف پاک کنید و سود خود متوجه سازند علما در لغت بدون
خلاف آنچه گویند ایمان است و بلغت خشم تنه در هر حال
از اعراب خالی می باشد و این حرف موافق ایشان واقع
شده تا آن یعنی نعم باشد و هذان مبتدا، جایز ان یکون
الناقة و بعضی را اندام ان ضمیر شان محذوفی است و هذان
لساحران خبر او و حفص ان بتخفیف میخواند و لا نافیه میداند
و لام لما بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران الفتنة چون
فرعون از سحر شنود که موسی و هارون ساحرانند و داعیه
اخراج قبطیان دارند از مصر برانگیخت و گفت
پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی
آلات سحر را [illegible] پس بیاید صف کشیده بسوی
میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان
غالب شوید [illegible] و مدرستی که فوز یافت و بمطلوب خود
[illegible] هر که درآمد در سحر پس جادوان افتاد
هزار ریاسی و سه هزار صف بر کشیدند و موسی و هرون در برابر
ایشان ایستادند سحره بقولی سیصد غرار و حبل و رسن
میان تهی کرده و بر زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق
ادب [illegible] گفتند ای موسی یا [illegible] یا انکه تو می افکنی
عصا خود را [illegible] و یا انکه ما ایم [illegible] نخست کسی
که بیفکند موسی از روی مقابله ادب با ادب یا از وجه [illegible]
[illegible] گفت بلکه شما بیفکنید
[illegible] خود بیفکندند و بسبب مهارت هوا زیبق
[illegible] پس بخار سنها و عصاهای
[illegible] موسی [illegible] از جادوی
[illegible] ان که گویی [illegible] مدرستی که ان میرود وی سنا

فأوجس پس دریافت فی نفسه در دل خود خیفة ترسی موسی ترس موسی
از انکه نقل بر کنان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا از ان متفرق
گردند پیش از القاء عصا و چون این وهم موسی ظاهر شد گفتیم
قلنا لا تخف مترس از انچه ترا در وهم انداخته که امر تو از غایت وضوح
بعام و خاص ملتبس نخواهد گشت انک انت الاعلی بدرستی که تو
برتری از ایشان و غالب بر ایشان وألق و بیفکن ما فی یمینک
انچه در دست راست تست تلقف عصا بیکبارگی فرو برد از ریسمانها و عصا
و رسن ایشان را که ... و آن چوب که در دست تست ما صنعوا
تا فرو برد ... انما صنعوا بدرستی که انچه ساختند کید
مکر جادوست ولا یفلح الساحر و رستگاری نیابد ساحر حیث
اتی هر جا که باشد و هر جا که رود حضرت موسی عصا بیفکند
فی الحال اژدهای عظیم شد و دهن گشاده تمام ادوات جادوان فرو برد و
مردم از ترس دیدن روی بگریختند و موسی او را بگرفت همان عصا
شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحره چیزی
را معطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزه موسی است فألقی پس
بیفکنده شدند جادوان یعنی تامل این حال ایشان را در روی
سجدا در حالتی که سجده کنان بودند مر خدای را از روی صدق
قالوا آمنا گفتند گرویدیم برب هارون و موسی به پروردگار هارون و موسی
بتقدیم هرون جهت رعایت فواصل ملاحظه رؤس الآیات فرعون
که این صورت مشاهده کرد قال آمنتم له گفت ایا ایمان آوردید
ابو حفص امنتم بخبر خوانده بر سبیل اخبار یعنی شما گرویدید
و تصدیق کردید مر موسی را قبل ان آذن لکم پیش از انکه دستوری
دهم مر شما را و فرمایم که بدو بگروید انه لکبیرکم بدرستی که
او بزرگ شماست الذی علمکم انکه بیاموخت مر شما را
السحر جادوی یعنی استاد و معلم شما بود
شما باهم ساخته اید می خواهید که ملک مرا بیرون برید فلاقطعن
پس هر اینه ببرم ایدیکم دستهای شما وارجلکم و پایهای شما را من خلاف

خدای و مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و یکی از چپ
و برای راه شما را فی الجمله [illegible] تا شما را بعضی درخت
نیکو و از آن بترین درخت است تا همه کس شما را بیند و عبرت
گیرند و بدانند که ما کدام را یعنی موسی
را و فرعون را [illegible] سخت تر است از دوی عذاب
یعنی و باقی بماند و از جهت عقاب ساحران خون از جام
دیده حقه مست شده بودند و از انوار توحید [illegible]
ربانی که بر دل ایشان تافته از دست شده [illegible] طور ده
هم از کف سلف بهر فانیت کرده دریافی تا من از فکر
غیر [illegible] پس فی الحال غیره خوانده لاجرم در حق فرعون
[illegible] خواستند ما تا نگریم و اختیار نکنیم [illegible]
بحری که آمد بما [illegible] از هجرت و اضی [illegible] و گویند که در حین سجده
بستن و نعیم ابد بیشان نموده بودند پس گفتند تا نعمت
تا نمی گزینیم بوا بچه دیدم از تبا روشن و سوگند میخوریم
بخدا که ما را فرید [illegible] پس بگرد [illegible] هر چه
ستی کنند ه ان یعنی هر چه خواهی با ما بکن که ما پروای ان نداریم
[illegible] زان نیست که تو حکم کنی [illegible] الدنیا در این زندگانی
دنیا یعنی حکم تو در این جهان که ما هستیم بیش جاری نیست
هر چه میخواهی میکنی در آخرت که بهشت و پاینده نزد از حکم معزو
و مهم خود مشغول خواهی بود [illegible] امروز بخور هر چه خواهی بکن
فردا بتو نیز هر چه خواهند کنند [illegible] بدرستی ما گرویدیم
به پروردگار [illegible] تا بیامرزد ما را خطایا ما کن [illegible] از کفر
و معاصی و ما [illegible] و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را علیه بر انجیز
[illegible] از موعظت جادوی اورده اند که فرعون مردم را از
[illegible] اکراه میکرد با خواندن او ایشان را اکراه بود
[illegible] طاعت اکراهست و ایشان را خلاص مغفرت
ان اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با اکراه مواخذه بودند
از اینست حضرت رسالت هم برداشته شده [illegible] خطا

22

وان مواخذه

است از روی پاکی از شرک یعنی و پاینده تر از جهت ثواب تو ما را
بکفر بگو مرد مؤمنی را انقطاع بدان راه دارد و خدای تعالی ایمان
امری قطعی میکند که گرد زوال بدان نگردد انّه من یأت ربّه مجرما بدرستی
که هر کس که آید به پروردگار خود در حالی که مجرم باشد بشرک یعنی بکفر
میرد فانّ له جهنّم پس بدرستی که مراو راست دوزخ لا یموت فیها نمیرد
در آن تا از عذاب برهد ولا یحیی و نه زنده باشد زندگانی که سود
کند ومن یأته مؤمنا و هر که بیاید بوی مؤمنا در حالتی که مؤمن باشد
قد عمل الصالحات تحقیق کرده کارهای پسندیده فاولئک لهم پس آن گروه
مؤمنان و نیکوکاران لهم الدرجات العلی مر ایشانراست درجها
بلندگان درجات عدن بوستانهای اقامت تجری من تحتها روان
بوسته من تحتها الانهار از زیر اشجار قصور آن جویها
خالدین فیها در حالتی که آن گروه جاودان باشند فیها در
بوستانها وذلک جزاء من تزکّی و این ثواب جزای کسی است که
پاک باشد از دامن نفس خود از نجاست عصیان یا متطهر بود بطاعات
واعمال خیر تا اینجا کلام سحره است و چون قصه ایشان بنزدیکی
لایق در سوره اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز و مکمل
آورده بر مضمون آیات اقتصار نمود ولقد اوحینا و هر آینه ما
وحی کردیم الی موسی بموسی بعد از آنکه فرعون از رؤیت
معجزات متاثر نشد و بعد تعذیب بنی اسرائیل فرمود ماگفتیم
موسی را ان اسر بعبادی اندیشه بر بندگان مرا از مصر و چون
بکناره دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیایند تا کار
فاضرب لهم پس فراگیر برای ایشان طریقا راهی این نمی‌فرمود
که بزن عصا تا سازم برای ایشان راهی فی البحر یبسا در دریا
خشک که در وی آب و لای نبود لا تخاف دَرَکًا نترسی از آنکه
دشمن بتو رسد یعنی مباش که فرعونیان شما را دریابند ولا تخشی و
نترسی از غرق شدن که شما را بلا منع میکند اثبت ... حق
الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبردار
شدند مادر خانه هر یکی از ایشان تا مصیبتی عظیم افتاده کی بچه

شدند نه بودند بی لشکر با جمع شدند … سلامتی بنی اسرائیل در آمدند بنی
اسرائیل عبور کرده فرعون با لشکر خود بکنار رسید
موسی با قوم خود گذشته بود فرعون با ایشان نیز در آمدند
پس در یافت ایشان را از دریا آنچه در یافت آنکه دریا فتنا
… وی و صفت نتواند کرد و اضلّ فرعون قومه و گمراه کرد فرعون
گروه خود را در دین … و ما هدی و راه ننمود ایشان را بهدایت
فرعون … است چه او می گفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد
و گفته اند فرعون قوم خود را در دریا … کرد و خود نیز … یافت
یا بنی اسرائیل … فرزندان یعقوب … بتحقیق که برهانیدیم
شما را … از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند …
و وعده دادیم … شما را بجهت انزال توریة … شما
… جانب راست کوه طور … و فرو فرستادیم …
بر شما ترنجبین … و مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان
بود و گفتیم … بخورید … از پاکیزها و حلالها که شما را
روزی کردیم ولا تطغوا … از حد در مگذرید … در آن چیز یعنی
ستم مکنید و بیش از حصه خود مگیرید یا ذخیره منهید برای روزی
دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید نعمت
مفقود است … شکر منعم واجب آمد در خرد نعمت حق
را تا باید شکر کن تا باشد دایمی در دو کون ورنه بگشاید در
در خشم آید و گفته اند قوت آن نعمت را بمعصیت صرف کنند
اگر چنین کنید … پس فرود آید … بر شما خشم من
… و هر که فرود آید بر وی … خشم من …
پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد … و بدرستی که
إنّي لغفّار … مر آنکس را که توبه کرد از
… ایمان آورد بوحدانیت … و بکرد عمل نیکو
… پس راه راست رفت یعنی بر
سنت … مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق
اهل سنت و جماعت گرفت … راه سنت رو اگر خواهی صراط

مستقیم گزستن نمایی بود سوی رضا دو گفتا هر مژه د
جشم وی هیون سنان تیز باد گر سنانی زندگ خواهد زبانی
بی سخن نوا آورده اند که چون سرا سئل بیدان بالکل فرعون
از موسی استدعا نمود که از برای ما قوانین شریعتی
و قواعد و احکام ان مدنی و مبین سازد موسی در جناب
باعظمت رب الارباب مناجات کرد خطاب رسید که با
جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طوری بیائی تا که جامع
احکام شرع باشد بنود موسی عم هارون را بجای خود
بگذاشت و باوجوه قوم که هفتاد تن بودند متوجه طور شده
قوم را وعده کرد که چهل روز دیگر برای تو کتاب میارم
چون بنزدیک طور رسیدند موسی قوم بگذاشت و از غایت اشتیاق
بکلام و پیام الهی داشت زود تر به بالای کوه برامد خطاب
ربانی در رسید که قوم تو چه چیز شتابان ساخت ترا
تا تعجیل کردی و پیشتر امدی موسی قوم خود را از کوه طور دید
موسی را دید گفت موسی که ایشان گروه مردان اینگ
اینند [illegible] و
بشافتم [illegible] تا
خشنود گردی از من چه امتثال امر موجب رضا امرات یعنی
امدن من از قوم نهضت تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی
تو کردم [illegible] گفت خدا گوساله پرستی که ما قوم تو
در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل
[illegible] از پس بیرون امدن تو از میان ایشان و اضلهم السامری
و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری او مردی
بود منسوب بقبیله سامره از عطای بنی اسرائیل
گرمابود یا از تاجر یا موضعی است در عراق عرب
اسرائیل [illegible] از جمعی بوساله پرستان بوده او را
گفتند واضح است که او از بنی اسرائیل نبوده و دین

وعون اب سامری نام گشته او متولد شده و مادر بعد از
ولادت او را بکناره نیل در جزیره بیفکند وخفی سبحانه
جبرئیل را امر فرمود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب
او مهیا گرداند و بدین سبب جبرئیل او را می شناخت وقت
غرق فرعونیان از زیر سم اسپ وی قبضه خاک برداشته
و محافظت نموده درین وقت که موسی بطور رفت سامری
نزد هارون آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت
گرفته ایم با ما است و ما را دران تصرف کردن روا نیست و می ترسم
که فرعونیان از ما خونریزی فروشند بفرما تا همه را جمع کنند
بسوزند هارون امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند در صحرا
ریخته آتش دران زدند و سامری زرگری چالاک بود همین که ان
زرها بگداخت وی قالب ساخته بود زرگداخته را دران ریخت
و لشکر گوساله جنبی بیرون آورد قدری خاک زیر سم اسپ جبرئیل
که فرعونیان حیوة میگفتند برداشته بود درون وی ریخت
فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست و بو پیدا شده بانگ برآورد
و گویند زنده نشد ولیکن همان وضع که ریخته بودند بانگ کرد همان
دانگ از قوم بنی اسرائیل و بر او سجده کردند حق سبحانه موسی
را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند موسی
بسیار گشت موسی از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت
و الواح فراگرفته الی قومه بسوی قوم خود خشمناک برایشان
آمده کین از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ
و خروش از ایشان شنید که گرد اگرد گوساله رقص می کنند و رقص
میکردند ابتدا نمود و روی ملامت الی قوم گفتا ای گروه بنی
وعده نداده بود شما را افزید کار شما وعده
توریة بشما دهد و من با اشراف قوم شما بطور رفتم بودم
از بهر شما زمان مفارقت من و من چهل روز
بهمان وعده باز آمدم ام زدید یا خواستید ان عمل علیکم
آنکه فرود آید بشما غضب یا خشمی از خدا شما بعبادت عجل

بس خلاف کردید موعدی عهد مرا یا وعده را که کرده بودید به ثبات بر
ایمان وقیام بر اوامر من قالوا گفتند گوساله پرستان ما اخلفنا موعدک
خلاف نکردیم ما وعده ترا بملکنا بقوة واختیار خود ولکنا حملنا ولیکن ما
بودیم وحفص حمّلنا خواند مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل کرده شده بود
انست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم بارها من زینة القوم من زیورهای قوم
قبط که عاریة گرفته بودیم از ایشان فقذفناها پس بیفکندیم آنرا در آتش
بحکم هارون فکذلک پس همچنانکه ما افکنده بودیم القی السامری سامری
نیز آنچه با او بود در آتش افکند [illegible] پس بیرون آورد سامری
برای ایشان عجلا گوساله جسدا له خوار کالبدی [illegible] بانگ گوساله
بود فقالوا پس گفتند سامری ومتابعان او هذا الهکم این گوساله
خدای موسی فنسی پس فراموش کرد موسی خدا را وبطلب او بکوه طور
رفت این قول عبده عجل است وگویند فنسی قول حق سبحانه است
کرد سامری آنچه بود از بیان بر ایمان افلا یرون آیا نمی بینند گوساله
پرستان [illegible] آنکه از نمیگرداند گوساله الیهم [illegible]
سخنی را یعنی هر چند او را میخوانند جواب نمیدهد [illegible]
ایشان [illegible] زیانی ولا نفعا ونه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن
زیانی وسود بکسی وچیزی را که داعی خود را جواب نتواند [illegible]
انتفاع واضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید ولقد قال [illegible]
بدستی که گفته بود [illegible] هارون من قبل پیش از آمدن موسی از
روی موعظه که یا قوم ای گروه من انما فتنتم به جز این نیست که مبتلا شده اید
بگوساله یعنی به پرستش [illegible] ربکم الرحمن وبدستی که آفریدگار شما
خدای بسیار بخشایش است [illegible] روی کنید مرا [illegible]
واطیعوا امری وپیروی کنید مرا در شناختن خدای بسیار بخشایش است
وگردن نهید امری فرمان مرا ودر دین ثابت باشید [illegible]
[illegible] پیوسته باشیم علیه بر پرستش گوساله عاکفین [illegible]
[illegible] حتی یرجع تا وقتی که باز گردد الینا موسی [illegible]
[illegible] پرستش میکنید یا نه وآنچه سامری گفته [illegible]
[illegible] گفته یا نه پس چون موسی از طور باز آمد گفت یا قوم [illegible]

روی بیاورد و از غایت موسی بنای او دشنی و محاسن او
بدستی گرفته سری خود کشید و از روی عتاب
گفت ای هارون ما منعک اذ رأیتهم ضلوا
چون دیدی که ایشان گمراه شدند لا تتبعن را که متابعت من
کنی در غضب برای خدای و حمایت دین یا از آنکه از پی من در آیی
و خود را بمن رسانی فعصیت امری یا سر کشیدی از فرمان من
قال گفت هارون از روی استعطاف یا ابن ام ای پسر مادر من
اگرچه برادر پدری و مادری بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل او
و بالجمله گفت لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی فرا مگیر بمحاسن من و
سری سر مرا ای صاحب بدرستی که من ترسیدم که اگر مفارقت کنم با بنی
یا ابن تو بگذارم و از پی تو آیم تو گویی فرقت بین بنی
اسرائیل جدائی انداختی میان بنی اسرائیل و رعیت و نگاه
داشتی قول من سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسی
بوقت رفتن بطور مر هارون را که گفته بود و اخلفنی فی قومی
و اصلح و اصلاح نگاه داشت جائست و مدارا با ایشان موسی
این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورد قال
گفت موسی چیست این کار عظیم تو ای سامری که کردی بصرت
گفت سامری که بینا شدم بما لم یبصروا بچیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل
بدان چیز یعنی جبرئیل را بدیدم و بشناختم فقبضت پس گرفتم
قبضة مشتی خاک من اثر الرسول از نشان اسم اسب رسول یعنی جبرئیل
مرا دانست که خاک هم اسپ وی برگرفتم و با خود داشتم چون گوساله
از قالب بیرون آورد فنبذتها پس در افکندم او را در دهن
گوساله تا زنده شده باو آید و کذلک و همچنین که گفتم سولت
بیاراست برای من هوای و در نظر من نیکو آورد این کار را نفسی نفس
من ذر لیاب مذکور است که موسی قصد قتل سامری کرد از خوف بجانب
وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر و غالب است و چون
خلق را از سخی راو سفقت بود نفع حیاة او از و باز نتوان داشت

سروا ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر می شود مثل
مرد مثالی که یک دارد در باغ دارد درخت میوه تازه و تر و از آنجا پرنده
سایه نه کرده و نیز را مانع قال گفت موسی مر سامری را که ترا از قتل
تو منع کردند از مردم پس بیرون رو و از میان ما تا یک پس دیگر
کرمت بتا از عقوبت تو کجا زنده کان تو ان نفوذ تا نکه کرنی
هر کجا که نزدیک تو آید بدان پس من مرا و در و شوم مقرر شده که هر
که نزدیک شود بوی او را تکرار نیست کرد پس مردمان از و متنفر شدند
او تنها جون وحشیان در صحرا میگشت و هر گاه که از دور میدید
بسالغ میکرد که نزدیک من میاوند بعضی از نقاشیر گفته اند که اولاد
اولاد سامری درین زمان در هندوستان هستند نیز بعضی از
دارند القصه موسی سامری را حکم کرد بر فتن و گفتن لامساس و فرمود
این عقوبت دنیاست و ان لک موعدا که عذاب میرا است
موعد وعده در آخرت که هیچ وجه تخلف خلاف نکند و ان با تو
یک بوقار سانند و اکنون ای مذلله بان معبود که تو
علیه بودی بوسته پرستش ان کاری مقیم می فرمته هر آینه بسوزانیم
انا باتش و این بر قول است که گویند ان گاو را گوست و پوست و
یا بسوزان آنرا براده سازیم و این بران قول بوده است که آن جسدی
بود زرین بی حیاته مخصوصه پس بر انگذه سازیم خاکستر یا براده
انرا فی الیم در دریا بر انگذه سازیم تا بداند که جبری که از
تو ان سوخت بان جماد و آن ساخت صفت الوهیت بران اطلاق
کردن عین جهالت و محض ضلالت است عما الیکم الله الذی لا اله
نیست که معبود شما که مستحق عبادت است ان خدائیست که لا اله
هو نیست معبودی فی الحقیقه بجز وی وسع قرار گرفته
هر شی علما بهمه چیزها از روی دانش یعنی خدا بحق است که علم او
محیط باشد بهمه چیزها فائده گوساله گاه گاه نیز بوده باشد مثلث
در عبادت و نادانی پرستش فرمودند ان عمل را بسوختند و خاکستر ش
را در دریا ریختند ع بادست موسوی که زند سوسامری گدگد

همچنانکه این قصه موسی بر تو خواندیم همچنین بخوانیم ملوکی محمد
بعضی از خبرهای آنچه سبق ... آنچه تحقیق گذشته است ایمعنی از امور ما نقصه
قرونهای ماضیه تا خبر سیدهم تا معجزه تو بود و تنبیه و تذکیر مستمعان
را ... فی ذلک آتیناک و بدرستی که دادیم ترا ... نزد یک ما ذکرا
یعنی کتابی که موجب شرف باشد یعنی نبوت باکتاب او مشتمل بر اقاصیص
و اخبار من اعرض عنه هر که روی بگرداند ازین ذکر که نبوت است
و قرآن فانه یحمل پس بدرستی که آن معرض بردارد یوم القیمة
روز رستخیز وزرا بار گناه کفر سنگین خالدین در حالتی که جاوید
باشند دران وزر و بیمه رضا ان جمع خالدین و نو حملا عرض
... و ساء لهم یوم القیمة حملا و بد است مر ایشانرا ... روز
قیامت بار ایشان از کفر و تکذیب است یوم ینفخ روزی که دمیده
شود ... فی الصور در صور یعنی اسرافیل در صور دمد
و نحشر المجرمین و حشر کنیم ما کنه کارانرا یعنی ایشانرا که شرک آوردند یومئذ
در ان روز زرقا کبود چشمان و در خبرست که زرقه عین سواد وجه علامت
دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشانرا تشنگان یا کور
و غالبا چشم در عمی کبود می شود و از غایت تشنگی نیز رنگ مبدل
میگردد و چون حشر کنیم ایشانرا یتخافتون بینهم نهان و آهسته میگویند
میان یکدیگر ان لبثتم در نگ نکردید در گور ما الا عشرا مگر ده شبانروز یا
در دنیا این مقدار بیش نبود یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوتاه
شمرند مدت دنیا را نحن ما که خداوندیم اعلم بما یقولون داناتریم بانچه
ایشان میگویند در آن حین که میگویند اذ یقول امثلهم طریقة تمامتر ایشان
از روی عقل ان لبثتم درنگ نکردید در قبر یا در دنیا الا یوما مگر یکروزه
یعنی مدت لبث شما در دنیا یا در قبر مقدار یکشبانروز بیش نبود
گویند بهول قیامت برایشان فراموش کرداند مدت بودن ایشان
در دنیا و یا قبر بنسبت درازی از روز عمر دنیا را کوتاه شمرند خصوصا
عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد عمری که بدان نسیان
کنند و گونه بوده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت

فرار کاه

مجادی یابهشو ولا یحیطون به علما انکه بیرون شست از سر حد ادراک تماشا می کنند
ببیا و صفاتش که اگر نیست کمال زن دانش و [illegible] وقرود وخوان
من نبود لعصا یدیها بینو لعنقیا مت [illegible] بهم ان قلیل و خاضع
شند الحی القیوم مرخدا زنده و پاینده [illegible] چون اسیران کرد
اسیران بگوید مرد متسر کان و مجرمان و قد [illegible] و بدستی که نا امید
گشت و بی بهره ما [illegible] هرکه برداشت ظلم را یعنی بار شرک
ظلمت بروی حسرا و ورد و [illegible] و هرکه بکند من الصالحات انکار شد
وحال انکه او مومن باشد در صحت طاعات و قبول حرکت
ایمان [illegible] جرم هر مومنی که عمل نیکو کند [illegible] پس نترسد
از و هدیه ا از [illegible] یادکه زیادتی سیاتست و نه هضم و نبار
شکست که نقصان احسان ات یعنی از حسنات مومن چیزی کم
کنند و نه بر سیات افزایند [illegible] و همچنانکه منزل ساختیم این آیات
متضمنه مر وعده را [illegible] همچنین فرستادیم کتاب را قرانا عربیا قرانی
بلغت تا زی [illegible] قرا و مکرر گردانیدیم [illegible] الوعید در ان از ایات وعید
چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ [illegible]
تا بدکه بیرهیزند مشرکان و بترسند از ان که مثل اینها بدیشان فرو آید
و [illegible] یا تجدید کند قران [illegible] مر ایشانرا پندی چون
استماع وی کنند تعالی [illegible] پس برترست خدا از صفات مخلوقات
یا برترست از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان الملک پادشاه
الامر الحق ثابت بذات و صفات خود پادشاه او را باوصاف کمال
و هو کبیر کل المتعال آورده اند که چون جبرئیل وحی نازل شدی و آیتی بر حضرت
خواندی آنحضرت قبل از اتمام او از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود
یا فراموش کند با جبرئیل [illegible] می فرمود ایت امد که ولا تعجل و شتاب
مکن بقران پیش از آنکه اداکرده شود [illegible]
وحیه بتو وحی الی ما وردی فرموده که سوال انزال قران مکن پیش از آنکه
وحی بیاید یا تعجیل قراءة مرسان بخلق تا وقتی که بیان آن بتو فرود
آید [illegible] المیر از امام حسن بصری آورده که مردی بزن خود در طپانچه

زد واو پیش حضرت رسول الله قصاص طلبید آنحضرت خواست
بقصاص حکم کند این آیه نازل شد و حضرت از آن حکم متوقف گشت تا
آیه الرجال قوامون علی النساء فرود آمد یعنی آیه آنست که حکم
مکن بقرآن مگر بعد از آنکه تمام شود بتو وحی آن و بگوای پروردگار من زدنی
علما بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیادت
کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی باید که مرا علمی [illegible]
در لطایف قشیری مذکور است که موسی زیادتی علم طلبید او را بخضر حواله
کردند ولی طلب پیغمبر ما را که زیادتی علم با حضرت [illegible] حواله
نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادبنی ربی سبق [illegible] ردی
علم خوانده باشد سر بسته در درسگاه و علمک ما لم تکن تعلم [illegible] فعلت
علم الاولین والاخرین بگوش هوش مستفید ازان حقایق [illegible]
[illegible] علما را انبیا و اولیا در دلش ریخته چون [illegible]
عالی کانون کارش حق بود علم او بیش کامل و مطلق بود و لقد عهدنا و
بدرستی که ما وحی فرستادیم الی آدم بسوی آدم صفی من قبل پیش
ازین زمان و فرمودیم او را که گرد شجره منهیه نگردد و ازان نخورد فنسی
پس فراموش کرد ان امر را و لم نجد له عزما و نیافتیم مر او را عزمی
بر کار نهی بخطا نه بعمد صورت [illegible] نیت صدق یافت یا نبود
او را قصدی بیان منهی و اذ قلنا و یاد کن چون گفتیم للملائکة اسجدوا
مر ملایکه را که سجده کنید لادم مر آدم را سجده تحیت و کرامت
فسجدوا پس همه سجده کردند الا ابلیس مگر دیو رانده از رحمت
ابی سر باز زد از سجده فقلنا پس گفتیم ما یا آدم ان هذا الذی هو
بدرستی که این دیو عدو لک دشمن است مر ترا و لزوجک و مر جفت ترا که
حواست فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند شما را [illegible] فتشقی
شما [illegible] من الجنة از بهشت فتشقی که تو رنج افتی [illegible]
بهشت بیرون [illegible] بسبب [illegible]
و ان لک [illegible] که ترا [illegible] در بهشت ان لا تجوع فیها [illegible]
نمی شوی [illegible] ولا تعری [illegible]

فاحسن تادیبی

زملبوسات انچه بایدهست وانّک لا تظمؤ وبلدینی که نوشند نمی
فیها دران و تشنه نشوی ولا تضحی و بذافتاب نمی باشی
ظل بهشت حیث ظلیلاست و دبیرون بهشت این صورتها
است بشنو فوسوس الیه الشیطان پس لها وسوسه کرد و بسوی وی
شیطان پس انکه بهشت در امده حوا را ... از مرک ترسانید
و حوا باده باز گفت و ادم را از مرک ترسان شده ابلیس که خود
را بصورت پیری بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق نصح
روی بعلاج مرک طلبیده قال یا ... گفت ای آدم علاج این مرض
خوردن میوه شجرة الخلد است ... اما دلالت کنم ترا علی
شجرة الخلد بدرخت جاوید که هرکه ازان بخورد هرکز نمیرد
وملک لا یبلی وبلاد تمام ملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد ادم
گفت اری دلالت کن مرا بدان ابلیس ادم را وحوا را بنمود
بشجره منهیه ... پس خوردند هر دو ازان درخت
پس اشکار شد مرایشانرا ... عورات ایشان یعنی لباس
بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند ... وطفقا یخصفان
وی چسپانیدند ... بر عورات خود ... از برک درخت
بهشت ... وخلاف کرد ادم ... مر پروردگار خود را در خوردن
درخت منهی ... پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاوید
بود پس ازان بتوبه واستغفار قیام نمود و حضرت رسالت عم را
بشفاعت اورد ثم اجتبیه پس برگزید اورا خدای او ...
قبول کرد توبه او را ... و راه نمود او را بثبات بر توبه ...
وحوا را ... گفت خدا مر ادم را که فرو روید ... جمیعا از بهشت بعضکم با هم
بعضکم ... برخی از اولاد شما ... مر برخی را دشمن چنانچه
حالا واقع است ... امر و نحا رب اگر مخاطب ادم و ابلیس اند عداوت
ذریة هر دو با هم ظاهر است فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما و فهمی که درر
عین یا شبهه ... از نزدیک من هدی راه نماینده یا انچه سبب هدایت بود یعنی
الکتاب و رسول فمن اتبع هدای پس هرکه پی روی کند ان هدی مرا ...

ببینا پس گمراه نشود در دنیا و لا یشقی و بدبخت نشود در عقبی یعنی
بعقوبت و عذاب مبتلا نشود و من اعرض و هر که روی بر تابد عن
ذکری از پندی که سبب یاد کرد منست یا اعراض کند از کتاب من فان
له پس بدرستی که او راست معیشة ضنکا زیستی تنگ و سخت
در دنیا بیعوض حرص ... یا بحال بد مبتلا گردد یا قیامت
از وی ستانند و بدان حرص بماند و گفته اند معیشت تنگ قوم در دوزخ
است یا عذاب قبر و نحشره و برانگیزیم او را یوم القیمة اعمی و حشر کنیم آن سر وا در روز
قیامت نابینا که هیچ چیز نبیند مگر جهنم و اصناف عقوبتها را قال رب لم حشرتنی
... گوید آن معرض که ای پروردگار من لم حشرتنی اعمی چرا حشر کردی
مرا نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و ایراد فعل ماضی جهت
اشارتست بتحقیق وقوع این قصه و قد کنت بصیرا و بدرستی که بودم بینا
و لیکن کور از قبر آورده ام قال گوید حق سبحانه کذلک کار همچنین است
که ترا نسی اتتک آیاتنا بیامد بتو آیتهای ما از کتاب ما و دلایل قدرت و علامت
وحدت ما فنسیتها پس ترک کردی و بر هم نهادی آنها را و ترک کردی
آنها را و کذلک و همچون ترک کردن تو آنها را در دنیا الیوم تنسی امروز
ترک کرده شده و بمانی در عذاب و کذلک و همچنانکه روی گردانیدی
از کتاب ما جزا دادیم نجزی پاداش میدهیم من اسرف آنرا که از
حد درگذشته یعنی شرک آورده و لم یؤمن و نگرویده بآیات ربه
بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب
آن سرای اشد سخت ترست از تنگی عیش این سرای و ابقی
و پاینده تر بجهت آنکه انقطاع ندارد افلم یهد لهم آیا راه ننمود قرآن
مر مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت
آنکه کم اهلکنا چند هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون
از اصحاب قرنهای گذشته چون عاد و ثمود یمشون میروند بوقت تجارت
فی مساکنهم در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و بلاد ... ان فی ذلک
و عذاب ... بدرستی که در آن هلاک کردن لآیات هر آینه نشانهاست
برای اعتبار ... لاولی النهی ...

و حال آنکه

عقل

عقول کہ بہ را یعنی عقلہای کہ ہی کنند ارباب خود را طاقت
لوا کنند و اگر نکنند آیت سفینت سعد بیشی کردند و بیش رفتہ
من و بگل از پروردگار و تو کہ عذاب منکران را باخرت افکند تا از
ت ن مومنان بر وجہ او رد لکان ہر آنچہ بودی عذاب ایشان
از ما لازم مر این نزا کہ بسبب وجہ مفارقت کہ بودی تا وقتی کہ
نساختی بل سبی وقتی نام برده شد عطفات برکلہ یعنی
کہ وعدہ تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی بودی بہمہ کافران نازل شد
کہ بر عاد و ثمود نازل شد اما صبر پیشہ کنید باشد ای محمد علیہ السلام
مر آنچہ میگویند اہل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی کہ حکم
الہی در رسد و این صبر بآیۃ السیف منسوخ شد بقتال و نماز گذار
ملک یکی بہ ری مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز گذار بوقتی
کہ حمد گوئی پروردگار را بر توفیق و ہدایت قبل طلوع الشمس یعنی نماز
اق یعنی نماز بامداد قبل از دور وقت مغرب
نماز دیگر و بعضی از ساعتہای شب یعنی
نماز گذار یعنی مغرب و عشا و آطراف النہار و در طرفہا روز یعنی
نماز ظہر چہ وقت ان نزدیک زوال است و ان طرف اخر نصف اول
است النہار و طرف اول نصف اخیر روز است و چہ ان بہمہ
من است از النہار یا باعتبار نصفین پس در ہر دو وقت
ا و اکن نماز را امکن ترضی شاید و البتہ چنین است رضوء
کردید شوی و حضر بسیار فاعل منخواند یعنی خشنود شوی
و خشنودی از تصح کہ تو ان کرامتی باشد کہ خدا او عطا دیدوان
شفاعت اخماست و نلة و لسوف یعطیک ربک فترضی تقویت
این قول میکند
انسان ہمہ ان نہ ہمہ خشنودی تو جنت جاودان تخر خشنود
نہ مگر بغفران ہمہ ابو ذر نقل میکند کہ معانی بود مکرسول اللہ
و در خاطر خبر کہ بدان اصلاح شان ہمان تو انسی نبود حاضر بود مر
سیدنی را بود فرستاد و گفت او را بگو کہ محمد رسول اللہ مسکین ہمہ

از مهمانی منزل فرود آمده بود و هیچ نداشت نزد یک یهودی فرستاد که شرط
ضیافت بجای آریم تو آن مقدار آرد بفرست تا آن وقت که دیگر چیزی بفروشیم
و معامله کن تا هلال رجب چون وقت رسید بهای آن بفرستم من مهمان
یهودی رسید گفت نمی فروشم و معامله نمی کنم مگر آنکه چیزی
در گرو نهی چون بآنحضرت مراجعت نمود صورت حال بازگفت
فرمود که وانا امین فی السماء و امین فی الارض و اگر با من
معامله کردی هر آینه حق او ادا کردی پس زره خود را داد
تا نزد او گرو نهادند و این آیه جهت تسلی دل مبارک وی نازل شد
و لا تمدن عینیک و دراز مکن نظر چشمهای خود را بسوی متعنا
الی ما بسوی آنچه برخوردار کردانیدیم به ازواجا منهم
صنفها را از کفره چون از بنی و کنانی و جماعه ایشان
زهرة الحیوة الدنیا زینة زندگانی دنیا که مال و منال است لنفتنهم
تا بیازمائیم ایشان را فیه در آن یا از فتنه و بلای ایشان سازیم یا
عذاب کنیم روز قیامت ایشان را بسبب آن ورزق ربک روزی که حق
تعالی در آخرت روزی تو کند خیر بهتر است از ما لهم فانی بی اعتبار است و ابقی و پاینده تر
صاحب کشف الاسرار آورده که زهرة در لغت شکوفه خوانند زیرا که تری
و تازگی او دو سه روزی بیش نباشد اندک فرصتی پژمرده گردد و نیست
شود همچنین مال جهان بباغ تنعم شکوفه ایست که اول بجلوه دل ربایند
نا اهل جهان اکر مهلتی نکذرد که فرو ریزد از درخت پژمرده شود و چون کار
پایان اهل کمال نبود خود را چرا دل نهاد که مسلم زندگی سنت اقتدی بوده
وامر و امر اهلک بالصلوة خود را کسان خود را بنماز واصطبر علیها و صبر کن بران
یعنی بر او مشقت نمای لا نسالک رزقا نمی خواهیم از تو رزقی و روزی دادن بعنی تحمیل
بر تو نمیکنیم روزی خود و کسان خود که روزی ده کس نحن نرزقک ما نیز هیم تو را و ایشان را پس
برای نماز فارغ باش والعاقبة و سرانجام پسندیده
للتقوی مر اهل تقوی راست در تبیان از ابن سلام نقل می
کند که چون حق تعالی را [illegible] آنحضرت رسیدی ایشان را بنماز فرمودی خود را

و ایشان

و این آیة حواریون را و گفتند مشکان بدکه تو را ما بینیا چرا بی
برای ما ایتی من ربک از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه ما میطلبیم
معجزه ظاهر نمیکرداند و ما نیز بهم ایا ینا مائدة من السماء
تشفی الاوخبر آنچه در کتابها پیشین است که عذاب متوقع بر
تکذیب بعد از ظهور معجزات چون اقتراح آیات
کردند یا یاتیهم بینة ما فی الصحف الاولی یعنی نشود نداز اهل کتاب بیان آنچه
در توریة و انجیل است از صفت محمد و بشارت قدوم او
و حقیقت آنست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی
الزام کرد ایشان را باعظم معجزات که قرآنست و فرموده که ایا
یا مائدة است بدیشان بیاید بنی روشن مشتمل بر تقاوت
و زیادت از کتب سماویه بود و اوریده ان امی است که ان
صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نکرفته و همه فصحای عرب
از اتیان بمثل سورة از او عاجز مند باوجود چنین معجزی واضح
تر دیگر طلبیدند عین عناد و انکارست و اقتراح بکذا بصیر و اکر
ما هلاک کردیم کفار مکه را بعذاب از نزدیک ما بسبب کفر ایشان
قبل بیشتر از بعثت محمد یا قبل از نزول قرآن ظاهر
کفتند ای پروردکار ما چرا نفرستادی
بسوی ما فرستاده تا ما را باطاعت تو خواندی
ما بی روی میکردیم آنها را تا که با وی میفرستادی
پیش از انکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی و
رسوا کردیم در قیامت بدخول آتش پس ما قطع حجت ایشان
بپیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نکرویدند قل کل بکو هریکی از
ما و شما منتظرست ما این حال دیکری را یعنی شما منتظر ما چشم
می دارید و ما عذاب شما را فتربصوا پس انتظار برید و مترصد
باشید فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت
معلوم کردد محقق من اصحاب الصراط السوی کیانند و هدایت راه
راست و بر اعتقاد و کیست راه یافته بحق مراد حضرت رسالت

وسواد یافته بیت راه دانان راه بس و لاسیر در حقیقت است
جزء اول البقرة سورة الا ایها بسم الله الرحمن الرحیم اقترب
للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون نزدیک آمد مردمان را حساب ایشان و نزدیک
اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند مراد از ناس کفار اند
یعنی نزدیک شد وقت مواخذه و مناقشه ایشان در قتل
و گرفتاری روز بدر است و هم در عقبی و ایشان در غفلتی از
حساب یا مواخذه معرضون اعراض کنندگان از تفکر در آن
یا معرضند از طریق تو بواسطه ما یاتیهم من ذکر من ربهم
محدث یستمعونه الا وهم یلعبون نمی آید بدیشان از جانب
پروردگار ایشان نو فرستاده و نیو پدید مگر شنوندگان را از روی لعب
و حال آنکه ایشان بازی کنند بلاهون و استهزا نمایند باکی نمی شنود
ان ذکر یا محمد قلوبهم دلهای ایشان مشغول است بچیزی دیگر
یعنی غافل اند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقایق آن کما روی
ابو بکر وراق نقل میکند که قلب را بدین لیت مشغول یا وان تا
و غافل از احوال عقبی آسرو الجوی و پوشیده میدارند کافران
راز گفتن خود را الذین ظلموا گفتند آنانکه ستم کردند بر خود در
نبی صلعم هل هذا الا بشر مثلکم نیست این که شما را دعوت میکند یعنی
محمد الا بشری مثل شما در اکل و شرب و نوم و ابی بس
او رسالت را نشاید و رسول باید که فرشته باشد افتاتون السحر
وانتم تبصرون آیا میروید شما بجادوی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار
این بود که هر چه صورت رسالت از کلام الهی بر انسان میخواند سحر است
پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند یعنی بعضی
بعضی را آنچه شنیدید که میگوید سحر است و شما میبینید که او آدمی است مثل شما
و شما میدانید که سحر از فرشته نیست پس
چه فکر میکنید که مهار زدید میکند حق سبحانه و تعالی ایشان را از
مشاورت میفرماید و فرمود که در جواب ایشان قال ربی یعلم القول
قال میگوید خدای من یعنی خبر دهنده کافران گفت که ربی یعلم القول

بالقول [illegible] میداند گفتن هر گوینده فی السماء و [illegible] در آسمان و زمین
گویند اگر آشکار و هو السمیع و او شنواست گفتار گفتار العلیم
داناست باسرار ضمایر بل قالوا بلکه گفتند اضغاث [illegible] از آنچه گفتند
[illegible] بلکه گفتند اضغاث احلام سخنان اوست چون خواب
پریشان یعنی پراکنده از هر جای وآن نیز نیست بل افتراه بلکه
[illegible] است از خود وافترا کرده بر خدا و این سخنان نیز نیست
بل هو شاعر بلکه او شاعرست کلامی شعری میگوید و در خیال [illegible]
می افکند یعنی چند که هیچ حقیقی ندارد حاصل آنکه ایشان در کار
حضرت پیغمبر متحیر و مضطرب گشتند گاهی او را ساحر و زمانی
مفتری و گاهی شاعر میخواندند و میگفتند اگر
چنین که میگوییم نیست فلیأتنا بآیة پس باید که بیارد بما
معجزی کما ارسل الاولون همچنان معجزی که فرستاده شده بودند
[illegible] پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای موتی
حق تعالی فرمود که ما آمنت [illegible] نگرویده بودند با آیات ظاهره بعد از
اقتراح قبلهم من قریة اهلکناها هیچ اهل شهری که هلاک
کردیم ایشان را یعنی گذشته ایشان معجزه طلبیدند و بعد از
ظهور ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند افهم ایا
[illegible] یؤمنون ایمان آورند اگر ایشان بیاریم یعنی
ایمان نیارند بواسطه آنکه سخت دل تر و ستیزه تر اند از مشرکان
گذشته وما ارسلنا و نفرستادیم قبلک پیش از تو به پیغمبری
الا رجالا مگر مردانی که وحی فرستاده شده و حفص نوحی
میخوانند یعنی فرستادیم الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ
پیغمبری ملک نبوده همه بشر بودند تا میان ایشان و امم انسانیه
جنسیت افاده و [illegible] ماده ایشان ببرد فاسئلوا پس بپرسید
[illegible] که انبیا بشر بوده اند یا ملک [illegible] از اهل کتاب
که احبار [illegible] ان کنتم لا تعلمون اگر شما نمیدانید
که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خورد

نخورید و ما جعلناهم و ما نساختیم پیغمبران را جسدا خداوندان
که مان کرابا کلون الطعام نخورند خوردنی و ما کانوا و نبودند خالدین باقی
دنیا که نمیرند ثم صدقناهم الوعد پس راست کردانیدیم وعده ایشان
یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از نجات ایشان
شدکان و انجیناهم پس رهانیدیم انبیا را و من نشاء و هر کرا
خواستیم از مومنان یا کسانی که در بقاء ایشان حکمتی بود
و اهلکنا المسرفین و هلاک کردیم کزافکاران و کذافی توفان را لقد انزلنا
بتحقیق فرستادیم الیکم بسوی شما ای کروه قریش کتابا
کتابی که درویست فیه ذکرکم شرف و نام و ذکر فای نو شما یا پند
و موعظ شما افلا تعقلون آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شما
را بران دارد که بدو کروید و آیة اهل قرآن است یعنی شما مذکری
ما الکلام است و خبر اشراف امتی حملة القرآن موید این
اجلال و اکرام است اهل قرآن اند اهل الله و پس اندر ایشان
نمی رسد مر بوالهوس که اهل شد هست و چنان کلام نیست
چر مرغی که بربعد زدام هر که الله دام بفلسفت و هوا اهل شیطان
است نی اهل خدا و اورده اند که در ولایت یمن دیهی بود که انرا
حاصور کفتندی حضرت عزت پیغمبری بدیشان فرستاد و ایشان
از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بخت نصر را
بر ایشان کماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندا از آسمان
بیامد که یا لثارات الانبیا یعنی ای قصاصات پیغمبران بیا
که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت
نفعی نکرده بتمامی هلاک کشتند و کم قصمنا و چند در هم
شکستیم من قریة از دیهی را که ظالمة ستمکار یعنی هلاک کردیم
و معذب ساختیم اهل شهرهای سبب آنکه بودند بیداد کر
و ستمکار و انشأنا و پدید کردیم بعدها بعد از هلاک آن موضع
قوما آخرین کروهی دیکران بجای ایشان
کذان قادری که عاجز نبود از هلاک ایشان و توانا است

بنام

یعنی چنانچه کیاه در
بداس فرو روند اینانرا
بشمشیر فرو رونده ساختیم
اینانرا خاموش
مردگان م

شدت هذا يتما نعمت ... ازا لا صفت ميكنيا حق تا ... كنسانند
از فرا گرفتن زن و فرزند له و مراو راست ما في السموات هرچه در آسمانها
است از روحانيات والملائكه وما في الارض وهرچه در زمين است از جسمانيات
يعني همه اهل آسمان و زمين مخلوق و مملوك وی اند وهو العلي العظيم
... ذكر او شد يعني ملائكه افراد ايشان از اهل آسمان بحرمت عظيم است
يعني فرشتگان كه مقربان درگاه الوهيت اند ... ايشان را پای ...
تكاد السموات يتفطرن نزديك است كه آسمانها ... از هيبت ... من فوقهن
... عبادت ... يعني ... سكتا ...
را با تمام ... ازيد با ستاره ... العلي العظيم ... يعني ...
... ميكند ... وضعيف ... اكثر ...
ايا فرا گرفته ... خدايان باطل را ... زمين يعني ...
كه را اجزاء زمين ... الله ... وهو ... يعني ...
انكه از قدرت ... ايشان زنده كنند مردگان را ...
يعني ... از لوازم الوهيت اقتدار است بر ممكنات ...
كه ايشان را قدرت نيست و با وجود اين عجز ...
با زمين ... اگر ... در آسمان و زمين ... خدايان ...
... خلائق ... در آسمان و زمين ...
... اگر ... مراد ... موافق ... چندين قدرت ... طاري
گردد و اگر ... در ... افتاده تا ساخته ...
عالم ... بايد و حضرت الله ... دو جهان قادر يكتا ...
جمله ضعيف ... توانا ... زنده ... زنده چون ...
با ... زنده ... پس ... خدا ...
كه ... عرش است ... وصف ميكنند ... صاحب
و للذين ... حلالي ... ميكنند ...
... بالرحمة ... است ...
و ايشان يعني همه ... مكينند ...
مملوكان را ... كه ... اقوال و افعال ... راست كنند
... اگر ... خدايان ...

...

بلکه ایشان را بگو بیارید برهان خود را دلیل بر اتخاذ آلهه بدون خدا عقلا و نقلا
هذا ذکر من معی این ذکر کسانی است که با منند یعنی قرآن و ذکر
من قبلی و اینکه یاد کرد امتانی که پیش از من بوده‌اند یعنی توریة و انجیل و
سایر کتب سماویه در آنها نگرید و از آنها گرفتار خدا را با شریک دید
کرده یعنی نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک بل اکثرهم بلکه بیشتر کفار
یعنی همه ایشان لا یعلمون الحق نمیدانند حق را و شناختن وی و باطل
تمیز نتوانند کردند فهم معرضون پس ایشان اعراض کنندگانند از
ایمان بخدا و متابعت رسول او و ما ارسلنا من قبلک من رسول و نفرستادیم
پیش از تو هیچ فرستاده [illegible] الا نوحی الیه مگر وحی کرده شد
بدو و بعضی نوحی بنون خوانده‌اند یعنی وحی کردیم بدو انه لا اله الا انا که نیست خدا
بحق مگر من فاعبدون پس بپرستید مرا و قالوا و گفتند
[illegible] اتخذ الرحمن ولدا فرزندان از ملایکه
سبحانه پاک است او و منزه ازین بل عباد بلکه ایشان یعنی ملایکه بندگانند
مکرمون گرامی داشتگان و نواختگان لا یسبقونه بالقول پیشی نگیرند بر خدا
در سخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند [illegible]
سخن قطع طمع کافران است از شفاعت ملایک یعنی ایشان بی اذن
خدا شفاعت نتوانند کرد و هم بامره یعملون و ایشان بفرمان خدا [illegible] کار
میکنند یعلم ما بین ایدیهم میداند خدا آنچه پیش ایشان کرده‌اند و
[illegible] و آنچه ازین کنند و لا یشفعون و درخواست نمیکنند الا لمن ارتضی
مگر کسی را که خدا پسندد شفاعت وی را یا کسی را که بیگانگی خدا اقرار
کند ابن عباس فرمود شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد
رسول الله و هم من خشیته و فرشتگان ایشان از ترس عذاب و عقوبت الهی
لرزان یا از مهابت و عظمت او ترسانند مشفقون و هر که گوید از ملایک یا از
سایر مخلوقات که انی اله من دونه بدرستی که من خدایم بجز وی فذلک نجزیه
آن قایل را جزا دهیم او را جهنم دوزخ کذلک همچنین که دعوی ربوبیت
نماید [illegible] نجزی الظالمین پاداش خواهیم داد ستمکاران را [illegible] پرستش
او لم یر الذین کفروا آیا ندیدند یعنی ندانسته‌اند آنانکه نگرو[illegible]

لعو

ومن یقل منهم

ان السموات والارض اين آسمانها و زمينها كانتا رتقا بودند بسته
يعني مجتمع مراد آنست كه حقيقت متحد بودند ففتقناهما پس بگشاديم
اينها را از يكديگر متنوع و متميز يا آسمانها يكي بوده اجزاء متصل
مختلفه چندين فلك ساختيم و يك زمين را نيز باختلاف كيفيات و احوال
طبقات چندين نوع گردانيديم يا ارض و سما يكديگر ملتصق بودند يعني برهم
چسپيده ميان ايشان فرجه نبود هوا را در ميان او بداريم و ايشان را از هم
جدا ساختيم در زاد المسير آورده كه از زمين شش طبقه اخراج كرديم تا
هفت طبقه شد و از آسمان شش ديگر بيرون آورديم تا هفت طبقه
گشت و گفته اند آسمان بسته بود از وي باران نمي آمد و زمين بسته
بود از وي گياه نمي رست ما از آن باران و اين را گياه گشاده كرديم
وجعلنا من الماء كل شيء حي بيافريديم از آب هر چيزي كه زنده است يعني همه
حيوانات را از آب مخلوق ساختيم چه اعظم مواد ايشان آب است و احتياج
ايشان به آب و انتفاع ازان بر همه كس ظاهر است يا از نطفه آفريديم يا آب
را سبب حيات هر زنده ساختيم و كل براي اغلب است يا بيانه بجهت عموم
افلا يؤمنون آيا ايمان نمي آرند مشركان با وجود اين آيات واضحه و علامات لائحه
وجعلنا في الارض و خلق كرديم در زمين رواسي كوهها بلند
ان تميد بهم تا نجنبند زمين بر گرد اهل دنيا و جعلنا فيها ساختيم
و پيدا كرديم در زمين يا در ميان كوهها فجاجا سبلا راهها گشاده
لعلهم يهتدون تا شايد كه ايشان راه يابند در سفر با منازل مقصود
وجعلنا السماء و گردانيديم آسمان را سقفا محفوظا سقفي نگاه داشته از
افتادن يا از انحلال تا وقت معلوم يا از استراق سمع يا محفوظ در
هوا بي علاقه و ستوني و هم و كافران عن آياتها از نشانهاي در
آسمان كه دلالت ان بر وجود صانع و وحدت و كمال قدرت او
در غايت ظهور است معرضون اعراض كنند كه متنبه نشوند و هو الذي او ست
آن كسي كه بكمال قدرت خلق الليل بيافريد شب تيره تا در وي
آرام يابند و روز روشن را تا در وجهت كسب معيشت تصرف نمايند والشمس
والقمر و بيافريد آفتاب و ماه را كل هر يك از ايشان في فلك يسبحون در

در جرعی اشنامی کنند یعنی بر سطح فلک می شنا بند چون شنا من
اشنا در بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت
شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است گاه یکی را بقبضه قبض
گیرد تا سلطان جلال ما را از نهاد او برآورد و گاه یکی را بر بساط بسط
نشاند تا میزبان جمال او را خوان نوال نوال بر نهاد آفتاب نفاق
صاحب توحید ست بنعت تمکین در حضرت شهود راست نه فزاید
و نه کاهد تو کشف الغطا ما ازدت یقینا و لم نشاهد اهل الیقین
ست گاه دگاه بیش بود گاه در فزایش زمانی بظهور بود و صدت
دریای نیستی افت و ساعتی بهذوز رموز جامعیت بمرتبه مدیه رساند
تو با و تمام حقایق را بجام حضرت شاه قاسم انوار اشارت بدین معنی
ست بیت سوز جوانان زمن بگیر کدام جور و زوصل یادگارم
شوم در حال ایوان فرمود حضرت پیر روی می نماید چون رویار
تابی زمستی کرشمه حالی ممتحن و رروی بشویی من کیی چون بلدیی
تقضا بگوم تو افتابی من چو مه کرد تو گردم روز شب کرد رخاف
افتم زنو که شمع نور افشان شوم اورده اند که معاندان با رکاه
رسالت از روی غوایت و ضلالت سیکفتند تتربصن ریب المنون
انتظار ان می بریم که کرد باد حوادث بلاید و یاران محمد را متفرق
ساخته او را در ورطه هلاک اندازد حق سبحانه تعالی حضرت را میفرماید
و ما نریدیم مرادی را پیش از تو پایندگی
در دنیی قرار نیست ایا اگر تو میری ما هم پس ایشان یعنی خلق
مرگ تو پایدار خواهند بود و ازدام مرگ رهایی خواهند یافت
نی نی کل نفس ذائقة الموت هر نفسی را چشنده مرگ است
هر که قدم از دروازه عدم بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت سر
فنا خواهد نهاد شید ولباس ممات و فوات خواهد پوشید
هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود انکه پاینده و باقیست خدا
خواهد بود و بنلوکم بالشر و الخیر فتنه میدی یعنی بلا
و مصیبتها و الخیر و به نلوکی یعنی بعطا ها و نعمتها فتنه از بود

مصدرست از غیر لفظ و معنی سخن انکه با شما معامله از مایند کان میکنم
در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر
و کفران بر عالمیان ظاهر شود و الیه او بسوی ما نزد ما
گردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که
حضرت پیغمبر مجمعی از صنادید عرب بگذشت ابو جهل از ان میان
طرح لی ادبی آفکنده گفتند و گفت این نبی ما عجب منافقست
آیه آمد که وای ایشان کز قرآن گفتار و چون به بینند ترا انانکه نه گروند
ان تخذونک انکه نگیرند ترا الا هزوا الهذا هزویه یعنی نکنند با تو
نکنند مراد انست که ایشان با ستهزا با پیغمبر خواهند و با یکدیگر
گویند ایا این انکس است که میگوید
خدایان شما را بدی و مذمت و حال انست که کافران
بیاد کردن خدا و را یکی دانستن یا بقران یا بنام رحمن
ایشان ناگرویدگانند پس سخت است او لا بفسخ
ایشانند افریده شده است انسان از شتاب
غایت مبالغه است یعنی از فرط استعجال قدرت تانی در امور گویا
که مخلوق از شتاب است و از جمله شتاب کاری او انکه استعجال
عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث که تعجیل عقوبت میکرد حق
سبحانه فرمود که زود باشد که بنمایم شما را آیات خود نشانها
عقوبت خود در دنیا که قاصد بدر بود و در اخرت عذاب دوزخ
پس شتاب مکنید مرا بخواستن ان و گفته اند مراد از
انسان آدم است و عجله او چون روح بسر و چشم او در آمد نگاه
کرد افتاب را دید که بغروب نزدیک است گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق
من پیش از انکه افتاب غایب گردد بقولی گویند گفتار کافران
است که چون بوعده عذاب و عده قیامت با ما گویند ما نشناسیم اگر
هستید شما صادق بخدا است گویا ما بمخاطب حضرت پیغمبرست عم و صحابه
و حق سبحانه باز گفتار ایشان فرمود که گویند الله م ان کان هذا هو الحق
انانکه کافرانند چون بینند بکام آگه بازدارند ایشان از روی ایشان

عن وجوهم ... ارند و بهار خود اتش دوزخ یاد ... ورند و از
شتاب خود ... که احاطه کرده باشد بدیشان ... و باشند
ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری کر عذاب از ایشان باز دارد
نیابند جواب شرط محذوفست تقدیرش که اگر کافران بدانند چنین
عذابی را تعجیل نکنند بر وقوع ان باد اتیهم صدق پیغمبر و بطلان قول
خود ... بلکه بیاید ساعة قیامة ... ناکهان ... بغتة پس مبهوت
و متحیر کرداند ایشانرا ... پس نتوانند ... باز داشتن
احوال ان از خود ... و باشند ایشان که مهلت داده شوند
بتوبه یا معذرت یا انکه منظور نکردند یعنی نظر در ایشان نکرد
... بود یعنی که افسوس کرده اند ... پیغمبرانرا پیش از تو
... تسلی دل انحضرت را از حال انبیا گذشته و استهزا
معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزیان ... رسالت
یا میگوید که ایشان استهزا کردند ... پس احاطه کرد
با انکه سخریه ... از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا سخریه میکردند
بدیشان ... رسید ... جزای انچه بودند که بان استهزا
میکردند پس کسانی نیز که با تو این سلوک میکنند همان صورت واقع
خواهد شد ... بگو ای محمد با مستهزیان که نگاه میدارد شما را
شب و روز ... از عذاب خدا و انتقام او اگر خواهد بشما
بلکه ایشان ... از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از موعظه
ان ... روی بر گرداننده کان که هرگز بخاطر ایشان خطور نمیکند
از عقوبت الهی که بترسند و نگاه دارند و براه شناسند ام
ایا مر ایشانرا خدایانست که از راه توانایی ... باز دارند ان
ایشان ... که عذابی را که باشد از نزدیک ما و گفته اند در
این نقدیم و تاخیر است تقدیرش این که ام لهم الهة من دوننا
تمنعهم پس بیان ضعف الهه ایشان میکنند و میفرماید
نمی توانند ... که بزعم ایشان الهه اند نصرت و یاری دادن نفسها
خود را یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث
و امثال ان از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عهده خود را نگاه توا

ودیگری دهند ایشان را پرستندگان اصنام یا پرستندگان ایشان ولا هم
منا یصحبون و نه ایشان از عذاب ما نگاه داشته و زینهار داده شوند
بل متعنا بلکه ما برخورداری دادیم هؤلاء آن گروه مکیان را بنعمت
عیش و ایمنی و سلامتی وآباءهم و پدران ایشان را حتی
طال تا دراز شد علیهم العمر بر ایشان مدت زندگانی و بدان مغرور
شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دم
بدم بنای عیش در هم خواهد شکست و اساس عمر منهدم خواهد
شد مغرور شده قدم بدم دست اجل بهم زند بنا را افلا
یرون آیا نمی بینند کافران انا نأتی الارض آیا اثر اکرامی ایشان را
ایشان فرمان ما بر تغییر ایشان تنقصها من اطرافها کوتاه میکنیم آن
زمین را از اطراف آن یعنی می گشاییم آن را بر مسلمانان تا بهر
قلعه میگیرند و منزلی بحوزه تصرف در می آرند افهم الغالبون آیا
اینانند غلبه کنندگان با پیغمبر و مؤمنان قل انما انذرکم بالوحی
بگو جز این نیست که من بیم کنم شما را بانچه وحی کرده می شود بمن
یعنی نه از قبل خود سخن میگویم بلکه از نزدیک حق است انچه
شما را بترسانم و شما را از بیم دادن من متأثر نمی شوید ولا یسمع
الصم الدعاء و نمی شنوند کران خواندن را اذا ما ینذرون چون بیم کرده
شوند کافران را در عدم انتفاع بدانچه می شنوند تشبیه میکند بکران
که چیزی مسموع ایشان نمی شود کلمهن ولئن مستهم و اگر برسد بدیشان
نفحة اندک چیزی من عذاب ربک از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه
ایشان را بان بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب
وحیرت لیقولن هر آینه گویند یا ویلنا ای وای برما انا كنا بدرستی
که بودیم ما ظالمين ستمکاران بر خود بشرک و تکذیب و نضع
الموازین القسط و وضع کنیم ترازوها ذات العدل لیوم القیامة برای
جزاء روز رستخیز صاحب لباب فرموده که میزان عبارت
از عدالت است یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محافظت حساب
اعمال بر راستی و جمهور بر آنند که مراد میزان است که لسان و
کفه باشد چون ترازو که بدان می سنجند و در سر آورده که ایراد

میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل
... نسبت بحضرت پیغمبر یا بحکم اعمال هر یکی از مکلفان را از ترازوی
جدا ... بپای هر یکی میزان باشد و جمعیت او باضافه با ...
است و یعنی بعضی گویند که ... جداگانه هر کسی را میزانی خواهد
بود که ... بدان بسنجند ... پس ستم دیده نشود
نفسی چیزی را از عمل خود یعنی از ثواب ... نکرد و ... عمل ...
... و اگر باشد عمل ... هم سنگ دانه
از سپندانی که اصغر حبات است اتینا بها بیاریم آنرا
و بسند ... و حاضر سازیم ... وکفی بنا حاسبین وبسنده ایم ما شمار کننده
ما اعمال بندگان را چه کمال علم و جمال عدل ماراست ولقد آتینا
و بدرستی که دادیم ما موسی و هارون ... کتابی که جدا
کننده میان حق و باطل یا نصرت بر اعادی یا شکافتن دریا
و ضیاء و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان
آن بدان از ظلمت حیرت و جهالت باز رهند و ذکرا للمتقین
و پندی مر پرهیزکارانرا الذین یخشون ربهم آنانکه میترسند از
عذاب پروردگار خود بالغیب بپوشیدگی یعنی خدا را نا
دیده ازو میترسند و عذاب را مشاهده نکرده از آن بیم دارند
یا ترس کارند به پنهانی چنانچه اظهار حق میکنند یا در خلا ...
در موضح از ابن عباس نقل میکند که هر که ایمان آورد بوجود
خدا و بگرود بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی
که ترسنده است از خدا بالغیب ... و پرهیزکاران ...
از اهوال قیامت مشفقون ترسندگانند و هذا ذکر و این قرآن
... پندیست بسیار خیر و منفعت که بر محمد ... فرو
فرستادیم او را و او از خود نیافت افانتم له منکرون
... انکار کنند کافرانید ولقد آتینا ابراهیم رشده و هر آینه دادیم
مر ابراهیم را راه یافتن و بر وجه صلاح ... پیش از موسی
و هارون ... قبل از محمد یا از پیش از نبوت او ... توفیق شناخت

دا بینوکن به عالمین دانا بودیم باستحقاق او در عطا ما دادنا بین
خود را مستحق آن دور انوار آتش می بودیم اذ قال یاد کن چون گفت
لابیه مر پدر خود آزر را و قومه و مر گروه خود یعنی ما هذه
التماثیل التی چیست این شکلها و صورتها که بدست خویش ساخته اید
انتم لها عاکفون یعنی پرستش آن مقیم و مجاور آن اید و این
هفتاد و دو صورت بوده و در تیسیر گوید بود بت بود و بوزه کس
همه را از [illegible] ساخته بودند و [illegible] فی زرجای چشمها
او ترکیب کرده و [illegible] [illegible] لعلو [illegible] [illegible]
[illegible] و طیور و بهایم والسباع و یقول بعضی تماثیل صور
هیاکل [illegible] بود و بعضی گفته اند ابراهیم خلیل [illegible] این
صورتهاست که می پرستید قالوا وجدنا گفتند یافتیم آبا پدران
خود را لها عابدون مر آنها را پرستندگان ما نیز [illegible] آن
کردیم قال گفت ابراهیم لقد کنتم انتم بخدا که هستید شما و آباؤکم و
پدران شما فی ضلال مبین در گمراهی روشن و خطا آشکارا قالوا
گفتند نمرود یان اجئتنا بالحق آیا آمدی بما از روی
راستی و حقیقت ام انت یا تو من اللاعبین از بازی کنندگان
بر سبیل طاعنه و خطا [illegible] استبعاد کردند
از [illegible] خود و تجهیل آبا خود [illegible] گفت ابراهیم بل ربکم
مالک [illegible] ملکه [illegible] رب السموات والارض [illegible] آسمان
و زمین است الذی فطرهن آنکه او آفرید آسمان و زمین را
[illegible] انا علی ذلکم و من بر آنچه او پروردگار زمین و آسمان است
من الشاهدین از گواهان [illegible] یعنی از روی تحقیق ادای شهادت
[illegible] تمام [illegible] نمرود [illegible] روز عید [illegible] که در آن
بصحرا [illegible] و [illegible] بتان [illegible] [illegible] بتخانه
درآمده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] نهاده [illegible] پرستش [illegible] [illegible]
چون ابراهیم [illegible] از ایشان [illegible] تماشا [illegible] [illegible]

گفتند فردا عید ماست بیرون رای تا ببینی که دین کی آیین
ما چه زیباست ابراهیم بلا و گفتم جوابشان نگفت و رودی
میرفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری پیدا کردند
گفت انی سقیم ایشان دست از او بداشتند برفتند ابراهیم
بهانه ایشان فرمود که تا الله و بخدا سوگند که من مکر کنم شما
نمیرسم و چه پیغام تا بشکنم اصنامکم بتان شما را بعد از
روی بگذارند یعنی بدو بعید گاه و باشید
پشت بریشان کنندگان یعنی که بتان را مگذارید
و بتماشا گاه خود روید یکی از ایشان جمع این سخن را شنید و
باکس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبری
برداشته بتخانه در آمد بتان را پرستش کردند بتان را
بزخم تبر پاره پاره میکرد تبر را بگردن او نهاد و رفت
بود یعنی بت بزرگ را نشکست تبر را بگردن او نهاد و رفت
امد تا ایشان را بینند شاید که قوم نمرود بان بت بزرگ رجوع نمایند
کردند یعنی بدو رجوع کرده از و پرسند شکسته بتان را بت
چه از شاه معبود است که در حل مشکلات رجوع بوی کنند
و غرض ابراهیم از این عمل بشکست قوم بود و گفته اند ضمیر ایه
راجع بابراهیم است یعنی وی بتان را بشکست تا شاید
رجوع بدو کنند و او عجز بتان بحجت برایشان ثابت کند
القصه چون نمرودیان از روزه بتخانه در آمدند و از وقوع
آن صورت مغیر شده قایل من فعل هذا گفتند که کرده است بما
این عمل الا کهتنا یا خدایان ما و ایشان را ندانم شکسته است بدستی
که او من الظالمین هر آینه از ستمکاران است بالهه ما چه ایشان را لایق
می باید کرد و او امانت کرده یا ایشان ما است بر نفس خود که بدین
عمل خود را در ورطه هلاک افکنده است نمرود و قوم او در تفحص
افتادند خواستند که بت شکن را پیدا سازند ندانستند که کیست
تا فه لا کنند اصنام را ابراهیم شنیده بود یا دیگری گفت

وزمان بزبان فی الحال امر نمرود رسید قالوا گفتند مانمرود
که از قوم شنیدم که ایشان میگویند سمعنا فتی یذکرهم یقال
جوانی که به بدی یاد کرده میشود بتا نقال له ابراهیم میگویند
مراورا ابراهیم یعنی نام ابراهیمستا قالوا گفتند فاتوا
او فاتوا به بیارید او را علی اعین الناس بر چشمهای مردمان
یعنی حاضر کنید مردم او را تا به بینند لعلهم یشهدون شاید که گواهی
دهند که اینست که شانا کوشش میکند فلما جاءوا چون ابراهیم را آوردند
بنمرود حاضر کردند قالوا انت فعلت آیا تو فعلت بآلهتنا بخدایان ما کرده
این را که می بینیم از کسر و قلع یا ابراهیم ای ابراهیم
قال گفت من انکرده ام بل فعله بلکه کرده است
هذا این بزرگ ایشان الذی چشم بر ایشان که دانست که
با وجود من چرا ایشان را پرستند فاسئلوهم پس بپرسید شما
از ایشان که کسیه است شما را که نمی توانند سخن گفتن
را سخن گویند فرجعوا پس بازگشتند با عقول خود
یا یلدیرا فقالوا پس گفتند بعضی با بعضی انکم انتم الظالمون
که شما ستمکارانید پرستش چیزی که نفع نمود و نگوید
که شما ستمکارانید پرستش چیزی که نفع نمود و نگوید
نگونسار کرده شد تعالی و تقدس بر سر خود یعنی این سان سخن
نگویند چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند
بعجز الهه خود قال گفت ابراهیم افتعبدون ایا پرستش میکنید
من دون بجز خدای تعالی ما لا ینفعکم شیئا آنرا که سود نرساند شما چیزی
را و لا یضرکم را و زیان نکند شما را اف لکم تف بر شما
او کنید و لما یعبدون و بر آنچه پرستش میکنید من دون الله
راکه می پرستید من دون الله افلا تعقلون آیا در نمی یابید
قباحت عمل خود را چون شنیدند این سخن شنیدند از محاجه
بمضاره نقل کردند قالوا آخر او گفتند بسوزید او را کعقوبت
الشر با هولت و انصروا آلهتکم و یاری کنید خدایان خود را
بانتقام کشیدن از وی ان کنتم فاعلین اگر هستید فاعل کننده کار

وسع الی القوم
سر در پیش افکندند از خجلت و حیرت
و گفتند مدت مدیدی که دانسته ایم

نصرت یعنی یاری دهند کان مرنا را پس زود حکم کرد تا حظیره
بر سر کوهی بنا کردند و ارتفاع دیوار آن شصت گز و قریب یکماه
هیزم جمع کرده انرا بر سر ساختند و روغن فراوان بر هیزم ریخته
آتش در آن زدند و بر آن هیزم آغاز سوختن کردند و بندیرهای نهاده از
بالای منجنیق بآتش افکندند جبرئیل در هوا بوی رسید گفت یا
من حاجتی هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت لی
ولی بتوی جبرئیل گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت
خواستن نیست چون توکل خلیل بر خدای تعالی انقطاع او از
[illegible] کفیم ما که ای آتش [illegible] باش بر
[illegible] خداوند بود تو سلامت بر ابراهیم ان عباس
فرمود که اگر نگفتی سرد باسلامت شو هرگز نبودی که ابراهیم
از سرد بیفزودی [illegible] و خواستند نمرودیان [illegible] یا ابراهیم
مکری در سوختن او [illegible] بس ما کردیم ایشان نزد یا نمار
نزد سعی ایشان بر باد قطع شد بر حقیقت قول ابراهیم و بطلان
فعل ایشان او رده اند که چون ابراهیم خلیل بمیان آتش فرود
اهد فی الحال غل و بند و بسوخت و بخوالی و غل و بزرگ بدید
و چشمها ابشر بن بدید آمد و هفت روز در خطیره آتش بماند
و نمرود از بالای صرح دید که ابراهیم در بوستان خوش و گلستان
نهایت آتش نشسته و با ملک الظل سخن میگوید و برگرد او
ایشان آتش شعله میزند نمرود او را ندا داد که ای ابراهیم خدای
تو که قدرت او در بن مرتبه است که می بینم بزرگ خدائیست و من
برای او قربان کنم ابراهیم فرمود که خدای من قربانی از تو قبول
نکند مادام که بر گلیم خود [illegible] و دل خود را داده که نمرود جهار
بهزار گاو قربان کرد و متوسل بندگی ابراهیم گرفت و در کشف الاسرار آورده
که نزد محققان خطاب یا نار کونی بردا [illegible] کذرکا تون دل خلیل او
یعنی شعله شوق تو بر آتش دارد دل مرا آتش دارد و ان آتش دل
دل ما را خوش [illegible] خلیل بند آتش نمرودی رسیده خواست

ودست و

38

که از سوز شهود عشق آه کن و آتش نمرود را تباه سازد ندا کرد
که ای آتش شهودی سرد شو بر ابراهیم نمرودی و سلامت باش
بر ابراهیم چه ما حکم کرده ایم که در دهان آتش منجره خلیل بوستانی
کنم اگر تو سلطنت خود بنار نمرودی بر ابراهیم نابود شوی بوستانی
پیدا و منجره هویدا نکردد و اگر بر ابراهیم سلامت نباشی از شعله
نار الله الموقدة التی تسوزد و قاعده دعوت برافتد و از اینجا
معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز بر
غالب نبود ست عشق آن شعله است کو چون بر فروخت هر
چه جز معشوق باقی جمله سوخت رساله و بخانه دادیم ابراهیم
را از حران که منزل نمرود و قوم او بود و برادرزاده او لوط بن هاران بود
و رسانیدیم ایشان را الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین بآن زمینی که برکت کردیم و
افزونی دادیم فیها للعالمین دران مر جهانیان را یعنی ولایت شام
برکت تمام بعثت انبیا بود علیهم السلام دران ولایت و بسیار
نعمت و ازانجا بود که ابراهیم بفلسطین نزول فرمود و لوط هم
بر نقلکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانروز بود
و بخشیدیم مر ابراهیم را از زاده که دختر عم او بود یعنی
سارة نام او اسحاق را حفیدا له و دادیم او را یعقوب زاید بن
بر سوال او یعنی از ما پسری خلیده بود او را پسری بخشیدیم
و بنیره و کل جعلنا و هر جهار را آخر دانیدیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحاق
و یعقوب را صالحین نیکان و شایستگان و جعلناهم ائمة
ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را براه حق راه نمایند یهدون
بفرمان ما و اوحینا و وحی کردیم بدیشان لفعل الخیرات کردن نیکوییها
یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند و اقام الصلوة
بپای داشتن نماز بانبات شرایط و ایتاء الزکوة بدادن زکوة تخصیص نماز و زکوة
از خیرات جهت تفضیل است کانوا لنا عابدین پرستندگان ما باخلاص
و لوطا و لوط را دادیم حکما حکمت یا نبوت یا فصل
بین الخصوم و علما کرد اشی که پیغمبر را باید از فقه احکام شرع و ملت

و بینداد و برانیدیم اورا و من القوم الذی از ان دیهی که کان
بودان دیه که ما کردیم یعنی اهل آن بیلدند عملهاشنا پاک وان دیه سدوم
و عمورا و متوفکات که اهل ان مواظبت اشتغال بلواط نمودند و راه می زدند ما
ایشانرا هلاک کردیم بدرستی که بودند ایشان قوم سوء کافرون بد
بیرون رفتگان از دایره فرمان و اوشناه و در آوردیم لوطرا ای
جبنا در نجایش خود و یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم
یا در بهشت که محل رحمت است انه بدرستی که لوط من المرسلین از جمله
پیغامبران است و قصه لوط قبل ازین بتفصیل گذشت
و بحثها و یاد کن نوح را اذ نادی چون ندا کرد پروردگار خودرا
من قبل پیش از ابراهیم و لوط یعنی دعا فرمود پیش از قوم خود
فاستجبنا پس اجابت کردیم مر دعاء اورا فنجیناه پس نجات
دادیم اورا و اهله و اهل بیت اورا از فرزند و زنان ایشان
من الکرب العظیم از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان و نصرناه و یاری
دادیم اورا من القوم بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران
الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا نشانهای ما انهم بدرستی که
قوم نوح کانوا بودند قوم سوء کافرون بدیعی کافر بودند فاغرقناهم
کفر پس غرق کردانیدیم همه
ایشانرا و داود و سلیمان و یاد کن قصه داود و سلیمان
را اذ یحکمان چون حکم کردند در کشت اورده آنند که چون
داود غنم در محله بنشانی سلیمان بدر محله بودی و هر که بیرون
از مهم وی و حکم بدا استفتا کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند
یکی دهقان و اورا ایلیا و یکی گوسفندان و اورا یوحنا
خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایه من یوحنا شب
رمه خودرا بمن خواند بکشت زار من آمده اند و تمام تخم خورده
قولی آنست که بهوستانی وی رفته بودند و خوشهای انگور
خورده و تلف کرده داود از یوحنا پرسید جواب داد که این
چنین واقع شد داود حکم کرد که گوسفندان خودرا بایلیا داده و در

شریعت داود حکم بر بن توان بود چون از محکمه بیرون آمدند
و مضمون قصه مر سلیمان را معلوم شد بمحکمه داود آمد چون
سیزده سال کلی و ما بدر فرمود که اگر حکم جز این بودی اصلح و اولی
نمودی داود گفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که گوسفند
ملا تسلیم ایلیا باید کرد تا از دو نتاج گیرد و به غیر و روغن و پشم و
موی و باغ با زرع به ایلیا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند
که بوده و چون خوشهای بدید آید باید که سه یک تسلیم ایلیا
کند و گوسفندان خود بگیرد تا هیچ کدامی از بهره نماند داود
بر این منوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه
داود و سلیمان بر این قوم خواند و حق که حکم کردند در زرع باغ
[illegible] جو نیشب رفته [illegible] دران کشت زار یا بوستان طعم
گوسفند کرده [illegible] و بودیم ما حکم [illegible] مر حکم حاکم را بر متحاکمین
[illegible] دانسته یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر ایلیا و بوحنا
حکم فرمودند [illegible] پس تفهیم دادیم حکومت مر سلیمان را
و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند نصاب
باغ دهند تا از نتاج گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند و باغ را
بصاحب گوسفند که غم خوار کرده نماید و مر تنبیه بخشیدن باز رساند تا
دیگر از رمه غافل نکردد و حقیقت آنست که در این زمان حکم
چنان بود که از داود عم صادر گشته و خطائی وحی کرد بسلیمان
بعضی که ناسخ آن حکم شد و داود بعد از اطلاع بسوء حکم سابق
بعضی ناسخ حکم فرمود [illegible] الانبیاء و هر یک از پدر و پسر را دادیم
علما حکم کردن یا پیغمبری و علم و دانش یا موزین و سخر کردیم با
رام ساختیم مع داود [illegible] یا داود کوهها را [illegible] تسبیح میکردند
خدا را با تعالی او در تنبیان بود [illegible] دران منوال که ذکر داود می شود
از کوهها نیز شنوده می شد و این معجزه [illegible] بود [illegible] و ما
کردیم مر داود را مرغان تا در تقدیس او می موافقت می نمودند
و کنا فاعلین و ما کننده مر امثال این ها را و در قدرت ما

بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیب است صاحب انوار فرموده که یعنی
تسبیح را یعنی سیاحت داشته اند یعنی مرحا داود رفیق
گردیدی روان شدی و در فضا پیدا بودی که سیر جبال الاوابد
و اوان مذکور نیست پس ضرورت حمل تسبیح بر سیر جبی باشد
و تسبیح طیر و جبال لسان الحال بوده و بیان تقدیر خون
جمله اشیا بهمان زبان تسبیح الهی ناطق اند بر وجه
خصوص بداود چه تواند بود مومن موقف باید که اعتقاد کند
بر این وجه که کوهها و مرغها بموافقت داود بوجه تسبیح میگفتند
بعد ما سمعان را ترکیب حروف و کلمات ان معلوم می شده
و این معنی از قدرت الهی غریب نیست هر کجا قدرتش
علما فراخت از غرایب هر آنچه خواست بساخت قدرتی
را کانیست نقصانش کار یا جمله هست آسانش
بیا بوحیتم مرداود را ساختن زره برای شما
تا نگاه داریم ما و حفص شما یعنی خواند یعنی تا نگاه دارد
شما را از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار
پس آیا هستید شما آلت شکر کنندگان
بر این نعمت امرست در صورت استفهام یعنی شکر کنید
خدا را بر چنین لباسی و مسخر کردانیدیم برای
سلیمان باد را سخت و تند وزیدن و تندی او
ان که تخت سلیمان را برداشتی و بروزی یکماه راه سیری
و بود امیر فرمان سلیمان یعنی بمشیت او الی
الارضی التی بارکنا فیها بدان زمینی که برکت کرده ایم فیها دران من
بعبد و لایت شام در تلخیص اورده که در شام شهری بود
تدمر نام که دیوان برای سلیمان ساخته بود تلصیح از
بحار بیرون امدی و کرد عالم طواف نموده و باز عار شام باد
دیگر بدان بحار اوردی و در مختار القصص اورده که باطراف ان شهر
بیرون آمدی و قلیلی در اصطخر فارس کردی و شبانگاه بکابل

رفتی درونی دیگر از کابل بیرون آمده جاشت در اضطراری
و شام را بیند مریا آمدی و گفتا و هستیم ما یکل [illegible]
همه جبر ها دادا تا و من الشیاطین و منزه سا [illegible] تا از
دیوان من الغوص و کسانیکه غواصی کنند در دریا [illegible]
جهت استخراج نفایس [illegible] عمل عملا دون ذلک
دیگر دیگر جز غواصی مثل بنایی و سایر صناعات عجیبه
و بود بلم مرد بوا [illegible] نکرد از بندگان تا از فرمان
بیرون نرود [illegible] و یاد کن ایوب بنده او پسر اموص بن
بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم حق سبحانه او را
مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده و بولایت
بثنیه که ارض شام است فرستاده شده و [illegible]
و مراسم خیر [illegible] ابلیس لعین [illegible]
بره با الحق مناجات کرد الهی بنده تو در عافیت و سعت
عیش است مال بسیار و فرزندان بزرگوار دارد اگر او را با شراع
اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران
نعمت سپارد حق فرمود که نه چنین است که تو میگویی
رو مارا بنده ایست پسندیده اگر هر را رد کرده ابتلا [illegible]
بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق [illegible]
که گر تیغم زند بر سر بروز امتحان باشم چو شمع استاده بر
جای در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس از حق سبحانه
درخواست کرد مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا
حقیقت حال او ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بظاهر وی
تسلط داد او دیوان را برگماشت تا باهلاک آن اشتغال نمودند
و در احقاق او [illegible] و این سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست
بلکه اخبار یهود است که [illegible] نقل کرده اند حقیقت آنست
که حق سبحانه [illegible]
خده و امواج [illegible]

هلاک شدند

درزمانِ تم

... سعد ... بسبیل در گرداب فنا افتاده
... ملحف مبتلا شده و هفت پسر و سه دختر او
... ناله کرده بدن مبارکش ظاهر شد و متعفن
... دیدان در آن پیدا گشته و مومنان مرتد شده و بیرون
... و دختر خیر لعنت بیرون میکردند او رحمه
... بن یوسف یا ماخیر دختر میشا بن یوسف در خدمت
... بود مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و
هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و بعضی سیزده
سال نیز گفته اند حق سبحانه برای تسلیه دل مبارک حضرت
رسالت عم و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او را ذکر
کرده و فرموده که یاد کن قصه ایوب را ... چون بخواند
پروردگار خود را ... با آنکه مرا رسید رنج و سختی
... و تو بخشنده ترین بخشندگانی مذکوران
میگویند که حق سبحانه درباره ایوب فرموده که انا وجدناه
صابرا و نکته انی مسنی الضر منافی است چه شکایت رنج
کنان الی صبر نیست و جواب این تقدیر میکنند که از شماتت
شیطان رنج عظیم رسیده چه ندا داد که مرا رسیده رنج
... از این بلا بیرون آرم ایوب با حق سبحانه از ضرری
شکایت کرده نه از رنج خویش که در عشرات حمیدی آورده که جمعی
از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی چیزی بودی
بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت
و این سخن بر زبان راند با حالی ضعیف شده که نهوض
نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود بدین سخن تکلم
فرمود یا سبب آنکه ... آمدن دل ... بوی کردند و این ذو عضو
محل ... و توحید ... و از فوات آن نترسید و این
... گفت یا ... جاریه ایوب خود را فروخت
... وی قوت خرید و ایوب برین حال مطلع شده او را

ابی سعید الخضر بر گذشت در حقایق سلمی الامام جعفر صادق
نقل میکند که مهلک روزی ابوی بنامد این شکایت آن کرد
و گفت از گرمان که بدن وی میخورد ندیکی مرا می
بر حال گرم میبلد ایوب او را برداشته بخانهای او بیاورد
چون این کار باختیار واقع شد چنان بگذرد که حالت
بیاورد و این کلام بجانان جاری شد و گوید مر سرکش
بی واسطه ملکی و بشری از بارگاه کبریای این خطاب
مگر ترا سیدی که ای بیمار با چنین و این درد و شوق
بر شد که بلا را بجان میکشید و بان بیماری خوش بود
گر بر بیمار خود ای بعیادت صد سال ما بیاید تو بیمار تو بود
در بحر ان روز که مرهم راحت میرسید بجفه این خطاب سر فرا
فریاد کرد که ای سلمی الخضر محققان را نرسد که شکایت با او
نه از او بود و در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب الخضر
می نالید اما روحانیت ندا از انا ارحم الراحمین منزل
در لطایف قشیری مذکور است از این سخن او روشن
بر حکم قضا و قدر ملک از روی ضعف و عجز بشری است
منقول است جبرئیل بوی آمد و گفت چرا خاموش نشستی
گفت حکم کن صبر جبرئیل فرمود که بلا از خزانه حق بیاید
تو طاقت نداری از حق عافیت خواه ایوب این سخن گفت
و شفا یافت پس جانب آسمان کرد دعا و برا کشف بس بر دم
ما بس صبر ایوب را در رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن
در سورهٔ ص خواهد آمد و اهل او را بدو بازدادیم
وی که ما عیال ایشان زنده گردانیدیم و مثلهم معهم و مانند
ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر بدیشان
ابن عباس فرمود که اولاد و اموال او مرا و بر او مضاعف بوی
داد و بروی سرخ یا سفید فرستاد چنانچه زرین روی بیاراید
و در احقاق آورده که شبانروز در سرای وی

اند

اظهر جمال سنی و شکایت
بلا میدیه لا جرم زبان بر شکایت
سنی الضر گفته لسان در محاسن

امدیم

بعد عهد تا این کارها نسبت ایوب کردیم برای ایصار رحمت
وانعامی از نزد یک خود و تذکری للعابدین و پندی مر پرستندگان
تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت
هر که او در راه حق صابر بود بر مراد خویشتن قادر شود صبر
باید تا شود یکسو حرج زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج و اسمعیل
و ادریس و یاد کن اسماعیل و ادریس را و ذا الکفل و خداوند
نصیب را که الیاس است یا یوشع یا زکریا و وجه تسمیه آنکه
حظ بهره شده بود و گفته اند کفل یعنی ضعف است یعنی
عمل او دو برابر عمل انبیا زمان او بود و کفل یعنی ضمانه نیز هست
در معالم آورده که الیسع از الیاس متکفل شد که با مردم قیام
نماید بعد از ذهاب وی و بدین جهت ذو الکفل لقب یافت
و امام محیی السنه رح و صاحب تبیان آورده اند که یکی از انبیا
بنی اسرائیل را وحی آمد که می خواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را
بر بنی اسرائیل عرض کن هر که پایندان شود از آنکه شب نماز گزارد و فرو
نخسپد و روزه دارد و افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد
پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه این سخن بر بنی اسرائیل
ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اتکفل لک بهذا
پیغمبر مملکت بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نموده خلعت پیغمبری یافت
و حق سبحانه او را ذو الکفل خواند کل همه این پیغمبران که
اسماعیل و ادریس و ذو الکفل اند من الصابرین از صبر کنندگان
بودند بر مشقت تکالیف یا بر شداید زمان اسماعیل بر اقامت
بمکه وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس و زکاری دراز
بر بلا قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل شکیبایی
نمود برای متکفل آن شده بود و ادخلناهم و در آوردیم ایشان را
فی رحمتنا در بخشش ما که نبوت یا نعمت آخرت انهم بدرستی
که ایشان من الصالحین از شایستگان و فرمان برندگان اند و ذا
النون و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را اذ ذهب چون رفت

ضعفاء

42

... مغاضبا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و
جنبیده نبوده مگر بر نفس خود خشم گرفت دید رفتن بجانب
الهی بر رفتن وصادر نشده بود گفته اند که ایشان را وعده
عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دید تبی ...
پنداشت که او را دروغ گوی خواهند داشت از میان ایشان
بیرون رفت فظن ان لن نقدر علیه پس گمان برد یونس ازوی فعل ...
شد و گمان برد که ما تنگ نخواهیم ساخت ...
وی راه رفتن را پس او را محبوس کردیم در شکم ماهی ...
کردیم فنادی پس ندا کرد فی الظلمات ... یعنی ظلمت
و بطن حوت و تاریکی شب بخواند مرا ان لا اله الا انت یعنی نیست
هیچ معبودی مگر تو سبحانک پاکی تو از انکه بچیزی عاجز
شوی انی کنت من الظالمین بدرستی که من هستم از ستمکاران
بر نفس خود بمهاجرت مبادرت کردم ... از حضرت سید
... نقل میکند که هیچ مکروبی خدا را بدین دعا نخواند الا که
اجابت کند مر او را فاستجبنا له پس ما اجابت کردیم مر دعای
او را و نجیناه و برهانیدیم او را من الغم از غم دریا و التقام حوت
یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند
ساحل دریا و کذلک ... از غم نجات دادیم ننجی
المؤمنین نجات میدهیم گروندگان را و قصه ماهی و دریا در سوره
صافات بتفصیل می آید و زکریا و یاد کن زکریا بن ازرا
اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار خود را و گفت رب لا تذرنی
فردا ... مرا فرد تنها بی فرزندی که از من میراث
برد و انت خیر الوارثین و تو بهترین وارثانی پس کی مرا وارث نبود
باک نیست ... فاستجبنا له پس ما اجابت کردیم مر دعای او را و وهبنا
له یحیی و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد
دین و اصلحنا له زوجه و بصلاح آوردیم برای او زوجه او را ایشاع
بنت عمران را برای ولادت بعد از آنکه عقیم بود و گفته اند ...

که ...

ان ندانیم برای ذکریا بیدار انکه مسیح الخلق بود انهم بدستیاری این
پیغمبران که مذکور شدند کارها نیکو میکردند و میگفتند
و بخیر و نیکوئیها دعوت میکردند و میخواندند ما را بدان از روی
رغبت بثواب و رهبت از جهت ترس از عقاب پس ما و
فرزندان ما را شایسته فرمان ایشان و فرمان پیران ایشان باید از میدان
محققان گوینده نیاز برای او باید و ناز بدو شاید در کشف
الاسرار آورده که سه چیز بند و برد تواند کرد شرم سازد دهر که ناز بد و کند
عزیز شرم دارد میان نیاز و کاونا الناخاشعین نشان نازمنی
رب العرش معبود منی بست کیای میکده مام لیل و قت مستی
بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم و انی اعتنه و یاد کردن ان
زن را که نگاه داشت فرج خود را از حلال حرام
مراد مریم بنت عمران است که خود را پاکیزه داشت و دست
هیچ کس بدامن عصمت وی نرسید فنفخنا فیها پس در دمید
یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید ما در پیراهن او یا در
درون او مراد ما از روح که این با مرما ست محصل سخن
انکه جاری کردانیدیم در وی روح مسیح را و بعبارت دیگر
کردانیدیم قصه وی را و غیب و خبر بروی عیسی را یا
یحیی و علامتی للعالمین مر عالمیان را یعنی چون تامل
کنند بر ایشان روشن شود که ظهور بری بی پدر از بتول
عذرا بمرد نفخ دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل و کبریاء
ان بنده منکر دین که ملت توحید و دین اسلام که واجب است
شما را استقامت بران من واحد فلذلک بکانه یعنی اختلاف
نیست در ان ملت همه انبیا بران بوده اند و در اصل توحید
همه متوفق اند و انا ربکم و من الفید کار شما عبادت پس
مرا پرستید نه غیر مرا و تقطعوا و به بریدند امر خود را
کار دین خود را درمیان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود
و نصاری هر یک تکفیر دیگری کردند دل همه این فرقها الینا

ع ۳

منتق

راجعون بسوی ما باز کردند کاشند و ما ایشانرا فراخور ایشان
خواهیم داد و من بجا و هر که بکند من الصالحات در علیها باشد
و هو مؤمن و حال آنکه او گرویده باشد علما گویند فضل سیاست
نیست مر شیعه مرشتافتن او را بعمل یعنی ضایع نسازیم کردار
او را و ثواب او و ما مر سعی او را کاتبون نویسنده ایم بعضی
گفتند در صحیفه عمل او و مراد آنست که کار او بیچ وجه ضایع
نبود بیت مزدکار نیکوان ضایع نکند حق لا یضیع اجر
الذاکرین اجر المحسنین و عرام ممتنع است بر اهل قریه
که ما هلاک کردیم ایشانرا بعذاب استیصال که ایشان باز گردند
بدنیا بعضی حرام است بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بحسرت
تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی لا را اصلی نداند نه زائد
و گویند معنی آیت آنست که ممتنع است بر الکان و نشاید که رجوع
نمایند بجهت برای حساب بکه بیایند و محاسب شوند و قول اول
اشهر ست که ایشانرا رجوع بدین عالم نباشد و در قبور معذب
باشند تا وقتی که گشاده شود یاجوج و ماجوج
یاجوج و ماجوج یعنی تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج و ماجوج
علامت آنست و یاجوج و ماجوج مر کل هذیه از هر بلندی
بشتابند و میدوند تا همه عالم را فراگیرند و آبها را
بیاشامند و از خلق و تر مرده یابند بخورند صاحب معتقد فی
المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن
دجال و اتباع او بر دست عیسی خروج یاجوج و ماجوج
باشد و گشاده شدن سد ایشان و تخصص عیسی با مؤمنان
بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل
الحمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را
کشتیم بر ایند تا بکشیم هر که بر اسمانست پس تیر ها بطرف
آسمان بی افکنند و خون آلوده فرود آیند و گویند بر عیسی
و اصحاب او دشوار شود دعا کنند و حق سبحانه تیک

واقترب الوعد الحق و نزدیک رسید وعده
راست که وقوع قیامتست فاذا هي شاخصة ابصار
پس آنگاه شاخصست چشم و بازمانده از هول ابصار الذين
کفروا دیدهای آنان که نگرویدند و ایشان میگویند یا ویلنا
ای وای بر ما قد کنا بدرستی که بودیم ما در غفلتی في غفلة
من هذا ازین روز و ازین حال بل کنا بلکه بودیم
ظالمین ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم
انکم بدرستی که شما ای مشرکان وما تعبدون و آنچه می پرستید
من دون الله بجز خدا از بتان و دیوان حصب جهنم آتش انگیز
دوزخید انتم لها شما با ایشان بر دوزخ واردون در آیندگانید
در آیندگانید و از بنیان گفته که حکمت در آباد بتان در دوزخ
زیادت تعذیب بت پرستانست چه بیاینها آتش او در حق
نگردد و احتراق ایشان ببیند و همه دیگر تعذیب ایشان حج
آنها پرستیده اند که حال با ایشان در آتش است لو کان هؤلاء
اگر بودندی این بتان آلهة خدایان چنانچه گمان می برند
ما وردوها در نیامدندی بدوزخ چه خدا معذب باشد نه معذب
وکل و همه بتان و بت پرستان فیها در دوزخ خالدون
جاویدماندگان اند که ایشان را از آن روی خلاصی نیست
لهم مر ایشان راست فیها در دوزخ زفیر ناله زار و هم
فیها و ایشان در آتش لا یسمعون نمی شنوند سخنی که بدان
شاد شوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون
آیة انکم وما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب
در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشان را پریشان دیده
گفت غم مخورید و اضطراب مکنید با محمد مباحثه کنم پس بیامد
گفت ای محمد قد خصمتک ورب الکعبة تو میگویی که هرچه ما دون
الله پرستند بدوزخ خواهند بود حال آنست که عزیر و عیسی
و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه که این معبودان

حصه چهارم ما سعیدکویان را نیز بشارت آیه آمد که ان الذین سبقت
لهم منا الحسنی که پیشی گرفته اند برای ایشان منا از ما الحسنی از
ما سابقه نیکو که سعادت است و توفیق طاعت یا این
بشارت بهشت بعد ان عیسی و عزیر و ملایکه را دادند با آنکه
و بسابقه عنایت مخصوص شده عنها مبعدون ایشان از دوزخ دور
شده کانند صاحب کشف فرموده است که سبق عنایت از روز
موجب ظهور ولایت است در ما [illegible] بهشت [illegible] که [illegible]
نهان در مزرعه ابد پرورده مبان لا یسمعون حسیسها نشنوند
دور شدگان از دوزخ حسیس آواز آن و آتش را یعنی هیبت آتش
ایشان را در اعلی علیین اندام دوزخ در اسفل السافلین
و هم فیما اشتهت وایشان در آنچه آرزو برد انفسهم نفسهای ایشان
خالدون جاویدانند یعنی مشتهیات خود را دایم می یابند
[illegible] اندوهگین نسازد ایشان را فزع الاکبر
قول ملائکه که گویند لا بشری جایشان آن کلمه خواهند شنید
بلوقتی که گویند وامتازوا الیوم وایشان ملول خواهند بود
در جانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد و گفته
اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت کبشی املح برلنگی
بدارند و بکشند و این ندا برآید یا اهل النار خلود و لاموت و یا
اهل الجنه خلود ولاموت و دوزخیان فزع کنند و بهشتیان
با فرح لذت یابند و تتلقیهم الملائکه و پیش آیند ایشان را فرشتگان
وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هذا یومکم الذی این آن روزیست
که در دنیا کنتم توعدون بودید که بدین وعده داده می شوید یعنی
امروز روز ثواب و کرامت شما عابدان را گویند این روز لقا
شماست عارفان را خطاب رسد که روز تماشای شماست
بیت نیک مردانرا نعیم اندر نعیم عشق بازانرا لقا اندر لقا
حصه انها وصال جو [illegible] ایشانرا جمال [illegible] یوم نطوی
السما یاد کن روزی که طی کنیم و در هم پیچیم آسمانها را کطی

السجل

وعده کاریم باو

بیت حاجیانم بر کند در دامن که هر زمانی دست در دامانی زنیم
جان در آستینها تا امید از حضرت یا بیم تشریف شدن
چون آنحضرت محمد در همه عالم رحمة للعالمین آمد بوی یوحی
یوحی الی انما بگو جز این نیست که وحی فرستاده می شود بسوی من
انما الهکم آنکه جز این نیست که خدای شما اله واحد خدای یکتاست فهل
انتم مسلمون پس آیا هستید شما مسلم گردن نهادگان مر
وحی را فان تولوا پس اگر رو گردانند از توحید فقل آذنتکم پس بگو اعلام
کردم شما را علی سواء بر سویت یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام
کردم برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را آنچه بمن وحی
کرده شد تا شما را روشن شد و مومن و کافر در علم بدین حق مساوی شدند
وان ادری ومیدانم من اقریب ام بعید آیا نزدیکست یا بسیار دور است ما
توعدون آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبه مسلمانان
بدرستی که خدا تعالی یعلم میداند الجهر آشکارا من القول از سخن کافران
در طعن اسلام ویعلم ما تکتمون ومیداند آنچه می پوشید از حسد
پیغمبر وحقد بر مسلمانان وان ادری ونمی دانم لعله فتنة شاید
که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما
آزمایشی باشد لکم مر شما را یعنی بطریق استدراج در دام
می اندازد ومتاع وشاید برخورداری بود شما را الی حین تا هنگام
که اجل مقدر برسد قل رب احکم بگو ای محمد ای آفریدگار من حکم کن و
حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر که ای پروردگار من حکم
فرمای میان من واهل مکه بالحق براستی وربنا الرحمن و پروردگار
ما بسیار رحمت است بر آفریدگان خود المستعان یاری خواسته
یعنی یاری ازو خواهند علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید
ومیگوئید که عذاب موعود اگر حق است چرا فرو نمی آید یا رایت
اسلام دم بدم نگون خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا
میگوئید واما از خدا پروردگار یاری میخواهیم و امیدواری
معونة از حضرت او داریم بیت مراد خویش [illegible]

اولاد دوست دارد و متابعت کند پس ان فرزند بصلاح گراید
تابع خود را بدید و راه نماید او را الی غیر ذلک پس پسری غلب
اتفی میسوز الا یعنی دوست خود را بر انواع کار تقدیر کند
ان کودک بود و در احقاق فرموده که ضمیر علیه راجع بحمار دان
یعنی حکم کرده خدایران جلال کننده که هر که بزنی وی الخ
ند و زخ رسید بها الله ای مردمان کو بند خطاب بجماعتی
منکران حشر را میگوید اگر شما منکر حشر میشوید شما فرزندان
البته در رستاخیز بآفرینش خلق و میگوید اعادت ممکن
و مقدور نیست اخر نظر کنید در اوایل خود تا بر شما
که ما خلقناکم افریدیم پدر شما را ازخاک و شما فرع او بند
من نطفة پس افریدیم شما را از منی ثم من علقة پس از خون بسته
خون بسته من مضغة پس قطعه گوشت مقدار انکه بجاید
مخلقة تمام خلقت که در و هیچ عیبی و نقص نبود و غیر
و ناتمام که در بعضی اجزاء وی نقصان باشد یا مصوره
مصوره و غیر مصوره در وسیط اورده که این معنی در سقط
است که یکی بیفتد و بعضی از و مصوره یکی تمام صورت
یافته مخلص کلام آنست که شما را منتقل ساختم از حالی بحالی
لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما بندا افریش شما تا استدلال
کنید از مبدا بر معاد و تامل نمایید که هر چه قابل تغیر و تلون
باری دیگر قبول ان نتواند کرد و تغیر و قرار سیدم فی الارحام
در رحمها ما نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی چندین سقط
نشود و در رحم بماند الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان وضع
است ثم نخرجکم طفلا پس بیرون اریم شما را از بطون امهات
طفل که در نهایت ضعف باشد خود قیام نتواند نمود ثم
لتبلغوا پس بیرون اریم شما را تربیت کنیم شما را تا برسید
اشدکم بکمال قوت و جمال فهم و خرد کسیان بسیار و جهل بسیار
است و منکم من یتوفی از شما کس باشد که متوفی گردد نزدیک بلوغ

است یا حیوان مذکر مرده یعنی بود که زنده شود یا
نبود اگر بعد نبود دلیل زندگانی که پس از فنا است کیست
یعنی کیست که اندیشه کند از پس دانستن یا جزو یا
یعنی بحالت کودکی باز گردد و همه دانستنیها را فراموش کند
و عود آدمی از نهایت پیدایش اشارتیست بآنکه قدرت
کامله چیزی ندارد از اعادت چیزها که از ابتدا نداشته پس دیگر
باره چیزها استدلال بر اعادت میفرماید و میگوید که ای منکر
آدمی زمین را مادهٔ خاکی او نفت چون مرده و خاک شد
پس چون ما قادر و فرستیم از اجزای اصلی آن همان زمین باز آرا
جنبش کنند آن زمین بگیاه و حیوان و بیفزاید و رویاند
و بر و بار و بسیار و هر صنفی نباتات تازه
و نو و نیکو و بهجت افزا پس قادری که از زمین مرده را بایی زنده
سازد توانا است بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال
بوده اند باز زنده کند انکه بی مادهٔ نهال افراخت دانه را هم
شجر تواند ساخت کرده نابوده را بقدرت بوده عجبا
کردید بوده وجود آ[illegible] انچه گفته شد از آفرینش انسان
در اطوار مختلفه و تحویل ابیان با حوال متنوعه و احیاء زمین
بعد از موت با[illegible] پس ثابت گردید خدای را که او ثابت
در ذات خود و مستحق صفات کمال است و ثابت و بحق است
که او محیی الموتی زنده میگرداند مردگانرا و اگر نه نطفه مرده و زمین
خاک شده را زنده و تازه نساخته و نمیساخت و برای آنست که
او بهمه چیز ها قدیر و توانا است چه قدرت از صفات ذاتیات
و لسنت او بهمه متعلقات تساوی پس چون مشاهده قدرت
بر احیاء بعضی از اموات دلالت کرد لازم آمد قدرت او بر احیاء
همه اموات و این مساوات و ایراد این دلایل برای آنست که تا بداند
که قیامت آیندهٔ است لاریب هیچ شکی نیست در آمدن
او و ان آمدن و بداند آن تبرکه خدای بیعث خواهد کرد مر

17

القبور تا باکر دو کرها آمد بمقتضای وعده خود بلا اخلاف
حسابی که فرمود چراد بعد ومن الناس بعد ازین معلوم میکند که [illegible]
کرده بودی سببی جدال کنند بغیر علم در کلام خدا با [illegible]
از برای تأمل بهشت یا مراد از مجادل [illegible]
ای واضطراب بیشان وارثانی عطفه ویتغافل از آنکه [illegible]
بینزطح جدال فی الله بغیر علم [illegible]
ولا هدی ولی دلیل که [illegible] بمقصد ولا کتاب منیر [illegible]
که بدان صواب از خطا متمیز گردد بلکه مجادله میکند [illegible]
از استدلال یا وحی [illegible] جدال [illegible]
بمحض [illegible] در حالتی که پیچانیده دامن خود [illegible]
باشد از تکبر منکبر دامن از هر چیز در پیچیده باشد [illegible] متجبر
جدال میکند لیضل عن سبیل الله تا گمراه کردانید مردم را از راه خدایی از
فرمان برداری او له فی الدنیا مراو را است اندر دنیا خزی رسوائی
بقتل چنانچه در بدر بوده [illegible] ونذیقه یوم القیامة عذاب الحریق
عذاب آتش سوزنده وگوئیم ذلک این خزی وعذاب
بما قدمت یداک بسبب آن چیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو
یعنی انجه کسب کرده از کفر ومعصیت وان الله وبسبب آنست که
خدا لیس بظلام نیست ظلم کننده للعبید بر بندگان خود ایراد
صیغه مبالغه جهت کثرت عبید است آورده اند که جمعی از عرب
بمدینه آمده بشرف اسلام در یافتند پس اگر از ایشان
مرضی عارض شد وزن ایشان پسری نزاد واسب او کره خواهد
ومواشی ونتاج نیکو داد گفتی اسلام نیکو دینست
ومرا بسبب قبول او چندین [illegible] پیش آمد [illegible] با اسلام [illegible]
و اگر قضیه بر عکس بود از دین بر گشته گفت اسلام بد شومیست
بدست آیة نازل شد که ومن الناس واز مردمان [illegible] کسی
هست که میپرستد خدای را علی حرف بر کناری [illegible] بر طرفی
یعنی بر کناره ایستاده در دین [illegible] غیر متمکن [illegible]

از بیعت دو جهت فالی صاحب اگر بوسه و اخیر نیکوئی
جون نصیب و عنا الهنا الی آیا معجزه بدین و ثنا بینا شنود بران
بسبب المعجزه و ان اصابه و اگر رسلا و را زیارت خون
رضه و فرغ غایت که برکرد دعا و حمد سعی خود بعد از جهت
کرامدم باز بیان عود کند مراد آنست که مرتد گردد و باز دین
اسلام [illegible] بیت باز دارد و قول آنست که یکی ز یهود ایمان آورده
و نابینا شد و بلاها بیش وی آمده با حضرت رسالت عم
گفت که من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت
جواب داد که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیت
فرود آمد که هر کرا زین برگشت [illegible] الدین زیان کرد در دنیا
که مراد نرسید [illegible] حره و زیان دارد در آخرت که عملها
او نابود شد [illegible] زیان هر دو سرای [illegible]
آنست زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهر است که زیان آن
عظیم تر نیست [illegible] نه مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین نه
لامعه صدق و نه انوار یقین در هر دو جهان منفعل
و خوار و حزین البته زیانی نبود بدتر از این [illegible] میخواند
وی پرستند مرتد یا مشرک [illegible] بجز خدای [illegible] ان
چیزی را که ضرر بدو نرساند اگر نپرستند او را [illegible] و سود
ندهد ویرا اگر پرستش کند [illegible] ان پرستش [illegible] است
گمراهی دور از مقصد [illegible] می پرستند [illegible] آنرا که ضرر
پرستیدن او که قتل در دنیا و عذاب آخرت [illegible] نزدیکتر است
[illegible] الا سودا و که توقع شفاعت و توسل بحضرت عزت
[illegible] هر اینه بدیار لیست بت و [illegible] و بد معاصی
و امر کاری ان الله [illegible] که خدای [illegible] در می آرد آنان را که
تصدیق خدای و رسول کردند [illegible] و کارهای شایسته
بجای آورد [illegible] در بوستانها که میرود [illegible]
[illegible] شجار جویها و غایت نزهت باغ و بوستان

باید دانست ان الله یفعل ما یرید بدرستی که خدا میکند آنچه
میخواهد از مکافات موحد و مشرک آورده‌اند که گروهی از
عطفان در قبول اسلام توقفی نمودند و گفتند میترسیم که محمد را
نصرت نبود و میان ما و یهود نسبت منقطع گردد ...
نرسد حق سبحانه آیه فرستاد من کان یظن هر که باشد که گمان برد ان لن
ینصره الله یعنی نصرت ندهد خدا پیغمبر خود را فی الدنیا ...
باعلای کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی و الآخره ... بعلو درجه
و شفاعت و قرب و کرامت فلیمدد بسبب پس باید فرو گذارد رسنی
بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد در گلوی خود بندد
الی السماء ... پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن
در گردن افکند و مختنق شود و گفته‌اند اندر رسنی از آسمان دنیا
بیاویزد و دست در آن زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد ...
دفع نصرت از پیغمبر جهد تمام نماید ... پس بنگرد تا ...
که با وجود این کلفتها ... آیا می برد ... فعل حیلت او ...
... آورده است از کار پیغمبر و ... اکر ...
متصور نشود و کذلک و همچنانکه بیان کردیم این کار را روشن گردانیدیم
انزلناه فرو فرستادیم قرآن را آیات بینات آیتهای روشن در احکام و مواعظ
تا بر شما هویدا گردد و ان الله و برای آنکه خدا یهدی راه نماید بدان آیه
یا بر هدایت ثابت دارد من یرید هر کرا خواهد ان الذین آمنوا بتحقیق
آنانکه گرویدند و الذین هادوا و آنانکه یهودی شدند و الصابئین و ستاره
پرستان و النصاری و ترسایان و المجوس و گبران و الذین اشرکوا و آنانکه
شرک آوردند یعنی عبده اصنام ان الله یفصل بدرستی که خدا جدا کند
بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز بحکم محکم و قضا ...
از مبطل متمیز گرداند ان الله بتحقیق خدا علی کل شیء بر همه چیز شهید
گواهست و از حال همه آگاه الم تر آیا نمی بینی یعنی نمیدانی
ان الله آنکه خدای تعالی یسجد له سجده میکند مر او را من فی السموات
هر که در آسمانهاست ملایک سجده طوع و باقی سجده تسخیر

[illegible] سجده است [illegible]
[illegible] با انس [illegible] بطلبه [illegible]
[illegible] القرآن [illegible]
[illegible] بهایم و پرورش [illegible]
[illegible] و جعلنا [illegible]
[illegible] سجده [illegible]
[illegible] اکر و ابتدا سجود [illegible]
[illegible] شده است برایشان [illegible]
[illegible] بر زمین [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] سجده [illegible] خضوع دل و نهایت [illegible]
و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم [illegible] خاضع
و خاشع اند [illegible] اعمال [illegible] اسناد [illegible]
[illegible] ذرات جهان را در سجود [illegible]
سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و در فتوحات
[illegible] سجده [illegible] و اعتبار گرفته و فرموده که از همه اشیاء
[illegible] را تبعیض نکرده [illegible] دریافت
نماید بسجده تا از کبر [illegible] که اهل سجده [illegible]
[illegible] که مستحق عذاب و عقاب شده [illegible] و هر که
خوار گرداند خدا بشقاوت یا ضلال یا خلال یا دخول [illegible]
[illegible] نیست او را [illegible] گرامی کننده
[illegible] و عزیز سازنده بسعادت یا بهدایت یا توفیق
[illegible] سجده کند [illegible]
[illegible] آورده اند که اهل کتاب یا [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] بتصدیق [illegible]

و یکی [illegible] و کتاب خدای تعالی [illegible]
کتاب [illegible] [illegible] [illegible]
پس [illegible] در طریق [illegible] در عبادت [illegible]
فرستاده که هذان خصمان اختصموا [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] در دین پروردگار خود
[illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible]
کفار [illegible] و [illegible] حمزه و علی و عبیده
و [illegible] ان الآیه فی [illegible]
[illegible] روز بدر [illegible] [illegible]
جهودان و صابیان و نصاری و مجوس [illegible]
گروه خصم اند مومنان علی حده گروه خصم [illegible]
[illegible] در ذات و صفات خدا جنگ کنند [illegible]
[illegible] ببرند برای ایشان [illegible]
[illegible] جامها از آتش [illegible] فراگیرد چون [illegible]
جامه [illegible] یصب من فوق رؤسهم [illegible] از زبر سر
ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان حمیم آبی گرم که از غایت
حرارت [illegible] گداخته شود بآن ما فی بطونهم [illegible]
ایشان باشد از امعاء و احشاء [illegible] و بگدازد پوست
ایشان یعنی از آن حرارت ظاهر و باطن ایشان [illegible]
و مر تعذیب ایشان را [illegible] گرزها در دست زبانیه
[illegible] از آهن کلما ارادوا هرگاه که ایشان خواهند [illegible]
انکه بیرون آیند از آتش [illegible] از جهت غمی که ایشان را [illegible]
باشد [illegible] باز گردانید [illegible] [illegible]
یعنی چون [illegible] دوزخ رسیده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] [illegible]
[illegible] عذاب الحریق [illegible]

بیند ... که ... ایشان را ... تا و مرواریدها که کرده بودند
و دستوارها علی الاطلاق و بعضی گفته‌اند شایسته چنانکه چیزی
... تا بنام که ... از اساور زبرجد ... و قصد
و ... چون ... آراسته کرده شود بر این ... ایشان را
جمعا در بهشت پوشند ایشان ... از ... ایشان را
مروارید ... و جامها که پوشند ایشان در بهشت حریر
ابریشم ... است در حدیث آمده که هرکه حریر پوشد در دنیا
نپوشد آنرا در آخرت مراد مردان است که لبس حریر بر ایشان
حرام است ... و راه نموده شده اند مومنان الی الطیب
من القول ... پاکیزه از قول بعضی گفته پاک را تا ... تا
در آخرت و آن چنان باشد که چون نظر ایشان به بهشت
افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون ببهشت درآیند
بر زبان رانند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود
قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن بود که
در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند لا یسمعون
فیها لغوا ولا تاثیما و اکثر مفسران برانند که ایشان را ره نمو
دند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمه شهادت است یا قرآن ...
سلمی آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان و
گفته اند ارشاد مریدان است یا دعا مومنان یا امر معروف و نهی
منکر و در لطائف قشیری مذکور است که قول طیب آنست که صادر
شود از دل خالص ... صافی و مقترن بود برضا حضرت
الهی و در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی
پاک باشد ... و ... نیاز ... سهل تستری فرمود
که ... نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و
هیچ حجابی صعبتر از دعوی نیافتم بیت ای من آباد ...
راه نیاز ... بگیر و با این ... دعوی و
دعوت ... راه ... از کبر و از نخوت ... و راه یافته

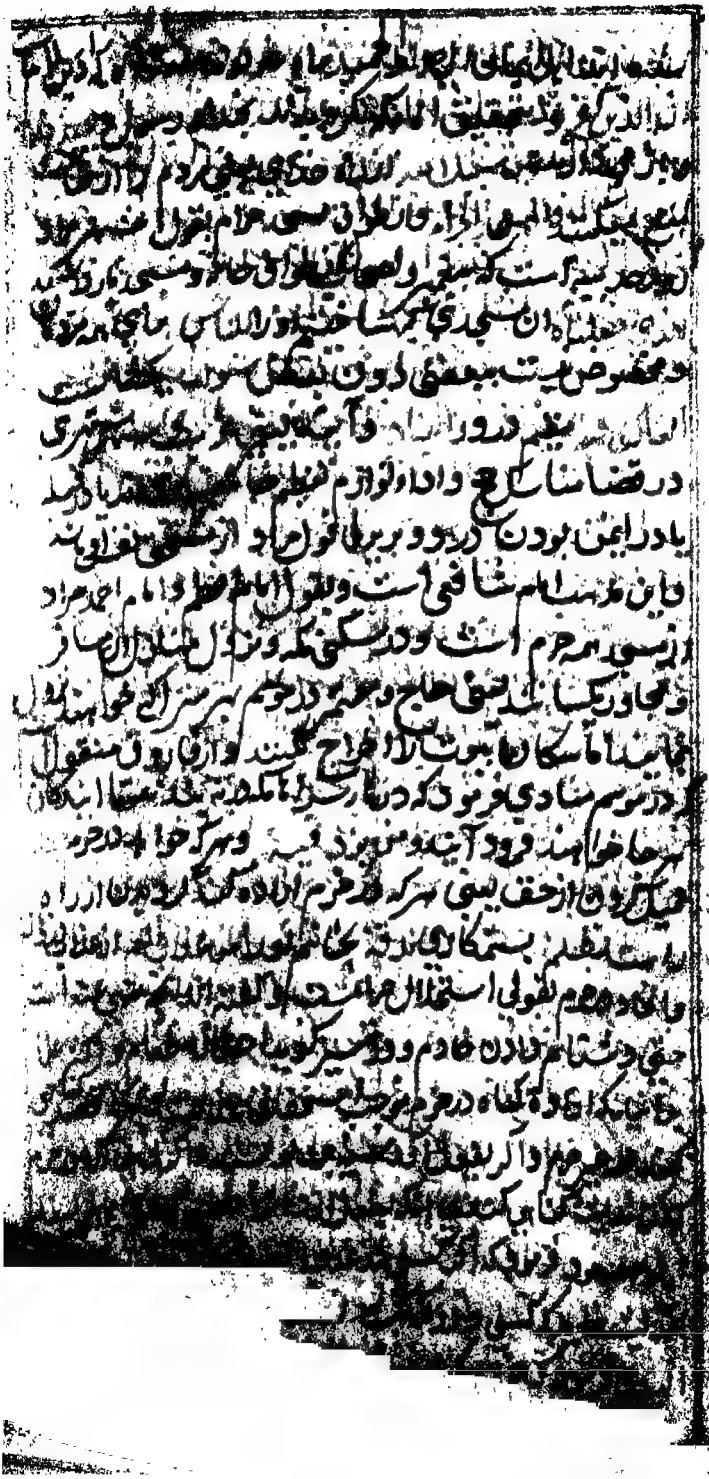

نزد ایشان سواطع غیران که در اول آیة گفت لعمد وقت تقدیسیها
آنکه آنکسان هلاک شدند یا کریا انکار کشتند ... و یاد کن چون متین
و سبب کردانیدیم ابراهیم برای ابراهیم خلیل ... جای خانه
کعبه را آن وقت ساختن بانکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بران
مقدار که زمین خانه بود یا بادی برانکیختیم تا بدان آن کتره زمین
را برفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی ... انکه
... بها و روا انباز مکیر ... من چیزی را که ملک از شریک مقدس
و منزه ... و پاک کن خانه مرا از بتان و چیزها نا شایست
... برای طواف کنندکان کرداکرد وی از آفاقها ...
برای ایستادکان ... در رکوع و سجود کنندکان یعنی خانه
کعبه را از اقذار و انجاس ... تا وید طواف کنند و نماز کزارند
این قول لسان اهل علمست اما زبان اشارت می فرماید که دل خود را که دار
تعمد الملک کبریای منست از همه چیز پاک کن و غیری را بدو راه مده که
پیمانه شراب محبت ماست القلوب او ان الله فی الارض فاحب الاولیها
الی الله اصفاها وحی آمد بداود که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت
من بوی فرود آید داود گفت وای بیت یسعک کدام خانه است
که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل مؤمن است داود فرمود
که او را چگونه پاک کردانم گفت عشق در وی زن تا هرچه غیر ماست
همه را بسوزد بیت خوشا آن آتش که در دل برفروزد بجز حق
هرچه پیش آید بسوزد چون ابراهیم خانه کعبه را تمام کرد وحی
کرد ... خانه اوازده ابراهیم فرمود که آواز بکجا رسد خطاب
رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل الله مقام را
برکوه ابو قبیس ... و ندا کرد که ای مردمان ... خانه ...
... ورزند ...

فی الناس در میان ایشان و بخوان ایشان را بالحج بحج خانه خدا و درخواست
گفته که این امر ستوده بپیغمبر است مبعوث باید که خبر ده مردمان را بحج
حج یاتوک تا بیایند بتو مردمان رجالا پیادگان و علی کل ضامر و سواران
بر هر شتری لاغر شده از رفتن راه یاتین می آیند
من کل فج عمیق از هر راهی دور یعنی دعوت کن که سوار
و پیاده بحج خواهند آمد لیشهدوا تا حاضر شوند منافع لهم نزدیک
منفعتها مر ایشان راست یعنی منافع دینی و دنیوی برسند و یذکروا
اسم الله و یاد کنند نام خدا را یعنی بسمل کنند فی ایام معلومات در روزها
دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه علی ما رزقهم
خدا بر بند ... بذبح آنچه روزی داده است
ایشان را من بهیمة الانعام از بسته زبان انعام یعنی شتر و گاو و گوسپند
مراد قربانی است که بنام خدا کنند کفار بنام خدا ... بت
قربان میکردند و از گوشت قربانی نمی خوردند حق سبحانه فرمود
مومنان را که بنام من قربان کنید فکلوا منها پس بخورید از گوشت آن
امر اباحت است در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربان در کفارتی
باشد یا جبر نقصانی صاحب قران را خوردن آن جائز نباشد و اطعموا
البائس الفقیر و بخورانید از آن قربانی دردمند محنت کشیده محتاج تنگدست
ثم لیقضوا تفثهم پس باید که ... بعد از حج می آیند تا خدا را
یاد کنند و قضا نمایند تفثهم چرکها خود را یا بجای آرند مناسک
حج را یا زایل گردانند وسخ و شوخ را از خود بگرفتن موی و زدن
ناخن و نتف ابط و مانند آن و لیوفوا نذورهم و تا وفا کنند بنذرهای خود
از نیکوئیها و لیطوفوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف
وداع بالبیت العتیق بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه
قدیم که مسجد اول است مراد خانه کعبه است ذلک امر همه گفته شد
اعمال و احکام حج دین خدا ست و من یعظم و هر که بزرگ دارد حرمات
الله احکام خدا را که هتک ... فهو خیر له پس تعظیم او بزرگداشت
او بهتر است مراو را عند ربه نزدیک معبود ... یاد کرده شد

واجب و حلال کرده شد لکم انعام مر شما را جهار پایان الا ما یتلی علیکم
بگن خوانده شده است علیکم بر شما تحریم آنکه مردار است و گوشت
خوک و قرآن فاجتنبوا الرجس من الاوثان پس بپرهیزید از پلیدی که بتان
از بتان که عین رجس اند فاجتنبوا قول الزور و اجتناب کنید از سخن
دروغ که اتخاذ شرک است یا گواهی دروغ و یا قولی که بنیان آید دل
را او موافق بنود حنفا در حالتی که مخلص باشید مضر بالله غیر
بدین او که اسلام است غیر مشرکین من یشرک بالله هر که شرک آرد بخدا کالخر پس همانست که بیافتد
او را مرغان یا تهوی به الریح الی مکان سحیق یا ببرد او را باد بجای دور از فریاد رس و دستگیر
این کلمات از تشبیهات مر لاست یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر
افتد هوا و نفس او را پریشان و پایمال سازند یا دیو وسوسه
شیطانی او را در وادی ضلالت افکنند و مانند سود مخلص کلام
هلاکت مشرکانست آنست کار له فرمود از اجتناب اوثان
و پرهیز از دروغ و هر که تعظیم کند شعائر الله نشانهای خدا را
که مناسک حج است یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بی عیب
و گران بها و نیکو پس بدرستی که بزرگداشت آن از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب و تقوی دلها ترسکاری
بود از موجبات غضب حضرت الهی لکم فیها منافع مر شما را در انعام منافع سودها
از شیر و پشم و میوه و سواری و بار کردن تا اجل مسمی تا وقتی
نام برده که نحر است ثم محلها البیت العتیق جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی
شود الی البیت العتیق بخانه آزاد از غرقه شدن بوقت طوفان یا خانه
بزرگوار و مقدس و معظم کرده می را از اهل ادیان که پیش از شما بودند
جعلنا منسکا هدایه قربانی یعنی فرمودیم بقربان بردن اسم الله تا یاد کنند
نام خداوند را علی ما رزقهم بر ذبح آنچه داد مر ایشان را من بهیمة الانعام از بهیه

جهارپایان یعنی اینها را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند فالهکم
پس خدای شما و خدای ایشان اله واحد یکی خداست فله اسلموا
مر او را گردن نهید و فرمان او برید و بشر المخبتین مژده
ده ای محمد فروتنان را ببزرگی آن سرای و نشستگان از رحمت الهی
و سرای فروده که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا و بهجت و سرور
ازلقای تو نیست پس در صفت مخبتین میگوید الذین اذا
ذکر الله جون یاد کرده شود خدا نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد
دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع انوار
عظمت جاودانی و خواهند که خود را پروانه این شعله شمع جلال
بسوزند و دیده همت از نظر بغیر وجه مقصود حضرت قدیم
بر دوزند بیت دیده از غیر تماشای تو بردوختیم یاد از آتش
عشق تو جان دل ما سوخته باد پس با نجاح مطلوب مژده ده
والصابرین و دیگر صبر کنندگان را علی ما اصابهم بانچه با ایشان رسیده
و میرسد از تکالیف و محن والمقیمی الصلوة و بپای دارندگان نماز را
و اداکنندگان در اوقات آن ومما رزقناهم و از آنچه عطا دادیم
ایشان را ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف
پسندیده والبدن و شتران و گاوان که برای هدیه رانده اند جعلناها
لکم ساختیم انرا یعنی کشتن آنها شما را من شعائر الله از نشانها
دین خدا لکم فیها خیر شما را در آنها خیر دارین نیکو یست از منافع دینی و دنیاوی
فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام خدا را علیها بر کشتن آن صواف
در حالتی که بر پای ایستاده باشند و شتر را ایستاده نحر
کردن سنت است و بعضی برانند که گویند الله اکبر لا اله الا
الله والله اکبر اللهم منک و لک فاذا وجبت پس چون بیفتند بر زمین
جنوبها پهلوهای آنها یعنی جان و روح از ایشان بیرون رود فکلوا منها
پس بخورید از گوشتهای ایشان بعوض این قربان که سنت است
واطعموا القانع و بخورانید درویش قناعت کننده را که نخواهنده را
والمعتر و سوال کننده و خواهنده را بعضی گفتند الاسیر و بعضی گفتند القانع فقیر

ملاعنه بمعتمد دولت فرانسه بیان کردیم کیفیت
محمد یاسین بحرانی رام کرده بودیم مرا بان نزا باوجود قوت او عظ
منبر لکهنو برای شما تا حیلیر یلوی می بینید و میکشید
تعلیم لکهنو شاید شما سپاس داری کنید مرخدا را بر نعمتها و اوارد
انکه اهل جاهلیه خون قربانیها خود را بدیوار کعبه می مالیدند و
انا سبب تقرب می پنداشتند دندان اسلام مومنان نیز
بهمان قاعده سابقه داعیه الودگی دیوار محترم کعبه معظمه دارند
حق سبحانه ازان منع کرد و فرمود ان ینال الله لحومها ولا دماؤها
گوشتها و قربانی بحضرت میدهید [illegible] خونها که ایشان
بوقت قربانی می ریزند نمی رسد بلکه تقوای شما میرسد
یعنی مسلمانیکه مصاحبت با او بهتر کاری از شما کان نتظام امر
خداوندی است و تقرب بدو بقربان رسیدن همچنانکه بارگاه
شاهنشاهی بحکم رام کردن انعام را برای شما تسخیر و تانکیر کردند
مردیکه بحج یا به تیرکها یاد کنید الله را علی ما هداکم راه نمود شما
بطریقی خوصیا و کیفیتی تقرب بدان [illegible] و بشارت داده
ده نیکوکاران را بهشت یا بقبول طاعات [illegible]
که خدا باز دارد غایله مشرکان و فتنه ایشان را [illegible]
از انانکه کرویده اند یعنی نصرت دیدایشان را بر اعادی
[illegible] بدینی که خدای دوست نمی دارد [illegible]
کننده را که در امانت دین خائن است [illegible] سپاس بر
نعمت او که بعض انعام انعام بدینسان میدهد و بنام بندگان فرمان
میدهند در اسباب زوال او و داده که کفار مکه بدست و زبان در آزار
مومنان میکوشیدند و هر ساعت از صحابه شکستگی و دست
بحضرت پیغمبر آمد شکایت می نمودند حضرت عم میفرمود که
صبر کنید بقتال ایشان ما مورنیستم چون هجرت بمدینه واقع
شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که در آن باب نازل شد این بود اذن
دستوری داده شد کارزار کردن بدانان که قتال میکنند با شما از آنجهت

ع ۳

بسم

کارزار کنند با کافران به ظلم [illegible] رسیده [illegible] اند و
جفای دشمنان بسیار کشیده و خطیب [illegible] [illegible]
ایشان را که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری داد [illegible] قتال
کنند [illegible] و بدرستی که خدا بر نصرت و یاری دادن مظلومان که
اصحاب پیغمبر اند [illegible] قادر است الذین [illegible] اما مکه بیرون
کرده شدند [illegible] از سراها و خانهای خود [illegible]
بناحق یعنی سبب اخراج نبودند که حقیقت [illegible]
صادر شده بود که سبب بیرون کردن ایشان [illegible]
میگفتند ربنا الله پروردگار ما خدا است [illegible] واحد [illegible]
ولولا دفع الله الناس و اگر نه دفع کردن خداوند مردمان را بعضهم ببعض
بعضی را به بعضی یعنی بغلبه مومنان بر کافران لهدمت هر اینه ویران
کرده شدی باستیلاء کافران بر اهل ملت صوامع صومعهای راهبان
وبیع و کلیسهای ترسایان و صلوات و کنشتها جهودان و مساجد و مسجدها
مسلمانان که یذکر فیها یاد کرده میشود دران اسم الله [illegible]
در جمیع بقاع مذکوره اسم کثیرا نام خدای بسیار ولینصرن الله و هر آینه
که یاری دهد خدای من ینصره کسی را که یاری او یاری میدهد ان الله لقوی
بتحقیق خدا توانا است بر نصرت مومنان عزیز غالب است بر
کسی که بر همه چیز هر کرا خواهد غلبه بر خدای تعالی [illegible] وعده داد
مظلومان صحابه را بنصرت بدان و [illegible] کرد که اموال و دیار [illegible]
و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت ماذونان [illegible]
می فرماید الذین ایشان اند [illegible] [illegible]
ان مکناهم ایشان را فی الارض در زمین و دستگاه و اختیار باشد
اقاموا الصلوة بپای دارند نماز را بجهت تعظیم [illegible] و آتوا الزکوة و بدهند
زکوة را بجهت مساعدت [illegible] [illegible] وامروا بالمعروف و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

... شده که ... ابن دولتسرا هلاک ای ...
... ان تکلفتنا ... العقبه ...
الابد ... که او ... و اگر تکذیب کنند ترا
... تکذیب قوم مخصوص تو نیست ... کذبت
پس ... تکذیب کرده اند ... پیش از ایشان ...
گروه نوح ... و گروه عاد هود را ... و گروه ثمود
... و گروه ابراهیم مر او را و گروه لوط او را
و اهل مدین شعیب را ... و تکذیب کرده شد موسی قبطیان او را
تکذیب ... قوم او ... ایشان ... پس مهلت دادم
کافران را ... تا وقتی که اجال مقدره در آمد
پس بگرفتم ایشان را بعذاب طوفان و ریح صرصر و ...
و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق شدن ...
بود ... تهدید من ایشان را یعنی انکار کردم بر کار ایشان
و نعمت را بدل ساختم بمحنت و زندگی را بهلاک و عمارت را بخرابی
... پس چند دیه ... هلاک کردیم اهلها ...
... و حال آنکه اهل آن دیه ستمکار بود یعنی اهل آن مشرک و ظالم
بودند ... پس آن دیه ... افتاده است ... بر سقفها
خود یعنی اول سقف بناها ران بیفتاد پس دیوارها بر آن فرود
آمده ... و چند چاه دست باز داشته که اهل آن بی آب
هلاک شده آمد و کسی نیست که بعمارت آن پردازد ... و چند
... بلند که کاری کرده که اما از ساکنان خالی کردیم در اکثر تفاسیر
معتبره هست که این چاه در پایان کوهی بود بحضرموت و قصر مشید
قلعه آن کوه و در لباب آمده که بانی آن قصر شداد عاد ثانی بود که او را
... اصحاب آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح با چهار هزار
کس ... بر سر آن چاه آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت
نام نهاد ... جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را
... امیر ساختند و ... سحاریب ابن سوادة داوند

و[illegible] ها که [illegible] انشانیت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
نهادند و دین آبا را ترک گفتند و بجای [illegible]
به پیغمبری بایشان آمد و ترک کردند [illegible]
ایشان که [illegible] ایشان خالی مانده [illegible]
دشمنی [illegible]
بهشت [illegible] ایشان و [illegible]
[illegible] گرفتند [illegible]
رجال العنیت بدیشان [illegible] و موضعی [illegible] نشان کرد
و جها بکنند [illegible] در غایت صفا و لطافت و نهایت رقت
و لطافت [illegible] در مزه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] نغره باور [illegible]
گرفتند بعد مدتی متمادی شیطان بصورت عجوزه صالحه را آمد
زنان را دلالت کرد [illegible] استغنا
کنند و دیگر [illegible] بشکل [illegible] مردان را بر
[illegible] ازدواج [illegible] ایشان [illegible] این دو عمل قبیح
در میان ایشان پیدا آمد حق سبحانه حنظلة [illegible] صفوان را
به پیغمبری بدیشان فرستاد و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کردند
[illegible] و نعره و [illegible]
از [illegible] زمان مهلت [illegible]
[illegible] آمد [illegible] ایشان
[illegible] و [illegible]
هلاک شدگان [illegible]

یسیروا فی الارض در زمین یمن و شام تا آثار عذاب امم ماضیه
بچشم خود ببینند پس عبرت گیرند فتکون لهم پس شوند ایشانرا
دلها یعقلون بها که تعقل کنند بدان او آذان یا گوشها که حاصل
کردی باعتبار آنچه بدان بشنوند یسمعون بها که بدان گوشها که
بشنوند بدان اخبار امم ماضیه و وقایع ایشانرا فانها پس قصه
اینست که لا تعمی الابصار نابینا نمیشود دیدها یعنی در شان
ایشان خللی نیست چه چیزی ببینند لکن و لیکن نابینا میشود
از دیدن عبرت القلوب التی آن دلها که هست فی الصدور در سینها
یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از دیدن احوال گذشتگان
لاجرم بدان عبرت نمیگیرند بیت چشم دل بگشا ببین بی انتظار
مظهر آیات قدرت آشکار چشم سر یوسف خود چیزی ندید
چشم سر در مغز سر چیزی ندید ویستعجلونک و بشتاب میخواهند
از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و اضراب او یعنی تعجیل مینمایند
بالعذاب بنزول عذاب موعود و لن یخلف الله و خلاف نخواهد کرد خدا
وعده وعده خود را که در انزال عذاب است و ان یوما و بدرستی
که روزی از روزها عند ربک نزدیک آفریدگار تو کالف سنة مانند
هزار سال است مما تعدون از آنچه می شمرید یعنی نزدیک خدا یک روز و هزار
سال برابر است زیرا که حکم زمان بر وی جاری نیست پس وجود و عدم
و قلت و کثرت آن نزدیک او یکسان است هرگاه که خواهد عذاب بفرستد و در
استعجال ایشان عقوبت اثری مترتب نگردد تا در نزول وعده
... هرچند که بچند گاهی ... و چند از
دیهها یعنی اما ... بمحض رحمت رها ... مهلت دادم اهل آنرا
تأخیر عذاب و هی ظالمة و حال آنکه آن قریه یعنی مردم او ستمکار بودند
... که توبه کنند و بحق بازگردند ثم اخذتها پس فرو گرفتم
ایشانرا چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا و الی المصیر و بسوی
منست بازگشت در آخرت و آنجا نیز بجزا خواهند رسید قل یا ایها
الناس بگو ای مردمان انما انا لکم نذیر نیست که من مر شما را ... مبین

کشتند و ام [illegible] بعضها را انکار کنند و [illegible] چون ایشان [illegible]
اینجا [illegible] گردیدند [illegible] و [illegible]
و کردند طاعتها و نیکوییها همه را [illegible] سفر [illegible]
گناهان که گذشته در [illegible] و [illegible] حال [illegible]
و مثبت یا بهشت [illegible] و [illegible]
بندند و ابطال ایشانرا [illegible] ساختن در جای [illegible]
گیرندگان اند بر ایشان [illegible] که [illegible]
گیرند و عذاب لذات ایشان فوت شود [illegible]
ملاذ ما در ذکر جمیع اند در بعضی تفاسیر تمنا القی الشیطان در امنیت
پیغمبر علیه السلام بعد حین آورده اند که مرضی اهل تحقیق [illegible] و
علم الهدی در تفسیر و دیگر کتب معتبره چون معوذ فی العقد و [illegible]
للاحباب مدت النار جمال من لقد الی یوم الحساب آنرا بر این طریق
که مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون سوره والنجم نازل شد علیه
السلام در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در بیان آنجا که وقف میفرمود
تا مردم تلقی نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیه
افرایتم اللات و العزی و مناة الثالثة الاخری متوقف شد و
شیطان در میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک
الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان
بزرگان قوم یا مرغان بلند پرواز اند و امید شفاعت ایشان
میتوان داشت کفار باستماع این کلمات خوشدل شدند و پنداشتند
که حضرت رسالت خواند و بتان ایشانرا ستایش کرده و در
آخر سوره که حضرت با مومنان سجده کردند کفار اهل شرک
اتفاق نمودند جبرئیل فرود آمد صورت حال بحضرت عرضه داشت
و دل مبارک پیغمبر از آن [illegible] اندوهناک شد و حق تعالی جهت تسلیه
خاطر سید عالم این آیه فرستاد وما ارسلنا من قبلک [illegible] یعنی نفرستادیم پیش از
فرستادن تو هیچ رسولی [illegible] و فرق میان رسول
و نبی آنست که رسول صاحب کتاب است و نبی تابع او در ابلاغ شرع

چه قوم لوط که بشریعت ابراهیم دعوت میکرد و همچنین هر نبی و رسولی
چه هارون و عیسی یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی عام
... و نبی شامل هر دو را و دیگر جمعی که مقرر شرع سابق باشد پس نبی
عام تر است از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتاب
که منزل شده بودی که غیر رسول بوده است که کتابی بر وی ...
و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بر وی فرود آید و نبی آنکه آواز ...
بشنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر میفرماید هیچ رسول
و نبی نفرستادیم الا اذا تمنی مگر چون تلاوت کرد او
القی الشیطان فی امنیته در تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت
تلاوت بعضی آیات شیطان ... بعضی ... آواز حضرت
این کلمات برگرفتند و جمعی گمان بردند که تلاوت بحضرت
است ... باطل کند خدا یعنی ... آنچه القا کند و ماند شیطان
از کلمات کفر ثم یحکم الله پس ثابت کند خدای آیات ... استوار خود
را که بعضی ... والله علیم و خدا داناست باحوال مردمان حکیم کننده
نیکو بر ایشان بجمله و القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا
تا گرداند خدا ... آنچیز را که القا میکند شیطان
واسطه للذین فی قلوبهم مرض مر آنانرا که در دلهای ایشان ... بیماری
شکی و تردد است یعنی منافقان و مشرکان را القا شیطان در شک
حیرت افکندن ... و بسبب کسی که کار ... یعنی این دو گروه
وضع مظهر موضع مضمر است بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفر و اهل نفاق
لفی شقاق بعید هر آینه در خلاف دور و دراز و در ستیزه و عنادی
... ولیعلم الذین ... و دیگر القا برای آنست تا بدانند آنانکه
اوتوا العلم داده اند علم را یعنی اهل دانش بدانند
انه الحق ... است من ربک نازل از پروردگار تو و شیطان را
مجال تصرف در وی نیست فیؤمنوا به پس ایمان آرند ...
... پس نرم و خاشع شود برای قرآن قلوبهم دلهای ایشان و احکام آنرا
قبول کنند ... و بتحقیق خدای لهادی الذین آمنوا راه نماینده

والقاسیه قلوبهم و مر آنانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران مراد است که منافق‌اند

لفته الکوزم

ایمود

بست

[illegible] نبی رسید در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن نه
[illegible] انقطاع باشد دران آورده اند که بعضی از صحابه گفتند
[illegible] ما جمعی برادران دنی بجهاد میرویم و ایشان شهید
[illegible] میشوند و بطاعات الهی می یابند اگر ما بمیریم و شهید نشویم
[illegible] ما چون باشد این آیه فرود آمد که چون همه در پیش جهاد
[illegible] متفق اند همه را رزق حسن خواهیم داد [illegible] و بدستی که الله
[illegible] هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان که یعنی میدهد
[illegible] هر آینه درآرد ایشانرا بهشتی [illegible] در دنیا که پسندند
[illegible] بهشت را یکدیگر را با استقبال ایشان فرستند و بتعظیم تمام بهشت دارد
[illegible] چشم ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر
[illegible] و بدستی که خدا تعالی بیست با حوال ایشان و عادی ایشان
[illegible] بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نکند در بیان آورده که قومی
[illegible] از مشرکان در راه اخرام محرم خواستند و با مسلمانان قتال کنند و اهل
[illegible] اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نمودند گفتند صبر کنیم تا شهر محرم بگذرد
[illegible] کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور
[illegible] شدند و این آیه ازان خبر میدهد [illegible] است حکم الله که گفت شد
[illegible] در باب مومن و کافر [illegible] و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان
[illegible] مقاتله نمایند [illegible] چنانکه با او عقوبت کرده اند
[illegible] یعنی قتال کرده اند جزا را برای ازدواج عقوبت میکوید
[illegible] پس ستم کرده شود [illegible] برو یعنی معاودت کنند با و بعقوبت
[illegible] معاقبتی ثانی که مجازی و منتقم است [illegible] هر آینه نصرت دهد
[illegible] خدا او را [illegible] بتحقیق خدا [illegible] عفو کننده است [illegible] آمرزنده
[illegible] مر منتقم را تعریض است انکه عفو از انتقام بهتر است ولمن صبر وغفر
[illegible] ان ذلک لمن عزم الامور صاحب مجمع میفرماید که حکم این آیه کدر میان جراحات
[illegible] یعنی کسی را مجروح ساختند و او دربار جراح خود را مجروح کردانید
[illegible] دیگر باره باز او این جرح بر مجروح اول اعاده جرح بر مجروح کرد بدستی که خدا
[illegible] او را یاری میکند ذکر ان نصرت مظلوم را [illegible] بسیار است که خدا تعالی

است بدانکه چیزی که در خبری عالم میاید از جمله آنست که
شب را فی النهار و روز را فی اللیل میدرد
روشنی روز می نهد بوقت النهار و در می آرد روز را فی اللیل
او را زیادتی می سازد یا ضوء نهار را بکای ظلمت لیل می آرد ان الله و
بسبب آنست که خدای سمیع شنواست قول معاندین بصیر بینا است بحوال
مشتمل ذکر ان وصف که حق را بکمال قدرت کرده شده ان الله بکل شیء
که خدا بهر امری قادر است لایعجز عن شیء فی السموات و لا فی الارض
تعجز و بحکمت آنکه آنچه می پرستید و حقیر و بیمقدار میخواندید یعنی آنچه
بخوانند و معبود می پرستند کافران کس نه قبر حق تعالی اوست باطل
و معدوم در حد ذات خود در مقابل او نه که اوست موجود ذات
خود و دیگران اگرچه موجودند وجود ایشان بهدست بنفس خود
باطل شنده باطل است که موجود بنود چون دعاوی باطله و بدیعه
حضرت علیه السلام فرمود که اصدق بیت قالته العرب قول لبید
الا کل شیء ما خلا الله باطل و در مثنوی فرموده ابیات و نعم ما قال
زید احوال است ورنه اول آخر اول است کل شیء ما خلا الله باطل ان فضا
الله فیهم اطلاق ملک ملک اوست او بود مالک است غیر ذات کل شیء ها
وان الله و بسبب آنکه خدا هو العلی اوست برتر از همه اشیا
او نیست شریکی همتا الم تر ایا نبیی و لا نستی استفهام تقریر
یعنی دانستی ان الله انرا که خدای آنچه در آسمانها فرو فرستاد و ایا و ما
جانب آسمان ما یای مصدریه مخصوصه بسبب نزول من ایاد ما یلفظ
مضارع ایاد و بقرا تر مطر یکه مدنی سمادی یعنی بارانی است
زمین بسبب آن بعد مخصوصه سرسبز شده بگیاه بعد از مردگی و خشکی
ان الله بدانچه و خوابی لطیف لطف کننده است بایشان کار و بار
بیاه تا ایشان را ارزانی دارد خبیر داناست بحال ایشان
مراد است [illegible]

با صفا و ان ستایش کننده بصفات و افعال خود الم تر ان الله ایا ندانستی
یعنی دانستی که خدا سخر لکم رام کرد برای شما ما فی الارض انچه در زمین
است از حیوانات و غیران یعنی بهرچه منتفع شود ازان انسان والفلک
و مسخر گردانید مر شما را کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بامره
بفرمان او و یمسک السما و نگاه میدارد خدا آسمان را ان تقع تا نیفتد
علی الارض بر زمین الا باذنه مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق سبحانه
افتادن او خواهد بیفتد ان الله بالناس بتحقیق خدا بر مردمان لرؤف
رحیم مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشود
و انواع مضار از ایشان دفع فرمود و هو الذی احیاکم و اوست
انکس که زنده کرد شما را بوجود ان که نطفه بودید مرده ثم یمیتکم پس
میراند شما را چون اجل برسد ثم یحییکم پس زنده گرداند شما را در
قیامت ان الانسان لکفور بدرستی که ادمی [illegible] ناسپاس است که
وجود بخشنده نعم پرستش منعم فرو میگذارد لکل امة مر هر گروهی را
در اهل ملل جعلنا منسکا ساختیم دینی و شریعتی را هم ناسکوه
ایشان پذیرنده ان دین انکه فلا ینازعنک پس باید که نزاع
نکنند سایر ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین از انکه ظاهر است
و تصور نزاع دران نتوان کرد چنانکه در نور افتاب هیچ جای تامل نیست
وادع و بخوان مردمان را الی ربک بتوحید و عبادت افریدگار خود
انک بدرستی که تو لعلی هدی مستقیم بر راهی راستی بر راه راستی و ان جادلوک
و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال انکه حق ظاهر شده
و حجت لازم گشته فقل پس بگو الله اعلم خدا داناتر است
بما تعملون بانچه میکنید از عناد و جدال بر ان شما را جزا خواهد داد
و در زاد المسیر فرموده که این ایة بایة السیف منسوخ است الله
یحکم حکم کند بینکم میان مومنان از شما و کافران یوم القیمة روز
رستخیز فیما کنتم فیه در انچه بودید در وی تختلفون اختلاف میکنید
در امور دین [illegible] چنانکه [illegible] مرتبط بده رجات ثواب [illegible]
عقاب [illegible] الم تعلم آیا ندانستی یعنی دانستی ان الله [illegible]

الا في السماء مبين يعني هر چه در آسمانست از عجايب علويات والنجوم و در زمين
از غرايب سفليات همه چيز بر وي پوشيده نيست الا نكه يلك مسمى
كه همه آنچه در سما و ارض باشد نوشته شده في كتاب در لوح محفوظ
از نزديك او ... ان ذلك بديعي كه علم همه اشيا علي الله يسير يعني
آسانست چه تعلق علم او بهمه معلومات يكسانست و يعبدون و مي پرستند
كفار مكه من دون الله بجز خداي تعالى ما لم ينزل به سلطانا آنچه را كه نفرستاده خدا بحجت
بر پرستش آن و سلطانا حجتي و برهاني و ما ليس لهم به علم و عبادت ميكنند چيزي را
كه نيست مر ايشانرا بر او علمي يا بخبر دانشي يعني اين تهمتي است كه از تنبيه و پرستش
ايشان ملكه از محض جهل و تقليد مي پرستند و ما للظالمين و نيست مر ستمكاران
را من نصير يار كه دفع عذاب كند از ايشان ... و چون خوانده
شود بر كافران آياتنا آيتهاي ما يعني قرآن بينات در حالتيكه آن
آيتها روشن شده و هويدا است تعرف شناخته شود اختلاف و اختلال
شناسي ... در رويهاي آنانكه كافر شدند المنكر انكار و
ناشناخت را يعني چون قرآن بر كافران خواني اثر كراهت و نفرت
در روي ايشان به بيني از فرط عناد و لجاج كه با حق دارند يكادون
نزديك باشند كه بگيرند از غايت خشم يسطون با كسانيكه ميخوانند
... ميخوانند بر ايشان آيتنا آيتهاي مارا قل بگو يا محمد ايشانرا
خبر كنم ... بدتر از آنكه ميخواهيد با ياران قرآن النار
دوزخ است كه سخت تر و مكروه تر از خشم و سطوت شما
... وعده داده است با آن آتش خدا ... آنانيكه كافر شدند
وعده بر آن وجه است كه ايشان را در وي جاي دهد و بئس المصير
و بد موضع بازگشتنيست آتش يا ايها الناس اي مردمان ضرب مثل زده
شده است مثلي براي عبادت كفار مر اصنام را و بيان كرده شده
در سوره عنكبوت برين وجه كه مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء
كمثل العنكبوت اتخذت بيتا ... فاستمعوا له پس بشنويد اين مثل را گوش
بوش و در آن تامل كنيد ... ان الذين تدعون آنانكه ميخوانند ايشانرا
و آن پرستيد و شما ... خواهيد ... دعا ... وحق ...

یعنی همه بت گری پرستند من دون الله لن یخلقوا ذبابا و بعد نرا
مگسی را با وجود صغر جثه و لو اجتمعوا و اگر اجتماع کنند و اتفاق نمایند
بر ایجاد آفریدن او و ان یسلبهم الذباب و اگر برباید مگس از ایشان شیئا
چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند لا یستنقذوه نمی توانند رهانید
یعنی باز نمی توانند ستدن آن چیز را منه از مگس پس ایشان آن بود که
بتان را بعسل و خلوق می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند
مگسان بدرون در آمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر
طیب و عسل بر آن بتان نبود شادی می نمودند که الهها آنها را خورده اند
حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که در آفریدن مگس فرو مانده
بدفع ایشان از خود ضعف الطالب سست شد جوینده یعنی بت که نتواند
ستدن از مگس و المطلوب و سست شده مطلوب یعنی مگس
که خواهند ازو استرداد کنند یا سست و عاجزند پرستنده و پرستیده
یعنی مشرک و صنم عاجزان که عاجزان را بنده اند چون فی کاری
ز هم شرمنده اند عجز و امکان لازم یکدیگرند پس همه خلقان ز هم
عاجزترند قوت از حقست قوت حق اوست ان الله هو ... ان
خلق پوست آورده اند که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود
گفتند خدای تعالی عالم را به شش روز آفرید مانده شده شنبه روز بنشست
برای استراحت بر پشت باز گرد حق سبحانه آیت فرستاد که
ما قدروا نشناختند یهود خدا را حق قدره سزا شناختن او و با تعظیم ننمودند
او را حق تعظیم که رنج و تعب بدو نسبت دادند و قول آنست که این در
شأن مشرکان نازل شده که ایشان خدا را چنانکه باید نشناختند که بدو
شرک آوردند و جمادات را اله نام نهادند محققان بر آنند که چنانکه
اهل شرک بحق المعرفة او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقة بمعرفت او
راه نبردند زیرا که دو ... ولا یحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه
کبریای نمی گذارند و لغت ... هویة خود هیچ بدو رهنما نزا راه نیست
شیخ ابو بکر واسطی فرموده لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او
جز او نداند و ستر معرفت او جز او کی ببرد میان او و ما سوی او

سبح نوع تشبیق نیست تا در طریق معرفت شروع نماند کرد و سرفت
بی مناسبت از قبیل محالات است بالطبع و رب العالمین نوع مناسبت
خاک با حضرت پاک ان الله بدستی که خدا قوی برانیه توانا است
شیاء عزیز عالیست بر هر چیز ما الله بصطفی خلایق میگزیند من الملائکه
از فرشتگان رسل آفرستادگان گرد اسطه باشند میان وی و بشر
وی برسانیدن وحی و الیاس وی گزیدند از میان بشر آن مانی را
دعوت کنند بوی ان الله سمیع بتحقیق که خدا شنواست مقالهٔ بشر را
وقت تبلیغ بصیر بینا بحال امة او در رد و قبول دعوت پیغام
ما بین ایدیهم انچه درست از دنیا است یعنی علمها که کرده اند و ما خلفهم
و انچه از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد و الی الله و بسوی خدا
ترجع الامور باز گردانیده می شود کارها انها الذین امنوا ای کسانیکه
گرویده اید ارکعوا و اسجدوا رکوع و سجود کنید در نماز دراول اسلام در نماز
همین قعود و قیام بود بدین ایه رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی
ایه انست که نماز گذارید بغیر کردار صلوة بر رکوع و سجود که در رکن اعظم
است ازان و لهذا امام اعظم و امام مالک در ین آیه سجده نمیکنند و شافعی
و سجود بامر ایمانی میکنند باانکه مراد نماز است و امام شافعی و امام احمد سجده
میکنند و میگویند ظاهر امر بسجود است و در حدیثی نیز آمده که فضلت
سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقرأهما این سجده مختلف
فیه است و بمذهب امام شافعی سجدهٔ هفتم باشد از سجدات قرآن
و حضرت شیخ این را سجدة الفلاح گفته و گفته خبر را که بعد ازین مذکور
میگردد حمل میکنند بسنت بسجود بعد و او پیرستید پروردگار خود را
و بکنید نیکوئی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع
لعلکم تفلحون تا شاید که شما رستگار شوید یا بمقصود و مطلوب برسید
و جاهدوا و جهاد کنید فی الله در راه خدا و (؟) خدا حق جهاد جهاد
سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص در جهاد و است
باد شمنان ظاهر جون اهل شرک و نفی و دیگر اعادی باطن چون نفس
چنانچه حضرت رسالت صلعم بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود رجعنا من

الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی ای شما کشتیم ما خصم درون ماند
از دو خصمی بتر در اندرون کشتن این کار عقل و دانش نیست
شیر باطن سخرهٔ خرگوش نفس است و از اینست که امام قشیری در رسالهٔ
خود میفرماید که یک جنگ کردن از مجاهده نفس بر نمی آید
زیرا که او را دو لشکر بود و بر او اعتماد نتوان کرد و اعدی عدوک
نفسک اشارت بدینست مراجعتکم من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
خدای تعالی شما را برای نصرت دین خود و ما جاهدوا فی الله حق جهاده
برگزید علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین درین سخن تسلی یعنی بر شما تنگ و انگرفت
در احکام دین و تکلیف مالا یطاق نکرد و بوقت ضرورت رخصتها
داد چون قصر و جمع و افطار در مرض و سفر پس لازم نیست
کسی را که دین بر او تنگ گیرد پدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب
از ذریه ابراهیم بودند تغلیب کرد و الا نسبت ابراهیم است یا اسماعیل او
پدر بعضی است و آنحضرت پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد
خدای تعالی بر من نهاد شما را مسلمانان من قبل در قرآن
در کتب منزله و در قرآن نیز با ابراهیم تسمیه کرد شما را مسلمان
خواند در زمان خود و در زمان نیز شما را با سلام یاد فرمود
چنانچه در قرآن مذکور است و من ذریتنا امة مسلمة لک پس
ملازم دین او باشید تا باشد بعثت یعنی محمد عم رسول بعثت
شهید علیکم گواه برای شما بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل
و نیز خواهند و تا باشید گواهان علی الناس بر مردمان برسانید دین
اسلام دعوت حق را بدیشان و اقیموا الصلوة پس بگذارید نماز
را بجمعت تعظیم امر خدا و اتوا الزکوة و بدهید زکوة را ابدای شفقت
بر خلق خدا اعتصموا بالله و چنگ در زنید بفضل خدا یعنی در جمیع
امور خود اعتماد بدو کنید و یاری از و طلبید یا بکتاب و سنت
متمسک شوید و گفته که اعتصام بحبل الله امر عزائم است و باقی
خواص را اعتصام بحبل الله توفیقست بر سر خدا و امر و نواهی و اعتصام
بالله خلوست از ماسوی حضرت الهی هو مولیکم او ست یار و سگان

و سوگیکار در ماندگان فتح المولی بس لیکو راست لوده لهم النصیر و فکر
مدد کاری بیاری غیبها بهوش مدد کاری کنا بان یفتد نظر
از و جوی که از یاری در ماند ده مدد کاری از و طلب که از مدد کاری
عاجز نشود بیت از یاری خلق بلد ای مرد خدا یاری
طلب آنجا نکه از دوی وفا کار تو تواند کرد نه از مردم دنیا
تو تواند کرد بکید حد جا سورة الموتون بسم الله الرحمن الرحیم
قد افلح المومنون بدرستیکه رستگار و مقصود خود رسیدند
مومنان الذین انانکه انیان در صلوتهم در نماز خود خاشعون
ترسکارانند چشم بر سجده گاه نهاده و پیش نگاه منجا
حاضر شده اورده اند که حضرت مصطفی وقت ادای نماز بجانب
اسمان نظر میفرمود چون این آیت نازل شد نظر بموضع سجود کرد
در اضطراب فرمود که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مکریه نظر
که در خانه مکرم باید نگریست و گفته خشوع انست که سکی ننماید
که بر راست و چپ او کیست و اصلی فرمود که خشوع از نماز
لیه فی الله بی ملاحظه اغراض و اعواض و در بحر الحقایق مذکور ست
که خشوع ظاهر آنست که سر بیش افکنده و دیده از التفات چپ
و راست منع کند و دست راست بر دست چپ نهد و قرار او
از روی حضور و در باطن انکه خواطر و هواجس را منع کند و به سر
مراقب حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله انانیت
ظهور انوار جلال و جمال بکداز د و محققی فرموده است که در نماز اول
از خود و بیزار باید شد پس طالب وصول بحضرت باید گشت
بیزار ست از تو تا تو نئی اول از خود خویش را بیزار کن کز تو نمانده باقی
مانده است فرقه شیع باز ندکی خوشتر بهر دو عالم کبر و ذره
سندس چون عطار کن عالم نهی و انکس انکه انسان
بلطاف کردار نهایت موصوف از مراقبت کننده است
بهره و ای هدایت مشروط و واجب از خدا بکدار کهبوست و ابو بند
دران حق بنده حبیب و واجب از خدا بنود لعنت و حقیقتا است

مصلی ۵

و لغو چیز را کوشند از اقوال و افعال و بهر کار بیایند الذین هم و آنانکه
ایشان للزکوة مرد کوة واجب از اموال خود ادا کنند کاشند کاکنه
زکوة فطر را یا صدقات تطوع را و الذین هم و آنانکه ایشان مر
فروج خود را از حرام حافظان نگاه دارندگان اند فروج را و
مگر از زنان خود یا ملک یمین آنانکه مالک شده است ایشان را پس
ایشان یعنی کسیرکان که ملک یمین اند پس مذمت نیست کرنگاه داشتن
فروج خود از ایشان طلاق کرده شده نیستند بر آنها یعنی ایشان شرط
آنکه در حیض و نفاس نروزه و احرام باشند و در غیر آنها
هیچ روی نباشد پس هر که جوید برای مباشرت
غیر زنان و کنیزکان خود و پس انکروه جویندگان
ایشان در گذرندگان اند از حدان حرام با کامل در گناهی
و آنگاه استمنا بید کنند هم از این کروه است و الذین هم و آنانکه ایشان
مر امانتهار خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند
از امانات و ودایع خلق یا آنچه امانت حفست چون نماز و روزه
و غسل جنابت و عهد و مر عهد را که با حق و خلق بندند
رعایت کنندگانند یعنی بنگاه داشت آن قیام می نمایند و
آنانکه ایشان بر نماز های خویش محافظت
میکنند یعنی بران مداومت نموده و بشرایط و آداب آن در
اوقات ادا میفرمایند ذکر صلوة در مبتدا و منتهای این اوصاف
که موجب فلاح مومنان است اشارتست بتعظیم شان نماز
پس انکروه مومنان که جامع این صفتند هم اولئک ایشانند
وارثان یعنی سزاوار انکه اسم وارثت بر ایشان اطلاق توان کرد
الذین آنانکه ارث روی استحقاقا فرض الوارث میراث برند فردوس را که
بلند ترین درجات بهشت است و کوید منازل نعمارا از بهشت
میراث کیرند چه هر کافر مومنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلیست
منازل مومنان از دوزخ افزایند و در نار المیراث اورده که بهشت بنظر
نعمارا دارند و معاینه عذاب آنانرا تا اکر ایمان آورند بدیشان

اضافه کفار
و منزلهای ایشان
از بهشت بر ضارا

نمایند تا صورت انسان زیادت گردیدت نظر [illegible]
جان همان ماند کما قربانیست الدوره [illegible] کان [illegible]
بات [illegible] الیشان وارثان فردوس اند فیها [illegible]
جاوید مانند کان انه لقد خلقنا الانسان یعنی که ما آفریدیم [illegible]
من سلالة از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده من طین
کل یعنی آفریدیم آدمیان را از منی که از خلاصه غذا و [illegible]
کل را دم است علی الخاتم ثم جعلناه نطفة پس گردانیدیم [illegible]
آفریدیم از نطفه و بر نقشی تا بی ساختیم [illegible] بیرون آمده
جای گرفت [illegible] در قرارگاهی استوار یعنی رحم و جمله [illegible]
او را سعید نگاه داشتیم ثم خلقنا النطفة پس گردانیدیم نطفه سپید را
علقه پاره خون سرخ بسته جمله و تدبیر فخلقنا العلقة مضغة پس
ساختیم آن خون را مضغه ای [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] استخوان جمله و تدبیر فخلقنا المضغة پس ساختیم آن گوشت
را عظاما استخوان با تنه محکم کردانیدیم [illegible]
فکسونا العظام پس پوشانیدیم استخوان را [illegible] گوشتی
[illegible] گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب [illegible]
ثم انشأناه [illegible] پس آفریدیم او را [illegible] آفریدن دیگر در بطن ام
یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از [illegible]
او را دندان و موی دادیم و راه پستان بوی کشادیم [illegible]
[illegible] رسانیده [illegible] ترتیب [illegible]
قدم در [illegible] نهاد قلم تکلیف بروی جاری کردیم [illegible]
[illegible] فتبارک الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

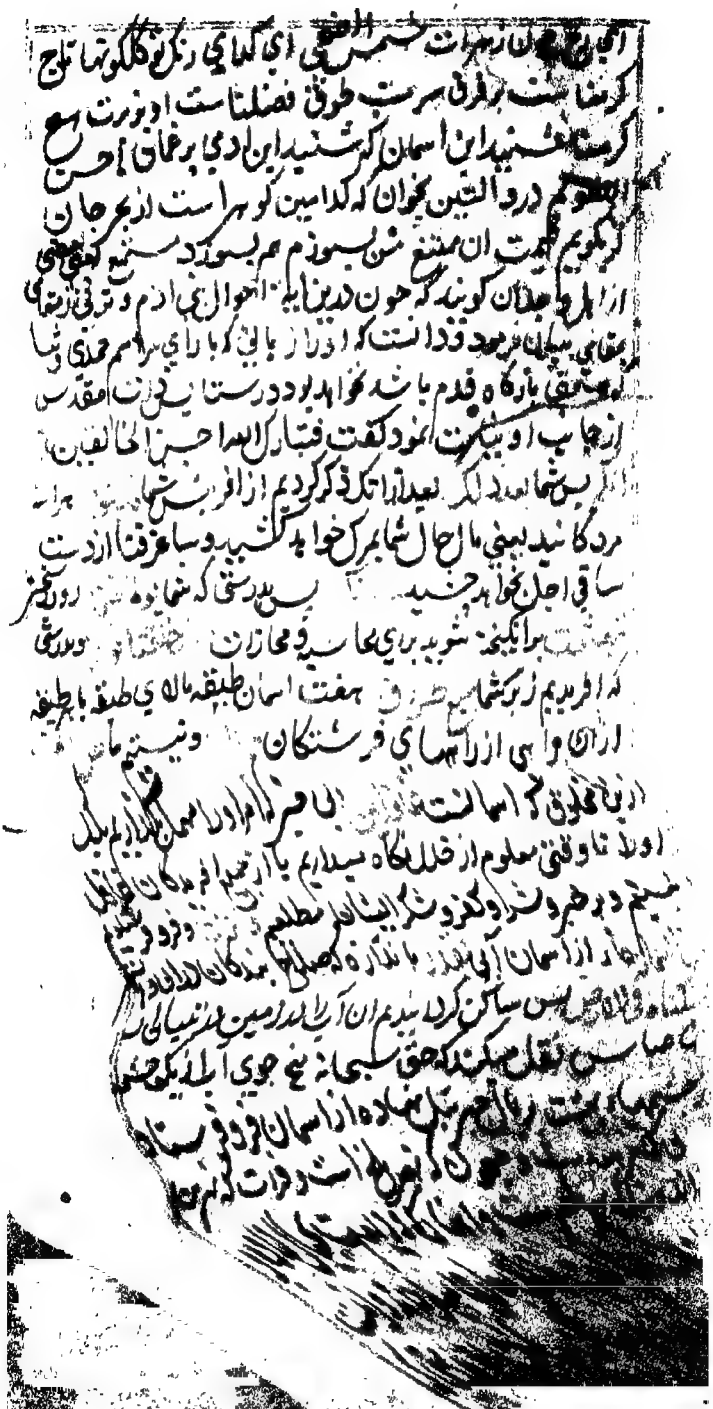

جبرئیل بر زمین آید و قران و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت [illegible]
و انها را چنانکه با سمان برد و بعد ازان بروی زمین [illegible]
نماند فانسار ما پس میفرستیم لکم یعنی برای شما پس این [illegible]
موسی بن عمران و اخوان و آل ایشان تحصیل این دو درخت [illegible]
اختصاص اهل مدینه بجرما و اهل طائف با نکورست و نخل و عنب [illegible]
از همه دیار بهتر میباشد لکم فیها شما را درین بوستانها [illegible]
بسیارست غیر ثمر و عنب و منافع دیگر و ازان بوستانها [illegible]
میخورید ما لا بد معیشت ازان حاصل میکنید [illegible]
شما درختی که بیرون میآید [illegible] کوه سینا که قبل موسی است میان
مصر و ایلیا و گویند اول درختی که بعد از طوفان بر ست این درخت بود
یعنی زیتون [illegible] میروید با روغن [illegible] و صبغ و ما نخورشی
مر خورندگان را یعنی درخت زیتون بجزی که جامع است میوه
و صبغیه را هم بدان روغن جراغ توان افروخت و هم ازان ما نخورش
توان ساخت [illegible] و بدرستی که مر شما را ست فی الانعام [illegible]
یعنی ابل و بقر و غنم عبرة جیزی که بدان اعتبار گیرند و بر قدرت الهی استدلال
نمایند ای اشاء یکم [illegible] از انچه در شکم ایشانست یعنی شیر
خالص و لکم فیها منافع شما را ست در انعام منافع [illegible] و ما دیگر
که بعضی را سوار می شوید و بر حمی را ما ربیگیرید و از بعضی شیر
می ستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید و منها تاکلون
و از ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول می نمایید یا از ایشان
و بسبب ایشان روزی می خورید علیها و بر انها یعنی بر شتران و ایشان
درخکی و علی الفلک و بر کشتیها در دریا تحملون بر داشته میشوید یعنی
و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی می برند [illegible]
فرستادیم [illegible] نوح را بسوی قومش [illegible]
ازروی [illegible] با قوم [illegible] ای قوم من [illegible]
من ایرا نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد بجز خدا [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] فقال الملأ
الذين كفروا [illegible] گفتند [illegible] که ایمان نگرویدند
[illegible] مردی [illegible] خلق را [illegible] اکابر قوم
[illegible] بعثت نوح [illegible] ایشان را تعبیر نموده گفتند
[illegible] [illegible] مانند شما
[illegible] تفضل [illegible] افزونی جوید
[illegible] کند و [illegible] و متبوع خود سازد ولو شاء الله لانزل
ملائکة [illegible] رسول بنی آدم [illegible] فرو فرستاده
[illegible] از رسل [illegible] ما سمعنا بهذا نشنوده ایم این
[illegible] رسول [illegible] في آبائنا الاولين در میان پدران
ما گذشته بوده اند و این سخن را از فرط عناد میگفتند با میان ادریس
و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد
آدم پیغمبری بوده ان هو نیست نوح الا رجل مگر مردی که در وی دیوانگی
هست [illegible] [illegible] رسالت ندارد
پس [illegible] بروی و چشم [illegible] دارید
[illegible] تا هنگامی [illegible]
[illegible] یا از جنون [illegible] آید
[illegible] این سخنان [illegible] کار خود گیر گفت نوح
[illegible] از ایمان ایشان بطریق مناجات [illegible] بعد
ای پروردگار من یاری ده مرا [illegible]
[illegible] بسبب آنچه مرا تکذیب کردند [illegible]
[illegible] باعیننا بنگاه داشت ما [illegible]
[illegible] با مرما و [illegible] که چگونه سازی [illegible]
[illegible] پس [illegible] فرمان ما [illegible] بر کشتی [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] یعنی [illegible] وقت [illegible]
[illegible] آب [illegible] آرند [illegible]
[illegible] از [illegible] که [illegible] اثنین [illegible]
[illegible] در کشتی [illegible]
[illegible] [illegible] الا [illegible]

نکنده

63

[illegible] نوشته [illegible] محفوظ [illegible]

[illegible] ابو [illegible]

[illegible] در [illegible] ندیم [illegible]

دریستی که ایشان غرقه شدگانند [illegible]

علوم عذابت برآمد [illegible] کشتی [illegible]

و راست [illegible] تعالی [illegible] ستایش [illegible]

الذی نجانا [illegible] داد [illegible]

شدگان و قال [illegible] در وقت [illegible]

من فرود آر مرا [illegible] بمنزلی با برکت [illegible]

مرمنا نت و حقیقی منزل بعضی [illegible] را [illegible]

یعنی فرود آوردن را فرود آمدن [illegible]

در منازل مبارک قولی آنست که امر دین کها در وقت [illegible] از

بود و اشهر آنست که بوقت دخول و خروج این دعا [illegible]

از ابن عطا نقل [illegible] که منزل مبارک آن منزل است که در وی [illegible]

نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و از [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] منازل باشد هرکجا بر تو انوار [illegible] برکت آن منزل [illegible]

[illegible] در منزل که روزی بار [illegible] رسیده باشد [illegible]

در [illegible] که در قصه نوح و آنچه با قوم وی کرده شده [illegible]

هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت [illegible] و بدرستیکه بودیم [illegible]

مر آن قوم را و ابتلا دهنده [illegible] کشته [illegible]

بدین آیات تا حال [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] نوح [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] در میان ایشان [illegible]

[illegible] قوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ند رسولی ازیشان که [illegible] که ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... ایمان [illegible]
[illegible] ... ایشان [illegible] ... در زندگانی دنیا [illegible] اموال
[illegible] گفتند ... [illegible] ... ما هذا [illegible]
[illegible] ... ما هذا الا بشر نیست این رسول الا بشری چون شما [illegible]
[illegible] مثلکم ... مثل شما در صفات و احوال بشریه یأکل میخورد مما
تأکلون منه [illegible] از آنچه شما میخورید ... ویشرب [illegible] الا شمای
[illegible] ... ما تشربون ... اگر ... بودی با پیغمبری ... صفت
صفات ملایکه بودی ... [illegible] ... فرمان برید
[illegible] ... اذا ... اگر مثل شما ... [illegible] که شما
[illegible] ... زندگانی که خود را ... [illegible] ... میبارید
[illegible] ... شما را این [illegible] ... انکم شما چون
[illegible] ... و باشید ... [illegible] و استخوانی چند مجرد
از گوشت و پوست و رگ و ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... زندگان [illegible] دور است و دور است [illegible]
[illegible] ... جزا یعنی هرگز نباشد [illegible] نیست
[illegible] ... الا حیاتنا الدنیا ... مگر زندگی ... [illegible] ... میمیریم ... و زنده میشویم
[illegible] ... [illegible] ... و نیستیم ما ... [illegible] برانگیختگان و زنده
شدگان [illegible] ... نیست هود یا صالح الا مردی که ... [illegible]
علی الله کذبا بر خدا دروغی و میگوید مرا فرستاده ... [illegible]
[illegible] زنده خواهند کرد ... [illegible] و نیستیم ما مر این مرد را ... گرویدگان
[illegible] ... گفت ... [illegible] ... این قوم [illegible]
[illegible] ... ای خدا ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... گفت خدا ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... کردند ... و ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... ایشان ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کرده شدیم ایشان را [illegible]
[illegible] الظالمین [illegible]
بس دوری باد از رحمت خدا القوم الظالمین [illegible]
بس پدید آوردیم من بعدهم بس از ایشان قرونا آخرین [illegible]
بیافریدیم اهل قرنهای دیگر چون قوم لوط و شعیب ما تسبق [illegible]
من امة هیچ گروهی اجلها بر وقتی که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم
وما یستأخرون و نه باز پس مانند از [illegible] ثم ارسلنا
خود را تترا پی در پی یعنی یکی در عقب دیگری کلما جاء امة رسولها
رسول ایشان پیغمبران گروه که بود تکذیب کردند او را و آنچه گفت [illegible]
و بعثت [illegible] دروغ پنداشتند و بعقب [illegible]
از دولت تصدیق محروم ماندند فاتبعنا [illegible]
بعضهم بعضا در اهلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و جعلناهم
احادیث [illegible] و ساختیم ایشان را [illegible]
سخنان یعنی عبرت خلق کردیم [illegible] عذاب ایشان را یاد کنند
بدان مثل زنند [illegible] از ایشان خبر و حکایت باقی نماند
افسانه وار میگویند اگر سخن نیکو از ایشان نماندی [illegible]
گفته است شعر تفنی و تبقی عنک صورته فاجهد بان تحسن [illegible]
و در ترجمه آن فرموده اند بیت بس زین که این جون فسانه [illegible]
[illegible] که سخن نیکو بماند فبعدا [illegible] پس دوری باد
لقوم لا یؤمنون مر گروهی را که نمیگروند [illegible]
[illegible] ثم ارسلنا موسی و اخاه [illegible]
[illegible]

لشکر ۵م

ک ما

میفرمود یکی از مطعومات نخورید از طعامها پاکیزه و حلال تا عملهای شما
و نیک شایسته کار را رسید و در قوت القلوب آورده که اکل طیب عمل
صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجه آنست حضرت شیخ [illegible]
فرموده که لقمه تخم است و عمل هرچند تخم پاکتر بیشتر [illegible]
آورده که غذایی که بشرع از احلال [illegible] است حکم [illegible]
شرع لمیزان وحدانیت در و سرایت کرد پس [illegible] ول [illegible]
از عدالت که الحکم شرع یان غذا اصل همت در [illegible] اصحاب
ایشان وهیت [illegible] عبادت نرم و صفا و شوند [illegible]
و قلوبهم الی ذکر الله اشارت بهیئت و هر چه شرع از [illegible] گردد
یا وجه [illegible] از شبه و پوشیده است حکم [illegible] و [illegible]
غذا اگر همه [illegible] باشد همراه بود و حکم [illegible] از غذا [illegible]
با عصیا سرایه کند و اما طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی
و مباشرات اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که
ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب [illegible] نوازی بود بیت
[illegible] و دل از زمزم و کوثر شوی [illegible] چشمه تقوی [illegible]
[illegible] نباشد حلال [illegible] مرد مگر [illegible] قطره [illegible]
صاف نیست گو همه دریای تو شفاف نیست و گفته اند با همه الرسل
یا جمیع انبیا در یک دفعه میان ایشان در زمنه مختلف بوده اند
[illegible] هر یک را آیات [illegible] زبانی خود [illegible] خطاب بوده اند پس
در نخست این خطاب [illegible] شناسد و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت
عم و او را با نام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه است و ذات متعالی او
جامع فضائل و کمالات همه بوده و قد جمع الرحمن فیک المعالی
[illegible] تو تنها داری [illegible] فرمود که خطاب با حضرت پیغمبر کرامت
عالی همت خود [illegible] عمل صالح کنید [illegible] بستی که [illegible]
[illegible] شما میکنید علیم [illegible] این همه [illegible] بدرستی که این ملت
شما [illegible] واحد [illegible] اصول شرایع [illegible]
[illegible] جامع [illegible] بیان و توحید [illegible]

[illegible] پس [illegible] كل حزب
[illegible] بعضي [illegible] ساختند
[illegible] كليسيا [illegible] كرده
[illegible] هر گروهي از ايشان بما لديهم
بدانچه يافته اند از دين فرحون شادمانند و نازانند و اعتقاد كرده
كه حق است فذرهم پس بگذار اي محمد كافران مكه را في غمرتهم در گرداب
جهالت و ضلالت ايشان حتى حين تا هنگامي كه كشته شوند ايحسبون
مي پندارند مشركان كه انما نمدهم آنچه عطا ميدهيم ايشان را
به من مال و بنين از مال و پسران نسارع لهم مي شتابيم
براي ايشان في الخيرات در نيكويها يعني گمان مي برند كه امداد ايشان
با مال و فرزندان شتافتن ماست براي ايشان در نيكوئي و اعلام
استحقاق ايشان است كه باز دهيم با ايشان نيكوئي بل نه چنين
است كه ايشان مي پندارند بل لا يشعرون نمي دانند كه اين امداد استدراج
ايشان است ان الذين هم بدرستي كه آنانكه ايشان من خشية از عذاب
آفريدگار خود مشفقون ترسانند عذاب را خشيه گفت چه [illegible]
[illegible] والذين هم بآيات ربهم به آيتهاي پروردگار خود كه قرآن
است يا دلائل قدرت يؤمنون مي گروند والذين هم و آنانكه ايشان
بپروردگار خود لا يشركون شرك نمي آرند نه شرك جلي و نه شرك خفي والذين
و آنانكه ميدهند ما آتوا آنچه ميدهند از صدقات و زكوة و توسل مي
نمايند بحضرت حق با انواع خيرات و مبرات وقلوبهم وجلة و دلهاي
ايشان ترسانست كه مبادا خيرات ايشان مردود گردد و مي دانند
انكه ايشان الى ربهم راجعون بسوي پروردگار خود بازگردانيدگانند اولئك
آن گروه كه بدين صفتها موصوفند يسارعون مي شتابند في الخيرات در
طاعتها يا در نيل خيرات دنيوي كه بر اعمال صالحه متفرع است كما قال الله
تعالى فآتيهم الله ثواب الدنيا وهم لها و ايشان بسوي خيرات
سابقون پيشي گيرندگانند يا سابقند بر همه مردمان بنور طاعت
يا بجهت ثواب يا بدخول بهشت ولا نكلف نفسا و تكليف نمي كنيم هيچ تن

را الا وسعها ولدینا کتاب ینطق بالحق [illegible]
که ثابت است در لوح محفوظ [illegible] یا [illegible]
مخالف واقع در او نوشته نیست یا [illegible]
که وا بی دهد بر کردار [illegible] وهم و ایشان لا یظلمون [illegible]
دیده نخواهند یا فزونی عقاب یا نقصان ثواب بل قلوبهم
فی غمرة در غفلت و حیرت من هذا ازین سخن [illegible]
یا از کتاب حفظ یا از قرآن ولهم اعمال و مر ایشان راست عملها [illegible]
و خطاها من دون ذلک بجز این خطا عظیم [illegible]
است که غیر از شرک گناهان دیگر است هم لها عاملون ایشان مر آنرا [illegible]
کنندگانند بحسب حکم قضا و لازال تقدیر و ایشان درین غفلت و
معصیت باشند حتی اذا اخذنا تا وقتی که بگیریم مترفیهم متنعمان ایشانرا بالعذاب
بعذاب جوع یا قتل اذا هم یجأرون آنگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه
کنند و ما گوییم لا تجأروا الیوم فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مکنید انکم
منا بدرستی که شما از جهت [illegible] یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب
ما ممنوع نخواهید گشت قد کانت آیاتی بدرستی که بود آیتهای من یعنی
قرآن که هر وقت تتلی علیکم خوانده میشود بر شما فکنتم پس بودید
که از شنیدن آن علی اعقابکم بر پاشنهای خود تنکصون باز میگردید یعنی
بقهقری رجوع میکنید و کلام من نمی شنوید مستکبرین به در حالتی که [illegible]
دارید [illegible] و تعظیم می نمایید بحرم مکه و می گویید اهل حرمیم [illegible]
بتکذیب قرآن سامرا حدیث کنندگان در شب تهجرون هذیان میگویید
یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا [illegible] را که در حوالی کعبه [illegible] و
[illegible] و طواف میکنند افلم یدبروا القول آیا تفکر نمیکنند در قرآن
[illegible] از لفظ و صنع [illegible] باشد که کلام حق است ام جاءهم یا آمد بدیشان
از کتاب و رسول ما لم یأت آباءهم الاولین [illegible]
تا عذر گویند که ما از [illegible] و کتاب [illegible] نوح و ابراهیم
پدران ایشان [illegible] ایشان [illegible]
عذر بیارند [illegible]
رسولهم [illegible] راستی و [illegible]

[illegible]

[illegible] کران [illegible] مشهد [illegible]

[illegible] این حقیقت

[illegible] میگویند چه [illegible] بود [illegible] دارن

[illegible] چنین است [illegible] میگویند

[illegible] درست [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] و بنیه [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] فقد [illegible] بعضی

[illegible] کرامت حق [illegible] ازآن روی

[illegible] آرزو [illegible] کافران را [illegible] بود اگر [illegible]

[illegible] بود [illegible] [illegible]

[illegible] آسمان و زمین [illegible] و [illegible] آسمان و زمین

[illegible] و جن و [illegible] دیگر [illegible] لوکان فیهما

[illegible] تا [illegible] و گفته اند مراد از حق دین اسلام است

[illegible] روی کافران کردی یعنی [illegible] منقلب شدی

حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهل آن تباه

[illegible] بدین [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] ایشان در [illegible]

[illegible] از [illegible] بود یا از [illegible] سبب بندگی این

[illegible] کانت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] رسالت [illegible]

[illegible] رسالت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام

[illegible]

[illegible]

گردند [illegible] کاه بی‌بها [illegible]
گشتند و بعد [illegible] از دیگران و آنگاه [illegible]
قحط [illegible] بیابانها [illegible] فلک گرد [illegible] سبب [illegible]
و سرکشی خود بعضی سرگشته [illegible]
اکثر ایشان [illegible] دفع کنیم همان [illegible]
[illegible] خواهند [illegible] کار [illegible] دست [illegible]
خود [illegible] آورده اند که [illegible] قحط بها [illegible]
خوردن مرده و مردار [illegible]
پیغمبر گفت [illegible]
بود زمانه [illegible] پدران [illegible] و فرزندان [illegible]
پس حق سبحانه آیه فرستاد که ولقد اخذناهم [illegible]
[illegible] بالعذاب [illegible]
[illegible]
سرکشی و نافرمانی [illegible]
ایشان [illegible] عذاب [illegible]
[illegible]
عذاب [illegible] و فرزندان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زنده می گردانند بیند و می میرانند و [illegible] قعر او راست
افلا تعقلون بهیچ روی را رد یا داشتن صحاصل لعا قیتبان مرید کرد
افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید که قدرت همه کاینات را از عدم بوجود
آورده و بعث نیز ازانجمله است جمیع یا بعد از مردن زنده
خواهیم شد بعث پس را انکار میکنند کفار که تعقل نکردند
بل قالوا بلکه گفتند بی تدبیر و تفکر [illegible] ما قال الاولون مانند گفته بودند
پیشینیان از کفار قالوا گفتند [illegible] آیا چون بمیریم [illegible]
باشیم خاک و بعضی را استخوان خالی کهنه [illegible] آیا ما را [illegible] شدگان
شمایم استفهام بسبیل انکار است و تکرار از برای تاکید ان یعنی
چون خاک گردیم حشر و بعث جلوه نهاد [illegible] [illegible]
وعده داده شدیم ما [illegible] و پدران ما هم این سخن را [illegible] پیش از
آمدن محمد یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و بعث تعلیق کردند و این
وعده راست نشد [illegible] نیستند [illegible] الا افسانه
پیشینیان که در صحایف نوشته اند و ایدا [illegible] بگوی ای محمد مر این
منکران را که بگوید [illegible] مر کراست زمین [illegible] و آنکه درویست
از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب دهید
مرا [illegible] اگر هستید که میدانید [illegible] زود باشد که بگویند در جواب
تو که زمین و آنچه در ویست [illegible] مر خدا راست مشرکان معترف
بودند بانکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است پس چون ترا
چنین جواب دهند [illegible] بگو آیا پند نمیگیرید و در نمی یابید
که کسی که او لایق دریابد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد
و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود [illegible] بگو دیگر باره که [illegible]
کیست آفریدگار آسمانها [illegible] هفتگانه با عظمت و رفعت
و شکل عجیب و هیات غریب آن [illegible] [illegible] و کیست پروردگار
عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است [illegible] زود باشد که گویند
آسمانها رفیع و عرش عظیم [illegible] مر خدا راست و ربیه اوست
[illegible] بگو آیا [illegible] [illegible] شرک [illegible] چنین خالقی و هم از

تکوین

68

مخلوقات را و را شریکی سازد تعالی [illegible] بگو کیست آنکه بگیرد
یعنی بقبضه اقتدار او و [illegible] پادشاهی هر چیزی
و در بعضی گوید بتصرف و منفعت اشیا یا خزاین آن و هو یجیر
یا او زینهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند
عذاب خود هر کرا خواهد ولا یجار علیه و زینهار داده نگوید [illegible]
کس نتواند که کسی را از عذابی که ایمن [illegible] نگاه دارد [illegible]
گیرد جواب گویند [illegible] گر [illegible] باید [illegible]
گویند این صفات که تو گفتی [illegible] خدا است [illegible] ملک و ملکوت و همه
بید کان اوست [illegible] پس از کجا [illegible] قلم
از راه حق [illegible] وجود [illegible] توحید [illegible]
بر وحدت ملک [illegible] طریق حق را گذاشته کجا میروید [illegible]
بی تقلید هوا میروید [illegible] خطا میروید [illegible]
ره دیگر روند [illegible] چرا میروید منزل مقصود در آن جای
نیست [illegible] از این راه [illegible] کجا میروید [illegible]
بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر و نشر [illegible]
[illegible] که ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند [illegible]
نیست [illegible] شریک باری [illegible]
[illegible] و نیست با او [illegible] هیچ خدای [illegible]
او را شریک [illegible] خدایی و [illegible]
شریک او را مخلوق چند [illegible] آنکه [illegible]
اینها که آفریده بود و در آن مستقل و متفرد باشد [illegible] مخلوق را علامتی باید
که بدان تمیز باشد مخلوق این خدا از مخلوق این خدا دیگر [illegible]
در میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست [illegible]
[illegible] واحد لا شریک [illegible] خدایی [illegible]
مخلوق خود را جدا کردی و ملک [illegible]
و هر [illegible] میان ایشان [illegible] پدید آمدی [illegible]
[illegible]

برخی ازاله بر برخی و با جماع و استقرا معلوم شد که این تجارت و تنازع واقع
بنست پس او را شریک نبود بسبحان الله پاکست خدا [illegible] ازانچه
صفت میکنند او را بدان یعنی بانکه فرزند و انباز عالم الغیب
شهاده روشن داناست پوشیده و اشکارا فتعالی پس برترست و دورتر
تعالی بیرون است ازانچه شریک میگیرند برای او دل خوشی حضرت رسالت
[illegible] ازان ازانرا اعلام [illegible] ترکان کفر [illegible] و میفرماید که قل بگوای محمد
بطریق [illegible] تعارف [illegible] ای پروردگار من اگر بنمائی مرا ولی شبیه
بمانی ما بوعد [illegible] انچه وعده داده شده اند کافران از عذاب دنیوی و اخروی
[illegible] ای آفریدگار من پس مگردان مرا [illegible] درستیکه ازان
یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و شکر نفس
است با تنبیه برانکه شنوی ظالمی تواند که بی گناه نیز بود و مراد
از ظلم اینجا شرکت [illegible] و بدرستیکه ما خداوندیم [illegible] برانکه بنمائیم ترا
[illegible] انچه وعده داده ایم ایشانرا از عقوبت [illegible] هرآینه توانائیم
اما تاخیری که دران میرود بسبب انست که بعضی از ایشان یا اعقاب
ایشان ایمان خواهند اورد [illegible] دفع کن کما یصلق که بر حال
[illegible] ان نیکوترست [illegible] بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم
اخلاق بانم و کامل و اشرافی و اجمل ان میفرماید و میگوید دفع کن بانچه نیکو
ترست بدیها یعنی بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان درگذر بر وجهی که
وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا بازدار
مردم را از معاصی با مر فرمودن بطاعات تا دفع کن خطفارا یوفی
با اشارت نفس را بمیشارت قلب ظلمت خلائق را بهنمتن بنور حقایق
یا خطوط خود را بحقوق خدا باطل کن نیز حوادث را بقدم سلوک در طریق
معرفت قدم [illegible] چو طی کشت تیه حوادث ازان بمالک قدم ازان سبک حمل
محمل دران قلزم نور شو غوطه زن فرد شوی از خویشتن ظلمت ظل بگذران
مانی دان یکی گو بگو [illegible] سوی الله و الله زور و باطل [illegible] ما بانرم
[illegible] بانچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا بانچه در صفت ما میگویند از اتخاذ
ولد و [illegible] و بگوای پروردگار من [illegible] پناه میگیرم بتو

شیاطین از وسوسها و دیوان که داعی ضلالت اند و معصیت یا
از دانا ساختن ایشان مردمانرا بفریب و خرد در مسالک و مهالک
و بناه می آرم بتو ای آفریدگار من از حضور ایشان و از آنکه حاضر شوند
نزد من بوقت صلوة یا زبان تلاوت یا ذکر کردن من کردند در امر احوال
یا از آنکه مرا بخیر رسانند هیچ از دعا متعلق است بصفوت یعنی کفایت
ترا و مرا بدیگی و ضعف میکنند تا وقتی که بیاید امر موت تا از ایشان
مرگ بگیرای خود دانا کرده و مرگ را معاینه بیند و آثار عذاب شدید
گوید از روی حسرت رب جعون ای آفریدگار من باز گردان مرا بدنیا
جمع برای تعظیم مخاطب است امام نعلبی با جمعی از مفسران برانند که خطاب
با ملک الموت و اعوان اوست اول بگله رب استغاثه می نمایند از خلا بگله
ارجعون رجوع می نمایند بملایکه که باز گردانید مرا عسی اعمل صالحا
صالحی اعمل شایسته فیما ترکت در آنچیزی که بگذاشته ام ایمانست یعنی یا
ارم در آن عمل صالح کنم کلا ردع است از طلب رجعت یعنی حاشا که او
باز گردانند بدستیاری آن درخواست ان او کلمه سخنیست بواسطه
غلبه حسرت و هو قولها او کوبنده آنست و من ورائهم برزخ و از پس مشرکان
برزخ مانعی آنست میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در وی خواهند بود تا
یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند از آن و از پس چون دمیده شود
فی الصور در صور یعنی نفخه ثانیه یا فاتحه که نفخه احیاست و قیامت قایم
گردد فلا انساب بینهم پس نباشد میان ایشان و نسبهای ایشان روز بعث
علقه نسب منقطع گردد و هیچ دری رحمی را بر کسی خود رحم نماند یوم یفر المرء
من اخیه و امه و ابیه یا فسبی که امروز بدان مفاخرت میکند فردا بدیگر
تفع نشود بدان روز نسبت صحیح باید نه نسب صریح ان اکرمکم عند الله اتقیکم
و لا یتساءلون نه پرسند یکدگر را نسب یا کسبی کسبی را پرسد بحسب اشتغال هر
خود و این قبل از معاینه باشد بعد از آن حال پدیدگردی پرسند قال اخسئوا
بضم هلی بعض ایشان قال قلت پس گفت گفتم آیدمن نه تراز دنیا و عمل
صالحی بدون مومنان فاویکم پس انگروه اعلم تا بدانند ایشان اندر شکنجه از دردها
و رسیدگان بدرجات و منزلت هر گروه بسبب اندوه میزان ایشان بحسب آنکه

واپسان دانش

70

یعنی فرط اشتغال شما بسمرة ایشان فراموش ساخت بر شما
یاد کرد من و تعلم من و بودید شما که از ایشان تعلم کنید یا میخواهید
و تنظم خود و تحقیر و تذلیل ایشان ای بدرستی که من جرثومه ایشان را
ایشانرا امر و نهی کردم و باید صبر کردند باید و لذا رسمیه شما
انکه بدرستی این تندرسید گمان برد خود یعنی چرا صبر ایشان فرمود
کوید خدا تا فرشته نامرد و مرکافرانرا که شما
در زمین کاشتان از روی غفلت و طول امل میگفتند خواهد بود
وفا نخواهند کرد بعضی غنا ایشان بر ستند که چند درنگ داشتند
شما سالها یعنی چند سال بود بید در دنیا زنده بودید در زمین و مرده در قبر
کوید ما درنگ کردیم روزی او بعضی روز یا پاره از روز گوناه شمردند
لبث خود را نسبت باخلود و طول یاد از حول انش فراموش کرده باشند گویند
مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده ما بسبب این بسیاریم فنا
عمار پسر یاسر پرسیده زمان لبث ما را شمارندگان یعنی از ملایکه
که حفظ اعمار و انفاس بوده اند کوید خدا درنگ کردید در دنیا
مگر اندکی باضافت با ایام آخرت اگر بدرستی که شما چنین هستند که بدانید
که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است ای ایامی نداشتید شما از روی
غفلت انکه ما شما را آفریده ایم عبثی یا از برای بازی
و گمان بردید انکه شما بسوی ما باز گردانیده نشوید برای مجازات
اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده ام و مکافات کردار شما مقرر کرده ایم گمان
قبیح مذکور است که بعبث مشغول شدند بچیزی که از حق باز دارد و خدای ما را برای
امر نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابوبکر واسطی گوید ای انانیتی خواند فرمود که نیافرید
خلق را بعبث نیافرید ملک خواست که هستی وی اشکارا شود و از مصنوعات
وی بصفات کمالیه او را بشناسند و گفته اند شما را بیهوده نیافریده ام ملک برای ظهور
محمد ع آفریدم که از ازل مقرر شده بود که ان کوهر تابان از صدف جبل آن سر زند
پس و اصل الهند شما مرفرید ست هفت و پنج چار که پرده اشتند خاکی
مرکب او ساختند آدمیان جمله خیل اصل وی و جمله عالم طفیل
وزبر الحقایق آورده که شما را برای ان آفریدم تا بر من سود کنید جهت آن

من برشما سوگند و گویند ملایک را آفریدنا بمقدار قدرت ما نزدادمیان
را خلق کردنا نمزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب حاوی ست که
ایچ فرزند آدم بداشیا را بجای شما آفریدم و شما را برای خود بهر کنت لنترا
بهر مخفیا ابنی ظهوری تمام دارد کما اشار الیه المولوی ... ای ظهور تو بکلی
گوید تو نیز گنج مخفی از تو آمد در ظهور گنج مخفی بد زبری جان گرد خاک را تا بان
تر از نا قدان گرد گنج مخفی بد زبری خوش کرد خاک را سلطان طلب بوش
کرد ... خاک را ... نشناخت مسکین آدمی از فروی امد ... در بی خویشتن
را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ای خنک
عقل و تمییزات و هوش تو جرا بی خویش را ارزان فروش ... پس تو
است خدا و بود کنز ازان که بعبث آفرید ... بادشاه بیزوال ... هو
نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر اوست ... العرش آفریدگار
عرش بزرگ یا عرشی که کرسی عبرات و برکات ازو نازل می شود و
و هر که بخواند یعنی بپرستد ... با خدای بحق ... خدای دیگر
... هیچ حجتی نیست ... مر پرستنده را به پرستش ... الهه ... پس
جز این نیست که حساب عملها و مکافات کردار ... نزدیک بندگان
روست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد ... بدرستی
که فلاح یابند درستکار شوند و رستگار شوند نزدیکان ...
... و بگوای آفریدگار من بیامرز مرا و امت مرا ... و بخشای بر من و ایشان
را برحمت واسعه خود ... و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر
آمده که اول سوره قد افلح و آخر آن کنتم بها عرش ... سوره
... این سوره ایست که از عالم
قدس فرستادیم امر ابوساطت جبرئیل امین و فرض کردیم بر شما احکامی
که در و ... و فرو فرستادیم در و آیات ... ایشان روشن
از حدود و احکام تا شاید شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید
و از جمله حکمها اینست که ... زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن
باشند حد دو ... بر بندای ایمه و حکام حد هر یکی را ... ان
هر دو را صد تازیانه این حکم خاص است با آنکه محصن باشد حد محصن

و در شرح طحاوی آمده که شرایط احصان حریت و بلوغ و عقل و اسلام
و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام مالک و امام احمد در نفی بکر با امام شافعی متفق
اند چه حدیث درین باب وارد شده که البکر جلد مائة و تغریب عام و اصحاب ابو حنیفه
فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم بعین آیة منسوخ است ولا تأخذکم و فرا گیرد
شما را بهما بایشان که زن و مرد زناکننده اند رأفة مهربانی فی دین الله در تن بردن حکم
خدا یعنی میباید که رحم بر ایشان در تعطیل حد مکنید و در ضرب سخت نماید
ان کنتم تؤمنون بالله اگر هستید که گرویده اید بالله والیوم الآخر بخدا و بروز قیامت چه
ایمان بخدا اقتضای جد و جهد میکند در اقامت حدود خدا و لیشهد و باید که حاضر
شوند و مشاهده کنند در وقت عذابهما عذاب آن دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان
طائفة من المؤمنین گروهی از مؤمنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و بجهت
تفضیح مانع گردد از معاودت با مثال آن عمل بقول امام مالک و امام شافعی
از چهار کس که بعدد شهود زنا اند کمتر نباید و بقول ائمه دیگر یک کس
کفایت است و زیاده نیز گفته اند و در اسباب نزول آیة آن است که زنی بود
ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود و در مواخیر نشستی تفعلها
میکرد که هر که او را بخواهد مؤنت آنکس را بتمام کفایت کند مؤمنی خواست
که بدین طمع خام نان خود پخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت
بجهت آنکه مسلمانی بدنام نشود این آیه فرستاد که الزانی مرد زنا کننده
لا ینکح نکاح نکند الا زانیة مگر زنا کننده را او مشرکة یا مشرکه و حکمت این غایب
آنست که مایل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بوده والزانیة و زنی بدکار
لا ینکحها در نکاح نیارد او را الا زان مگر مرد پلیدکار او مشرک یا مشرک بنده چه
جنسیت علت ضم است و مشاکله سبب الفت هر کس مناسب گوهر خود
گرفت بلبل بباغ رفت و زغن سوی خارزار در تیسیر آمده که
بغایا از یهود یا مشرکان مدینه در بیوت مواخیر نشسته هر یک بدر خانه
خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود دعوت نموده اجرت گرفتندی
ضعفه مهاجرین که مسکن و عشیره نداشتند و از تنگدستی بر ایشان
حال می گذرانید داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده و کرایه نفقه از
ایشان گرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق سبحانه فرمود

بر وجه حرام کرده شد ذلک تزویج بزوانی الّا بیتی نیست برگزیدگان قولی
آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بآیه واللّاتی یأتین منسوخ شده
والذین یرمون المحصنات آنانکه رمی کنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین
داخل است و احصان اینجا حریت و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از
زناست و آنانکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام
دهند ثم لم یأتوا پس نیابند نزد حکام باربعة شهداء بچهار گواه عدل یعنی
چهار مرد آزاد عاقل مسلمان بیارند بر اثبات آنچه رمی کرده‌اند آن
فاجلدوهم پس بزنید ایشان را ثمانین جلدة هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر
زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیر است نه حد و حد قذف از حد
زنا و حد شرب خفیفتر است که حد زنا بقرآن ثابت شده چنانکه گذ
شت حد شرب بقول صحابه است و سبب قذف محتمل است مر صدق
را ولا تقبلوا لهم و قبول مکنید از ایشان که قذف کردند و گواه نیاوردند و تازیانه
خوردند شهادة گواهی در هیچ چیزی ابدا همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته‌اند
تا وقت توبه و اولئک هم الفاسقون و ایشان فاسقانند
یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه
کنند من بعد ذلک از پس این قذف و دیگر قذف نکنند و اصلحوا و بصلاح
آرند خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما
رد شهادت بمذهب امام اعظم و امام مالک مؤبد باشد و نزد امام
شافعی رد شهادت و تفسیق هر دو باطل میشود فان الله غفور بدرستی
که خدای تعالی آمرزنده گناه بندگانست رحیم مهربان بر گروه توبه
کنندگان آورده‌اند که بعد از نزول این آیت عاصم ابن عدی
گفت یا رسول الله شاید مردی از ما بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب
گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ
شده رفته است اگر بی گواه سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنند
و اسم فسق و رد شهادت بر سر وی این حال چه حکم باشد حضرت
فرمود که ای عاصم حال چنین حکم فرستاد عاصم از مجلس بیرون آمد
ابن عم او عویمر بدو رسید گفت ای عاصم شریک بن سحما را با هم

زن خود خوف فتنه دید حاکم گفت او بلاه مبتلاست هم بدین پرسش
پس باز گشته بصورت حال پیغمبر رسید علماء رسید حضرت خود
را طلبید و از و پرسید و آیهٔ لعان نازل شد که والذین یرمون ازواجهم
کنند بزنان از واجهم زنان خود را و لم یکن لهم شهداء و نباشند ایشان را
گواهان الا انفسهم مگر نفسهای ایشان فشهادة احدهم پس واجب است
دادن یکی از ایشان را اربع شهادات بالله چهار گواهی بخدا انه لمن الصادقین
بدرستی که او یعنی شوهر از راستگویان است فی ما رماها در آنچه
بدان زن و سزاوار شود که گوید بجای یکی شهود دست و الخامسة
و گواهی پنجم ان لعنة الله علیه انکه لعنت خدا بر و باد اگر باشد من
الکاذبین از دروغ گویان و یدرء عنها العذاب و بگرداند از زن عذاب
توبه گوید گواهی میدهم بخدا که من بناست گویم در آنچه رمی کردم این زن
بدان و نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گفته باشم در آنچه
رمی کردم مرا این زن را و سر نوبت اشارت بدان زن کنند و حکم آن
لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان زن او
مرد تفریق کنند فرقه طلاق بقول امام اعظم و فرقه فسخ بقول امام
شافعی نام و حد زنا بر زن ثابت گردد بقول امام شافعی اگر نکول
از لعان و بمذهب اعظم او را حبس کنند تا لعان کند و رفع کند و باز
دارد عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انکه گواهی دهد چهار
شهادت بالله بخدا گواهی بخدا مضمون انکه بدرستی که شوهر من
لمن الکاذبین از دروغ گویانست فی ما رماها در آنچه رمی کرد مرا بان و الخامسة و گواهی
پنجم ان غضب الله علیها انکه خشم خدا بر زن ان کان من الصادقین اگر باشد
مرد از راست مرد از راستست گویان در رمی لعان زن آنست که
نوبت گوید گواهی میدهم بخدا که این مرد دروغ گویست در آنچه مرا بدان
رمی کرده و نوبت پنجم گوید خشم خدا بر من اگر راست گویان باشد این مرد در رمی
و سر بار اشارت بمرد کنند و در موضع آورده اند حضرت رسالت علیه الصلوة
نماز گیگر عویمر خود را طلبید و بدین کلمات مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی
دادند و نوبت دیگر در لعنت و غضب آمدن گفت و قوم دران اتفاق کرده

[illegible] اين كجاي عومر [illegible] الا كريم واند [illegible]
والله [illegible] خدا بود [illegible] رحيما [illegible] ان الله [illegible]
[illegible] و نباشد حكيم حكم كنند در حدود و احكام
[illegible] نصيحت كردي و تعليم كرد كه را [illegible] عظيم [illegible]
[illegible] كه فضل و رحمت بودي بنا بر عقوبت شما هلاك مي شديد
[illegible] فضل [illegible] بودي با قامه [illegible] از قواعد [illegible]
[illegible] شدي و مردم يكديگر را هلاك كردندي يا آنكه خدا نخشيدي
[illegible] توبه [illegible] تا ديگر ناسيدي سركردان مي شديد [illegible]
[illegible] توبه منزل رجا [illegible] كرتو [illegible]
[illegible] كرم را موجود [illegible] و توبه [illegible] كه در قبض [illegible]
[illegible] عاصي كه [illegible] تمام از بين ابتدا در [illegible] اهل [illegible]
[illegible] عايشه صديقه وان [illegible] بود [illegible]
[illegible] بسط [illegible] جزئيات ان [illegible] و كلي
ان [illegible] حال آنست كه سال [illegible] از هجرت كه غزوه مريسيع [illegible]
[illegible] صديقه دران غزوه همراه بود و در بعضي منازل بضرورت از [illegible]
[illegible] عقدي از جزع ظفار [illegible] كرد و بطلب ان از منزلگاه دور شد [illegible]
[illegible] افتاد دران حين غلامان هودج را بي تفحص ساكن آن [illegible] كرده
[illegible] نموده ند و عايشه [illegible] منزل خالي ديده همانجا توقف فرمود
تا صفوان بن معطل كه بامر حضرت رسول عليه السلام از عقب لشكر مي آمد
برسيد و صديقه بر شتر او سوار شده بعسكر همايون ملحق گشته و اين
[illegible] صفوان ديگري كه [illegible] لا يفقهون [illegible] سيد عالم [illegible]
[illegible] زبان خيانت [illegible] را ندو چون بمدينه رسيدند اين خبر [illegible]
[illegible] وعايشه بيمار [illegible] خبر نداشت [illegible] عدم
التفات [illegible] اجازت طلبيده بخانه پدر آمد و آنجا بر صورت حال
اطلاع يافته مرض روي با زياد نهاد دو شب و روز گريه و زاري [illegible]
[illegible] آيت [illegible] شب [illegible]
[illegible] صدور [illegible] تفحص احوال [illegible] فرمود انا

الغافلات المؤمنات واکثر صحابه بعضی تن خود و همه بطهارت وی ایمان
شهادت میکردند روزی آنحضرت صدیقه را عایشه
را گریان و نالان دید فرمود ای عایشه اگر گناهی کرده توبه کن
و امر رسول الله عایشه از ابوین درخواست که جواب آنحضرت
گویند ایشان دران صدد نیامدند صدیقه دهشت فرموده که
خبری در افکنده اند و سخن شهره میکرد و تمیز نمیکنند پس من
میکنم حسب که پدر یوسف گفت فصبر جمیل والله المستعان ست صبری کنم
با کرم او میکنند تا این دل شکسته غم ادا میکنند درین اثنا
حالی کرو وحی بر آنحضرت ظاهر شد آیات برائت نزول یافت ان الذین
جاءو بالافک بدرستی آنانکه آوردند دروغ بزرگ را درشان عایشه عصبة
منکم گروه اند از شما و آن پنج تن بودند عبدالله ابی و زید بن رفاعه
و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله صدیق بود و حمنه
بنت جحش خواهر ام المومنین زینب لا تحسبوه مپندارید دروغ را شرا
لکم بدی برای شما مخاطب حضرت رسالت و عایشه و صفوان
میفرماید که آن دروغ را بنسبت خود بد مپندارید بل هو بلکه آن خیر
لکم بهتر است مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در باره شما آیتها
نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی
باره دروغ گویان وقوع یافت لکل امرئ منهم مر هر یکی را ازین متکلمان ما
اکتسب جزای آنچه کسب کرده من الاثم از گناه بقدر آنکه خوض
کرده بعضی خندیده بوده اند و بعضی سخنان فاحش تر گفته
و بعضی خاموش شده و منع نکرده والذی تولی و آنکس که فراگرفت کبره
معظم آن سخن و تشنیع تر او را منهم از آن جماعت مراد ابن ابی است
لعنه الله عذاب مر او راست عذاب عظیم بزرگ در آخرت یا در
دنیا بانکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت و گویند حسان
که با خر عمر نابینا شد یا مسطح که دستهای او شل گشته لولا اذ سمعتموه
چرا آنگاه که شنودید این سخن را ظن المومنون والمومنات بانفسهم
بردندی مردان و زنان گرویده بمانند خود یعنی بهمدینان خود خیرا نیکوئی

امدم

ازغایت م

کسی م

چنانکه بنفسهای خود گمان بردند عده را از خطا بعضی و ان بعضی
سبا لغو است در توبیخ و اشعار بانکه ایمان مقتضی گمان نیکوست
باهل ایمان یعنی چرا [illegible] بعد از استماع این دروغ گمان
نیک نبردند بعایشه و صفوان [illegible] و نگفتند [illegible] مردی متقی
[illegible] حالی [illegible] باشد گوید خدا [illegible] افک مبین دروغی [illegible]
[illegible] زوج پیغمبر انکه [illegible] از مثل [illegible] چهار
[illegible] ایشان لولا [illegible] چرا نیاوردند [illegible] بر این سخن چهار
شهداء چهار گواه [illegible] ایشان [illegible] میکنند
[illegible] پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه
[illegible] نزدیک خدا یعنی در حکم او هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان
در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودی تا در
باطن کاذب بودی زیرا که این صورت بر ازواج انبیا ممتنع است و چون
گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند ولولا فضل الله و اگر نه افزونی کرم
خدا بودی علیکم بر شما و رحمته و مهربانی او [illegible] نی
[illegible] در آخرت بعفو و مغفرت [illegible] هر اینه برسیدی شمارا لمسکم فیما
افضتم
در آن چیزی که خوض کرده بدید در آن از دروغ بر ضد [illegible] عذابی
بزرگ [illegible] ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شمارا آن عذاب
74
رسیدی [illegible] انگاه که فرا گرفتید این سخن را بالسنتکم بزبانهای خود
که بعضی از بعضی می پرسیدید [illegible] و میگفتید بدهنها
خود ما لیس لکم به علم انچیزی که بدان علم ندا شتید یعنی سخنی از
جهل میگفتید [illegible] هینا [illegible] گفته [illegible] سهل
[illegible] آسان [illegible] این [illegible] نباشد [illegible] و حال آنکه این سخن
نزدیک خدا عظیم بزرگست [illegible] ترسیده الحاق
عارست باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استحقاق [illegible]
در احقاق مذکورست که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری با او گفت
که شنیده سخنی را که مردم در باب عایشه میگویند ابو ایوب
[illegible] شنوده ام و آن دروغست [illegible] این قول

( ) [illegible] ابو ایوب [illegible] ابو ایوب [illegible]

[illegible] الافک [illegible] بهتان [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] سبحانک [illegible]

[illegible] ما یکون لنا ان نتکلم [illegible]

[illegible] بهتان [illegible]

کو نمی بینید [illegible] قوله سبحانک [illegible] الله [illegible]

[illegible] این کلام [illegible]

[illegible] یعظکم الله [illegible] خدا [illegible]

کرد [illegible] ان تعودوا لمثله [illegible] ابدا [illegible]

اگر هستید گروهی [illegible] ایمان [illegible] است از [illegible]

خصوصا امهات مومنات ویبین الله و بیان میکند و [illegible]

خدا لکم الایات [illegible] شما [illegible] که دلالت [illegible] بر [illegible]

[illegible] والله علیم و خدا داناست [illegible]

[illegible] حکم کنند [illegible] او [illegible]

[illegible] خدا و زمدت عیب جوی آرده [illegible]

[illegible] کنند عیب [illegible]

[illegible] آنانکه [illegible] دوست دارند ان تشیع الفاحشة

آنکه فاش گردد زشت [illegible] یعنی [illegible] فی الذین

آمنوا در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم [illegible]

لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک فی الدنیا [illegible]

[illegible] و در آن سرای باخرت والله یعلم و خدا میداند [illegible]

[illegible] وانتم لا تعلمون [illegible] ولولا فضل

الله [illegible] ورحمته [illegible]

[illegible] وان الله رؤف [illegible] ظاهر [illegible]

رحیم بخشاینده است [illegible]

[illegible] یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا [illegible]

[illegible] خطوات الشیطان گامهای ابلیس [illegible]

یا دوسوم

یا وسوسهٔ او را در قدف عایشه و بن شیع صلوات شیطان
و هر که برنج او رود و انکار او را متابعت کند فانه یامر بالسوء
کرمی فرماید دیوار یا الفحشاء بخاری کرشت است در عرفه و
منکر و بعلی که نا پسندست در حکم شرع و مولانا فضل الله
اکرنه کرم الهی بر تو علیکم برشما تو فیق توبه یا تین جلی
مغفرت کناهست و رحمة و بخشایش او تطهر شما را منکم
کل ید ا ما مرد هر از دل این عیب جوی و بد کوی و لیکن
و لیکن خدای پاک میداند بقبول توبه من یشاء هر کرا خواهد و الله
سمیع و خدا شنواست بمقالات مردمان علیم دانا بنیتها
ایشان کوینده صدیق سوکند خورده بود که پر خاله خود بینی
که بلال رمنکدان با فک او بود نفقه نکند مطلقا با او نیکوئی ننماید
حق سبحانه آیة فرستاد که ولم یاتل و باید که سوکند بخورند
اولوا الفضل خلاوندان فضل دیدین منکم از شما واسعة وخلا
دستکاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق است رض
سبحانه فرمود که چنان باید که چنین مردم سوکند نخورند
برانکه ندهند نفقه او را بقرابت خویشان و بدان راه المساکین
و مهاجران المهاجرین فی سبیل الله مهاجران راه خدا و سخ هم
خویشاست و هم مسکین و هم مهاجر و بعفو و باید که عفو
کنند جریمه را که انا لیشان صادر شده و بکذرند و رو بکردانند
و اغماض فرمایند الا تحبون ایا دوست میدارید یعفر الله
لکم انراکه خدا بیامرزد شما را و بپرهیزاز سر کناه دیکران
درکذرید و الله غفور و خدا امرزنده [redacted] کمال قدرت باستقام
رحیم مهربان بر اصحاب جرائم و آثام [redacted] مخلق باخلاق وی
شوید علما ازین آیة استدلال بر فضل صدیق کرده اند
احقاق فرمود و برهنج ان الفضل المطلق له وحکم [redacted]
درین باب فرمود بهیچ کس بوجهان کرامت فضل کما او
الموصوف الفضل خداوند دو الفضل فضل صورت [redacted]

بال نکشتی ازشما

وند

7 ۶

زنان زشت عوام ایشان بوده روز و شب سال و ماه در همه کار
ماند اثنین اذ هما فی القرآن الذین یدستی انانکه بیرون
المحصنات رمی کنند زنان محصنات را غافلات بخبر ان از انچه قذف
میکنند ایشانرا بدان للمومنات کرده بدکاری بخدا و رسول خود و
یعنی زنان نیکو و دراخرت لهم عذاب عظیم یعنی ایشان را در دنیا و اخرت بدی
جاعتی میکنند لعنوا دور کرده شده اند فی الدنیا و الاخرة بدی
از نام نیکو و در اخرت لهم عذاب عظیم یعنی در ین عالم ملعون و مردود ند
و در ان سرای مبغوض و مطرود و هم عذاب عظیم و مرایشانرا لعنت
عذاب عظیم بزرگ و ان عذاب ایشانرا بود یوم تشهد علیهم روز یکه
گواهی دهد بر ایشان السنتهم زبانهای ایشان یا فکهم دهنهای یعنی
بزبان خود اعتراف کنند و بدهد و گواهی دهد دستهای ایشان و ارجلهم
و پایهای ایشان ما کانوا یعملون یا کرده بودند که کسب کردند از جرائم و
عاصی و مسند انروز وفیهم الله تمام بدهد خدا ایشانرا دینهم الحق
مرایشانرا سزاوار است بدیشان و معلوم و بدانند ان روز ان الله
انکه خدا هو الحق المبین اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت
و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب الخبیثات سخنان ناشایسته
و ناپاک للخبیثین مر ناپاکان را یعنی ازایشان ظاهر گردد و بدان متکلم شوند
و الخبیثون للخبیثات و پلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید بصطباع
ایشان بدان مایل است از خبیثة خباثة للطیبات و کلمات پاکیزه
للطیبین مر مردمان پاک راست یعنی ازایشان سرایت کند
الطیبون للطیبات و پاکیزه مکان نیز در خورند سخنان پاک را کل انار
بتر شیرینی بافیه از کوزه همان برون تراود که در وست و گفته اند
زنان ناپاک برای مردمان ناپاک اند و مردمان ناپاک راغب بدیشان و
زنان پاک برای مردمان پاک اند و مردمان پاک مایل بدیشان ملخص سخن
انکه در حرم محترم حضرت رسالت که پاکیزه ترین موجودات بحری بیکی
چون عایشه صدیقه سزد بجهت سبقت الفته و صحبت

واليه اشار في المثنوي بقوله كانوبه ارض و سمات چنين
خود بلا همچو کاه و کهربات ناریان مر ناریان را جاذبند نوریان مر نوریان
را طالبند اهل باطل باطلان را می کشند اهل حق از اهل حق هم سرخوشند
طیبات امد زبهر طیبین للخبیثین الخبیثات است هین ذکر فضا
و خصایص حضرت صدیقه در رساله مراة الصفا بسبیل استقصا
شد ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمه ایات اقتصار نموده اولئک آن
گروه یعنی حضرت پیغمبر و عایشه و صفوان مبرؤن بیزار کرده شدگان
یعنی منزه و مبرا اند مما یقولون از انچه میگویند ارباب افک نسبت
رسالت ازان عالی ترست که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث
چنین شبهتی الوده گردد و صفوان مردی پاکیزه و از اولیا
صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لهم مر ایشان
راست مغفرة آمرزشی از خداوند و رزق کریم و روزی نیکو یعنی بی
رنج و بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت است یا ایها الذین امنوا ای
انکسانی که گرویده اید بخدا و رسول لا تدخلوا در میایید سر زده
بیوتا بخانها غیر بیوتکم جز خانهای خود که دران ساکنید یعنی
خانه در میایید حتی تستانسوا تا وقتی که خبر کیرید و دستوری طلبید
و تسلموا و سلام علی اهلها بر اهل ان خانه در روایت امده است
که بگویید که السلام علیکم ادخل امام ثعلبی اورده که زنی انصاریه
بجناب نبوت امده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر
صفتی می باشیم که نمی خواهیم که هیچکس ما را بدان حال ببیند و طفلی یا کسی
از کسان ما در می اید و ما را بر آن وجهی که نشاید می بیند حق سبحانه
این ایه فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میایید
ذلکم ان استعلام و استیذان خیر لکم بهترست مر شما را از انکه
بی اجازت در ایید و گفته اند کسی که بر عیال خود در می اید باید که
بتکلم یا باواز پای یا تنحنح اعلام کند تا اهل ان خانه بستر عورات و دفع
مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم لعلکم تذکرون شاید که شما
پند گیرید فان لم تجدوا پس اگر نیابید فیها احدا در خانها غیر خود

یعنی اگر دستوری خواهید فلا تدخلوها پس در مباید در این جای
بیرون لکم تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی نباید
شود و شما را اجازت دهد دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل
تهمت سرقه است فاذا قیل لکم ارجعوا اگر گویند شما را ابتدا یا بعد از
کرد باز گردید فارجعوا پس باز گردید توقف و الحاح مکنید
دیده مشنوید که آن حضرت صاحب بینند ازکی بار کشی باشد
و پسندیده نیست لکم هو ازکی لکم والله بما تعملون و خدای با نچه شما
می کنید دانا ست و بدان مکافات خواهد
داد بعد از نزول این آیة ابوبکر عرض رسانید که یا رسول الله در راه
شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خانه و رباط
بساط اقامت میکسترند و چون کسی در ان مقام مقیم نیست از
که دستوری طلبند آیة فرود آمد لیس علیکم جناح نیست بر شما باکی
ان تدخلوا آنکه در آیید بی دستوری بیوتا غیر مسکونة در
خانها که مسکون نیست یعنی کسی در وی اقامت نمیکند بلکه می آید
و میرود چون کاروان سرای و رباط فیها متاع لکم در آن خانها از جهت
مسکونه متاع بر خورداری و نفع است لکم شما را که از سرما و گرما
بدان پناه می میبرید و از موت و انعام شما در آن محفوظ می مانند
والله یعلم و خدای داند ما تبدون آنچه آشکارا میکنید از
استیذان و ما تکتمون و آنچه پوشیده دارید از نیت دخول در خانها
بفساد قل بگو ای محمد للمؤمنین یغضوا من ابصارهم مردان گرویده را که فرا
گیرند و بپوشند من ابصارهم دیدها خود را از دیدن نامحرم که نظر
فتنه است در ذخیرة الملوک آورده که تیز رو ترین سلکی سلطان
را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در اماکن خود ساکن
اند و تا چیزی بدیشان نمی رسد با ستند از آن مشغول نمی توانند
شد اما دیده خاصیت است که از دور و نزدیک استعلام و اتمام میکنند
بعث این مقدمات ... نمیرسد از نظر تو ... میرسد دیده فرو
پوشش چو در صدف تا نشوی تیر بلا را هدف ... ز نسلی

نظر

نقل میکند که بگو تا بپوشند دیده سر را از محارم و دیده دل را از ما
سوی الله و بگفتار او نگاه دارند و هم فرمان خود را از حرام
تا بپوشند عورات خود را از سره تا زیر ناف ان پوشیدنی چشم
و حافظت فرج از زنا پاکیزه تر است و سود مند تر بهر مر ایشان را
ز دنیی و آخرت ان الله بصیر بدرستی که خدا داناست بما یصنعون
میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و انام
و قل للمومنات و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت مستور
بپوشند دیدها خود را و نگاه دارند مردان نامحرم را محض
فرو نهفتن و نگاه دارید فرجها خود را از زنا و نابرین و
ظاهر نسازند زینت آرایش خود را از بیرایها و جامها و نگها
و جز آن آنچه ظاهر شود از آن زینت بوقت
ساختن کار ها چون خاتم و طرق و ثیاب و کحل در عین و خضاب
در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع ان است پس مستثنی وجه
باشند و کفین و بسر ین و باید که فرو گذارند مستورات مقنعها
خود را اعاجیبون بر گریبانها خویش یعنی کردن خویش را
بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینه ایشان پوشیده
ماند و نبینند و اشکار نکنند بر هنیت مواضع زینت خود
را جون و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و
گردن بند و خلخال است الا لبعولتهن مگر برای شوهران خویش
که تزین برای ایشان است و آبا ئهن یا پدران خویش و پدر پدر حکم
پدر دارد و آبا ئبعولتهن یا پدران شوهران خویش که ایشان حکم
آبا دارند و ابنائهن یا پسران خویش و پسر پسر هر چند باشد یا
درین داخل است و ابنائبعولتهن یا پسران شوهران خود چه ایشان
در حکم پسران اند میرزنانرا و اخوانهن یا برادران خویش او نی
اخوتهن یا پسران برادران خود را حکم بدا دارند او نی نسائهن یا
پسران خواهران خود و ایمانهن جماعتی اند که نکاح زن با ایشان
روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است و ذر اعام

واخوان کرد ایشان درحکم اخوانند و در انوار فرمود که اخوات
در مواضع زینت بهم و خال نگایند که شاید ایشان ترویج پسران
خود تعریف کنند و موجب فتنه گردد و نهایش با برای زنان اهل دین
حرام یعنی مواضع زینت بمومنات نمایند و در تبیان آورده
که بهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را زینت
زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر
آشنائی برانداخته و علایق را نیز از ملاقات قوامستوا الجمله باید
باید شود و بعضی برانند که مراد به زنانند و از ایشان بپرهیز باید کرد
و ما ملکت ایمانهن با انچه مالک شده است ایشان را و سنها از آنان یعنی کنیزان
زنان ایشان که ملک یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه مومنه و خواه کافره
و بانکه ایشان در بسیار داخلند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امة غیر مسلمه
احتراز لازم نیست و گویند مراد به بندگان زنند از اما و عبید قوی
است که غلام اگر عفیف باشد نظر او بزن شاید و الا فلا و در احقاق
آورده این المسیب فرموده است که مغرور نکرداند شما را لفاظ او ما
ملکت ایمانهن که ان در باب اماست نه عبید و عبید زن حکم مرد
اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بسوی مولاة و نه بعضوی از
مواضع زینت از مواضع نماز نیست وی او التابعین غیر اولی الاربة من الرجال
غیر اولی الاربة از مرد از مردان
شما یعنی انهاکه بحمت طلب خورد نی بخانها می ایند و بزنان میچ
حاجتی ندارد یعنی دغدغه شهوت نیست ایشانرا چون پیر سال
خورده و عنی یا ابلهانی که مطلق از مباشرت خبری ندارد و همت
ایشان جز مقصود بطعام نیست الزاید حنفی برانند که خصی و مجبوب
و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند و ایشانرا از روی مباشرت
بحث غایتش ان تو انائی نیست و الطفل الذین یا طفلان انانکه لم
یظهروا مطلع نیستند علی عورات النساء بر عورات زنان تمیز
ندارند از حال مباشرت با ایشان بجز ند قادر نیستند بر ایشان
زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده و لا یضربن بارجلهن

و نزنند زنان پاها خلخال‌دار خود را بر زمین بوقت رفتن
لیعلم تا دانسته شود ما یخفین آنچه پنهان میدارند من
زینتهن از پیرایه خود که خلخالست یعنی باید که آواز خلخال خود
بگوش مردم نرساند که موجب میل مردان بدیشان شود و
توبوا الی الله و باز گردید بخدا جمیعا همه شما ایها المؤمنون ای گروندگان
لعلکم تا باشد شما تفلحون رستگار شوید همه را بتوبه فرمود
چه هیچ کس از خطره و جریمه خالی نیست امام قشیری قدس سره فرمود
که محتاج ترکسی بتوبه است که خود را محتاج توبه نداند در کشف
الاسرار آورده که بعد از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی
خجل زده نشود چه اگر فرمود که ای گنهکاران شما توبه کنید موجب
رسوائی ایشان شدی چون ندید که ایشان را رسوائی خواهد
امید که در عقبی نیز رسوا نکند چون رسوا نکرد بجند خطا
در این عالم پیش شاه و گدا در آن عالم هم پیش خاص و عامه
بیامرز و رسول اکمل والسلام و انکحوا الایامی و نکاح در آرید بی
زنان و بی شوهران را منکم از شما یعنی مردی را که زن ندارد
کدخدا سازید و زنی را که شوهر نیست بعقد کسی در آرید و
الصالحین من عبادکم و دیگر نکاح کنید بندگان و شایستگان را
از بندگان خود و امائکم و کنیزکان خود تخصیص صالحان جهت
اهتمام است به شان ایشان و ... بسبب تزویج و تزوج در پرده
عفت بمانند ان یکونوا اگر باشند ایامی و صلحا از عباد و اماء
فقرا درویشان و تنگدستان یغنهم الله غنی گرداند ایشان را
خدا من فضله از فضل خود بقناعت یا با اجتماع دو روزی در یک
منزل والله واسع و خدای فراخ بخشایش است سعت نعمت
او دهد علیم داناست باستحقاق فقرا بسط بساط روزی او کند
و لیستعفف الذین و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه
لا یجدون نمی یابند نکاحا اسباب نکاح از مهر و نفقه حتی یغنیهم الله
تا وقتی که توانگر گرداند خدای ایشان را من فضله از افزونی کرم خود

وبیاید انچه بدان قدرت توانند شد والدین و انانکه میشوند
مکاتب بطلب میکنند مکاتبه و مکاتبت همانکه از
انرا میدهند شما یعنی اینها از بندگان شما که مکاتبه میخواهند
پس مکاتب سازید ایشانرا امر استحبابیست و مکاتبه ان
که خواجه بنده خود را گوید تا مکاتبت کرد اید مرا بین مقدار
مال پس چون بندگان مال ادا کنند آزاد شوند خود و اولاد انکه صبیح
غلام حویطب بن عبد العزی از و مکاتبه طلبید این آیه نازل شد
وحق سبحانه فرمود که غلام و کنیز ک شما مکاتبه طلبند ایشانرا مکاتب
سازید ان علمتم ان فیهم خیرا اگر دانسته میفهمید خیر و خوبی در ایشان
وصلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال یا انکه
بحرفت کتابت را از مردم سوال کنند چنان پس مکروه است که بنده
بدهد اینی مال کتابت باز دیدند و ازان سلمان مکاتبه طلبید
سلمان فرمود که مال در دنیا کجا گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست
گفت نی سلمان گفت پس منحوابی که مرا از اوساخ و اوساخ
مردم بخشانی من هرگز مکاتبت نسازم و انرا هم و بدهید بندگان
شما که [illegible] یعنی از مال خدا الذی اتاکم انانکه بشما داده
حویطب مرجع ایصد دینار مکاتبت ساخته بود یعنی دانرا
این آیه بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمدی گویند
واتوهم حطایت یا مواسات واجبست از مال کتابت چیزی بمکاتب
بخشیدن امام احمد ربع مال مقرر میکند و امام شافعی بقوبی
تفویض برای خواجه می فرماید امام اعظم و امام مالک ایتاء واجب
نمیدانند و می فرمایند که خطاب با تو مسلمانانست که
اعانت کنند مکاتبانرا و زکوة بدو دهند تا مال کتابت ادا کند و
و کردن خود از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این
خیر را فعل رقبه می گویند و از غنیه عقوبت بدو لیغوان کردن
[illegible] بشنو زمن نکته ای زنده دل سوز پس مرکم بعقل بود
کن که بلطف الله کار بنده سازد که با جان بنده اداد کن

آورده‌اند که عبدالله بن ابی شش کنیزک جمیله داشت ایشانرا بزنا اکراه
میکرد تا بطلب چیزی بسر فت معاذه و مسیکه ازانها بایکدیگر
گفتند که ازین کار که ما میکنیم خیرات خود بسیار کردیم و اگر شرست
وقت آمد که ترک کنیم پس بنزدیک نبوت آمده صورت حال بعرض رسانید
آیت آمد که ولا تکرهوا و اکراه مکنید فتیاتکم کنیزکان خودرا علی البغاء
بزنا و بدکاری ان اردن اگر خواهند تحصنا باز ایستادن
از کاری و اگر نخواهند مقتضای حالست و اکراه بهمه حال ممنوع پس
حق سبحانه میگوید شما اکراه مکنید لتبتغوا تا طلب کنید عرض
الحیوة الدنیا مال زندگانی دنیا از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان
در تبیان آورده که زانی بودی که صد شتر برای فرزندی که از زنی
بهم داشت بدادی و من یکرههن وهر که اکراه کند کنیزکانرا بزنا
فان الله پس بدرستی که خدای من بعد اکراههن از پس اکراه کردن خواجگان
مر ایشانرا غفور آمرزنده گناه ایشانست یعنی کنیزان مکرهه
رحیم مهربان برایشان و وزر و بال بگردن اکراه کنندگان بود ولقد
انزلنا و بتحقیق فرستادیم ما الیکم بسوی شما آیات آیتها
مبینات واضح یافته و قصص مکرر یا میخوانید یعنی روشن کننده حلال
و حرام و حدود و احکام ... و فرستادیم مثلی من الذین
خلوا مثال آنانکه گذشته اند من قبلکم از پیش شما یعنی قصه عجب
مانند قصه ایشان و آن قصه عایشه است که مانندگی دارد بقصه مریم
در وقوع تهمت و قصه یوسف ... و فرستادیم پند
دادن اینها للمتقین برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت
انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح قرآن الله خدای نور ...
بنور آسمانها و زمینهاست ... حق سبحانه الهام ... فرمود که خدا
را نور توان گفت ولی بعبارت روشنی نباید گفت چه روشنی ضد
تاریکیست و خدای آفریدگار این هر دو چنداست و باید دانست
که نور متعارف کیفیتیست که باصره اول ادراک کند و بوساطت او
سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر

اعظم براجرام لشیفه که مجازی او باشد برین معنی اطلاق نور بر حق
سبحانه روا نیست وچون خود را بدین نام خوانده است بر ما نیز جایز
جاره نباشد وان نیست که صاحب کشاف میگوید کذلک نور السموات
والارض اوست خداوند نور آسمان و زمین یا نور بنا بالی الله مزین
بذا الجزا عالم هست در مناظر الیه بکی و مغارب شرق نور بدو
ذاتی یا عرضی جمله مظاهر فیض اوست حدث لا بطلق عدم بر وجود
و بجهل نور وجود کسی نبرد تو یا فتیم یا بحور مصدر را اسم
فاعل کرد گرفت چون زید عدل لیس بخصوص کلام این بود که نور
السموات والارض روشن کننده سماست بما یاید بمقربین او نور
دهنده زمین با بنیا و مرسلین یار و سنی بخش انسه دلها
ساکنان ارض و سما با نوار معرفت و توحید و در تیسیر
اورده که آرایند اسمان و زمین است و امام محمد حنفی رحمه
اسمار الله معنی او برین وجه اورده که جهان آرای منان
مؤید این قول است انکه امام سنی در بیان آرایش زمین و سما
میگوید بیار است سما را بصوامع قدسیان اماکن طاعت ملایکه کرام
است و زمین را بمساجد انس و مواضع عبادت اهل اسلام است
یا سما را بشمس و قمر و ستارگان و زمین را بانبیا و علما و مرسلان
یا سما را بتسبیح سبحان و تقدیس مقدسان و زمین را بتلبیه حاجان
و تکبیر غازیان یا سما را بدولت معمور و زمین را بکعبه و اقرار زور
و کفته اند مدبر السموات والارض امور ما بالی اسمان و زمین
بروجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر او مشغله برامور آنکه تا
او کار کنند و به تدبیر او مهم سازند نور القوم و نور البلد میگویند
لا لان قال الشاعر نور القبائل سالبن محلم و بین تقدیر اولست
که کارنامه اسمانیان و زمینیان ساخت و مجموع را بعطیه کل خویش
بمالدین نوازد بعت از دهان خانه اسمان نور هر جامه
کن کل عرب فرمود تذی لطف عمیم در تبیان اورده که هو نور
السموات والارض هر دو لیل از دلایل قدرت و بدایع حکمت